



1871.

WYTHAMPTON



بسم الله الرحمن الرحيم
 عمل باین رساله شریف
 صحیح و مجرب است
 الاضطرار یومر
 الا صفا



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين لعنة الله
 علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **سؤال** اجتهاد واجب عینی است
 یا واجب کفائی **جواب** واجب کفائیست نه عینی من بیان فرمائید که
 مقلد چه شخص باید باشد **ج** کسی است که بمرتبه اجتهاد نرسیده خواه
 محض بوده باشد و خواه کسی باشد که بهر از علم داشته باشد من شخصیکه
 جایز التقلید است شرائط و اوصافش را بیان فرمائید **ج** چند شرط دارد
 معتبر است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیم آنکه ایمان داشته باشد
 یا یعنی که اثنی عشری باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه ولایتزانی باشد
 ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حتی بوده باشد پس تقلید مبتدیان
 من باقی ماندن بر تقلید مبتدیان است یا نه **ج** اقوی جواز است من تقلید
 اعلم و اجنب است یا نه **ج** بلی حقیر تقلید اعلم را واجب میدانم من معتمد اعلم را بیان

در مسائل تقلید است

۳

فرماید **ج** علم یعنی اسناد تردد بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادله شرعی
 مس اجتهاد هیچ چیز ثابت میشود **ج** ثابت میشود اجتهاد بعلم یا بمجرد عدل از
 اهل خبره یا جمعی از اهل خبره که قول آنها مقید علم باشد **مس** اعلیت بخبر عدل و
 از اهل خبره و بشایع ثابت میشود یا نه **ج** با عدم تمکن از علم و عدم تمکن از طریق
 معتبر مطلق ظن کافیست چه از قول عدل و احدا از اهل خبره حاصل شود و چه از
 شایع و چه از غیر آنها **مس** هرگاه مکلف دستش با علم نرسد چکند **ج** غیر
 ما بین تقلید غیر علم یا رعایت الاعم فالاعلم و عمل با احتیاط اگر چه مستلزم تکرار
 باشد **مس** معنی الاعم فالاعلم چیست **ج** یعنی هرگاه پنج مجتهد باده مجتهد
 یا بیشتر که هستند هر کدام از آنها که علمش بیش است و اسناد تراست در فهمیدن
 حکم خدا اند بکران و تقلید کنند **مس** هرگاه اصلا دستش نمیرسد از علم
 و نه غیر علم چکند **ج** عمل با احتیاط کند **مس** هرگاه طریقه احتیاط را نداند
 چکند **ج** میرسد از دو نفر عادل از اهل خبره یا یکی که خبره هدا از طریق احتیاط
 برای مجتهد **مس** هرگاه تقلید غیر علم نمود بعد متمکن شد از تقلید علم عدول
 واجب است یا نه **ج** بلی واجب عدول با علم **مس** معنی تقلید چیست **ج**
 تقلید بکه مصحح علت عبارت از یاد گرفتن مسائل بقصد عمل از مجتهد که در نزد
 حاجت بان عمل کند اگر چه عمل نکرده باشد لکن در جواز بقاء بر تقلید مبتدیان
 بجل **مس** طریقه یاد گرفتن مسائل را بیان فرماید **ج** از خود مجتهد اخذ
 کردن یا از ناقل بکه عادل باشد یا ثقه یا از کتاب بکه فتاوی مجتهد در آن باشد
 چه علم بصحت آن باشد یا ظن اطمینانی **مس** اباد و مجتهد که فتاوا ایشان در
 شایع ماوی فهمیده شود و بعد از فحص اعلیت هیچ کدام معلوم نباشد پس درین
 صورت

در مسائل تقلید است

۴

تکلیف چیست **ج** مقلد بخیر است در تقلید هر یک از ابا جابر است که یکی از این دو بجهت که مایه هستند بعضی مسائل را از این تقلید نمایند و بعضی را از آن **ج** بل جابر است در صورت موافقت بجهتین در رای تعیین احدهما لازم است باین **ج** احوط تعیین اینست بل ظاهر جواز تقلید هر دو است با هم پس عدول از بجهت حجتی جائز است باین **ج** جائز نیست مگر با علم علی جاهل قاصر را بیان فرماید **ج** جاهل قاصر علی که کرده است مثل نماز و صحیح دانسته است و قریه الی الله بجا آورده اگر عیش برای بجهت حجتی علم که با وجود معتمد مطابق افتاده عیش صحیح است و الا فلا پس صحیح و فاشا علی جاهل مقصر را بیان فرماید **ج** اگر فرض شود که علم بقصد قریه کرده و برای بجهت حجتی علم مطابق افتاده عیش صحیح است و اگر نبیناده عیش باطلست پس عدالت حسن ظاهر است با ملکه **ج** عدالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه با حصول ظن که بحد وثوق و اطمینان برسد علی الاحوط پس معنای عدالت چیست **ج** عدالت عبارتست از آنکه اجتناب از گناهان کبیره کند و احوال بر گناهان صغیره ننهد بجهت ترس از خدا پس احوال بر صغیره چه معنی دارد بیان فرماید **ج** احوال عبارتست از آنکه مداومت نماید بر آن گناه صغیره که کرده است هر چند و دفعه باشد و اگر یک دفعه کرده باشد و عزم دارد که مرتبه تا نهمان گناه را بکند بجهت عزم بر احوال متحقق نمیشود پس اگر کسی شک کند در اصل تقلید که یا با تقلید کرده است یا نه تکلیفش چیست **ج** اگر پیش از عمل در شک باشد بنا بر نبودن تقلید میگذارد و در باقی اعمال تقلید میکند و اگر بعد از عمل باشد اعتبار بشک نیست و عمل گذشته اش صحیح است و اگر در اشتباه

در تطهیر است

۵

عمل باشد مثل نماز اعاده کند با تقلید **س** اگر مجتهد ببرد و مقلد مطلع
 بر موت او نشود مگر بعد از مدتی تکلیف او چیست **ج** اعمالی که در آن مدت
 از او بر طبق رای آن مجتهد صادر شده صحیح است و قضاء آنها لازم نیست
 بنا بر جواز بقاء بر تقلید میت چنانچه گذشت **س** دو مجتهد اگر یکی اعلم
 باشد و یکی دیگر او ثقیف در فتوی تقلید کدام یک را مقدم بدارد **ج** اعلم
 مقدم است و بر فرض تساوی در علم او ثقیف مقدم است **س** اگر اعلم با غیر اعلم
 موافق باشند در فتوی ایاد را بنصورت جایز است تقلید غیر اعلم بانه
ج بلی در اینصورت جایز است بلکه جایز است با عدم علم بخلافت تفصیلا
 و اجمالاً بطریقه شمه محصوره **سؤال** کیفیت تطهیر نجاسات را باب
 قلیل و کرو جاری و باب باران بیان فرماید **جواب** اگر منجس بر
 در آب قلیل و مرتبه شستن واجب و غاله اول نجس است مطلقاً
 و ثانیه طاهر است اگر چه احوط اجتناب و در آب گرد و مرتبه شستن
 احوط و در جاری بمرتبه کفایت میکند و در منجس بغائط و منی یا خون
 باب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست بمرتبه شستن کفایت و بهتری
 شستن و مرتبه است و اما در کرو جاری بعد از زوال عین نجاست پاکست
 و آب باران زمان باریدنش حکم آب جاری دارد بشرط آنکه جریان داشته باشد
س بدن تماماً با بعض بدن هر کاه نجس باشد داخل در آب گرم مثل خرینه
 یا جاری مثل چشمه شود بعد از ازاله نجاست بیرون آمدن از آب میخواهد
 بانه **ج** ازاله نجاست از بدن کفایت و احتیاج بخارج شدن ندارد و بهتر
 خارج شدنست **س** اشیاء منجسه مثل لباس و غیره در آب قلیل یا کرو یا جاری

در تطهیر است

ع

فتار دادن لازم است **ج** در قلیل لازم و در جاری و کثیر لازم
 نیست اگر چه احوط است **س** لباسی که بنیل یا ببقم یا بغیره رنگ شده
 شود در تطهیرش تا نداد امیکه رنگ پس میدهد پاک میشود **ج** اگر
 آب رنگین بیرون بیاید که از خود بنیل در آن نباشد و برامضاف نکند پاک
 میشود و اگر از خود بنیل در آن باشد پاک نمیشود و همچنین اگر آب را از اطلاق
 بیرون نماید و مضاف کند **س** اگر شخص دستهایش نجس باشد و بول و غائط
 هم کرده باشد و آب باشد لیکن کمتر از گرو ظرف هم نباشد که اگر برادر نجسه
 تطهیر نجاست تکلیفش چیست **ج** اگر ممکن است برادر بدن خود بردارد بر بدن
 بدنشهایش تا زاله نجاست نماید و بعد دست را ببرد بخرج غائط و بدست
 دیگر آب بریزد بدست و محل را تطهیر نماید **س** طفل شیرخوار پسره هنوز
 غذا نخور نشد و شیرخیز و کافرم نخورده بول بجائی بکند مثل فرش یا آب
 باز من با غیر اینها برنجش آبیکه بران غلبه نماید کفایت میکند **ج**
 بلی کفایت میکند ولی احوط تعدد است **س** چیزها تنگه قابل فتارت
 مثل چوب و برنج و کندم و شبانهها هرگاه نجس شوند بجنی آب نجس بخوف
 آنها برود تطهیرشان بچه خواست **ج** تطهیر ظاهر آنها میشود اما باطن تطهیر
 آن مشکل است مگر آنکه علم بنفوذ آب در آنها حاصل شود نه بحد خبیثین
 در آب **س** هرگاه حب یا کوزه یا شبنم یا مثلاً آب نجس بخوف آنها برود چه
 باید کرد **ج** اینها را نیز بخشکانند بعد از آن در آب جاری بکشانند که
 آب در آنها نفوذ کند پاک میشود **س** فرش یا الحاف یا حصیر بکبر و بسمان
 دارد اگر نجس شود داخل آب کر یا جاری کنند بعد از زاله نجاست با احتیاط

در تطهیر است

۷

بلکه و فشاران هفت بانه **ج** بعد از اتمل شدن عین نجاست اخراج بلکه و
 فشار نیست پس هرگاه مغز هندی و انبر با خربزه و مانند آن نجس شود با آب و
 با جار ممکنست تطهیر آنها بانه **ج** بلی پاک میشود بکر و جاری اما با قبل
 پس اینقدر آب بر آن بریزند که مستوی و مستوعب بر جمیع اجزاء منجس بشود
 و انفصال غساله نیز گردد در اینصورت ظاهر میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی
 از آب غساله در آن و هم چنین است حال در بقاء غساله از مثل لحاف و جامه ها
 پسندار پس هرگاه اجزا با کوزه را از کل نجس ساختند تطهیرش بچهار
ج داخل در آب کر با جاری نمایند تا آب بخوفشان برود بخوبی که آب جمیع اجزاء
 آن مستوعب بشود انوقت پاک میشود پس در ظرف لازمست که سه دفعه شسته
 شود از هر نجاستی بانه بلکه یک دفعه کافیست **ج** سه مرتبه باید شست در آب
 قبل و اما در کر و جاری احوطست پس ظرفی که آب دارد سنگ در آن ولوغ کند
 یعنی بطرف زبان بپاشد و حکمش چیست **ج** تطهیر آن اینست که اول از آب کبره
 خاک مال نمایند و بعد از آن دو مرتبه با آب بشویند پاک میشود پس هر چیزی که
 در آن ولوغ صدق نماید خاک را لبدن میخواهد بانه **ج** بلی واجبست در
 ظروف و از این قبیل است هاون و جاون و مانند اینها پس تطهیر حوض نجس
 با قبل و ظرفهای بزرگ که نصب نموده باشند مثل دهن اشپزی و قنادی
 و خم رنک دزی و آنچه از این قبیل باشند از چیزها تنگه ممکن نیست شستن آنها در
 میان آب چربا بلکه در **ج** تطهیر آنها با این قسم است که آب را از طرف آنها جاری
 نمایند چنانکه همه اطراف آنها را بکشد و بعد از آن غساله را که در تن جمع میشود
 بیرون بیاورند سه مرتبه همچنین نمایند تا پاک بشود و اگر نران سوراخ باشد

از آن

در تطهیر است

که در هر دفعه تمام غساله از آن خارج شود با ظرفی که کمره غساله را بریزد
 پاک بشود و ظرفی که غساله را بان بیرون میاورند باید پاک باشد در غیر
 و هم چنین دست و هرگاه همان ظرف را دوباره داخل در ظرف نجس شده نماید
 اجتناب بستن ندارد همچنان دست شخصی که ابرای بیرون میاورد و ملاقات
 بان نموده و احوط شستن است **مس** ذغال که از چوب نجس حاصل میشود اجتناب
 لازمست **ج** احوط اجتنابست **مس** بخار باد و دباشعله که از نجس
 یا منجس برخیزد پاکست **ج** بی طهارت **مس** بعد از جدا شدن غساله
 بخوبی منعارف رطوبت و آبیکه باقی میماند در محل پاکست **ج** با پاکت
مس بمزج کردن روغن نجس را در آب کر پاک میشود **ج** طاهرند
مس اگر بجهت نبودن آب یا بسبب علل دیگر میت را بتمم بدنند نجاست او
 رفع میشود با اینکه نجاست بر حال خود باقیست و میت نمودن او نیز موجب
 غسل است **ج** بر نجاست خود باقیست و میت آن موجب غسل است **علی**
مس هرگاه بجهت ممکن نشدن اینکه مسلم غسل بدهد کافر یا بفرمان دادن مسلم
 غسل داده باشد نجاست باقیست و در میت او غسل لازمست **ج** بعد نیست
 که محکوم باشد بحد مسلم **مس** هرگاه سدد و کافور یافت نشود و هر سه
 غسل را با آب قراح داده باشد با نجاست او باقیست و میت او موجب غسل است
ج اظهر عدم وجوب اجتناب و عدم لزوم غسل اگر چه احوط
مس اگر شراب بر گردد سر که شود بخودی خودش یا بعلاج مثل آنکه نمک داخل
 آن بکنند یا غیر آن طاهر است **ج** در صورت استحاله بستر که بخودی خود
 پاکت و اما در صورت ثانی هرگاه عینا بعلاج باقیست احوط اجتناب است

در نظرهاست

۹

طهارت مس اگر کسی شک داشته باشد در انکوره بودن وغوره بودن اب یا عصیر چنین چیز بجزد جوش آمدن حرام و نجس میشود بانه **ج** پاکت نه نجس میشود نه حرام مس اب انکور که بجوش بیاید پیش از ثلثان چیزی از اجسام مثل بر و سب و کدو و مانند اینها در آن بیندازند چه صورت دارد **ج** اب انکور بجوش آمدن نجس میشود اگر بخودی خود بجوش بیاید لکن بسر که شدن پاک میشود و اجسامی که در آن انداخته شد نیز بالتبع پاک میشود و اگر باتش بجوش بیاید نجس نمیشود علی الاقوی اگر چه حرام است قبل از ثلثان شدن مس هرگاه کشمش را در روغن سرخ کنند یا سرخ نکرده لای یلو بکزدانند چه صورت دارد **ج** در هر دو صورت پاک و حلال است اگر علم بجوش آمدن حاصل نشود مس هرگاه کشمش یا خرمای را در میان اش با طعامها دیگر بجوشانند یعنی مغز آن بجوش بدهد چه صورت دارد **ج** در کشمش احوط اجتناب از حتمه حرمت نه نجاست مس هرگاه انکور را در میان نیزاب بگذارند که سبز شود چه صورت دارد **ج** باکی ندارد مس هرگاه انکور را در میان سرکه شیره بگذارند و بجوش بدهد چه صورت دارد **ج** باکی ندارد مس هرگاه انکور را سرکه بگذارند و در میان آن اشپاژ مثل بر یا سبب یا خیار یا کدو و مانند اینها بگذارند و بجوش بیاید و بعد بر کدو سرکه شود چه صورت دارد **ج** احوط اجتناب و اقوی طهارت مس خمره که روغن پس بدهد در میان آن انکور یا خمر را سرکه بگذارند بعد از سرکه شدن روغن در با لای سرکه دهن شود پس در این صورت

در ایجاب نجاسات

۱۰

ا) ایا آن سرکه پاکت بانه **ج** پاک و حلال است اگر جمیع آن را شسته باشد
 عرفا با آنکه معلوم نباشد که پس دادن روغن قبل از سرکه شدن بوده
 پس هرگاه مرغی متفارش را نجاست زد بعد از زوال عین پاکت بانه
ج بلی بعد از زوال عین پاکت پس باب نجس شده زواعت و درخت را
 ا) باری کنند که آب متنجس بمرق آنها داخل شود یا پاک خواهد بود یا نه
 و انداختن بانه و آب که از آن بیرون میآید پاکت بانه **ج** بلی پاکت پس
 هرگاه زهرناخن چرک باشد و دست نجس شود با آنکه زهر چرک قبل از آن چرک
 نجس بوده است پس آن چرک باب قبلل پاکت بانه است دست پاکت بانه
ج در صورت اولی پاکت میشود و در صورت ثانیه باید زاله کند چرک را
 در مقام نظهر و الا نظهرش شکل دارد پس طعام متنجس را بخورد
 نمیتوان داد بانه **ج** نمیتوان داد پس چیزهای صغیری مثل شیشه و
 شبنان اگر نجس شود بخون یا غائط بر زمین بمالند یا با آب دهان عین را زایل
 کنند پاکت میشود بانه **ج** پاکت نمیشود مگر با آب پس خوردن و شامیدن
 نجس و متنجس چه صورت داد **ج** جایز نیست پس ا) با شرطت در صحت
 صلوٰه که مکان مصلی پاک باشد بانه **ج** پاکت بودن محل سجده مصلی از هر
 نجاست مسریه و غیره بر شرطت و صحت صلوٰه و اما مکان سایر اعضا
 مصلی طهارت شرط نیست مگر در صورتیکه نجاست سرایت بر رخ و بدن مصلی
 نماید که در این صورت اجتناب از زمست پس اگر مسجد را نجس بینی ایا از آن
 نجاست و پاک کردنش واجب است بانه **ج** بلی واجب است تا تمکن و نجس کردنش
 حرام است اما لباس نجس را هرگاه در مسجد بگذارند و نجاست آن سرایت نکند

QUTUBODIN COLLECTION

Aligarh

University Library

در احکام نجاسات

۱۱

عجب ندارد یعنی جائز است و همچنین سایر اشیاء نجسه و منجسه اگر مثل از
 هتک نباشد **مس** شاهد مشرقه یعنی روضات ائمه علیهم السلام در حکم مساجد
 بانه **ج** بلی در حکم مساجد است مثل حر و رواق علی الاحوط و اما صحیفه
 اینست که داخل در حکم مساجد نباشد **مس** حیوان غیر ما کول اللحم قبول تذکیر
 میکند بخوبی که حکم شود بطهارت جلدش مثل حال حیوة بانه **ج** بنا بر مشهور
 قبول تذکیر مبنی بر بشرطیکه نجس العین نباشد و جلدش نیز طاهر است بعد
 از تذکیر بلی مستحبست بر هیز نمودن ازان پوست بعد از تذکیر و پیش از دباغ
 نمودن بماز و مانند آن اناشیاء طاهره و این حکم ثابت در خصوص پوست
 حیوان حرام گوشت اما در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال در جواز
 استعمال در هیچ حالی بعد از دباغ شرعی نیست چه دباغی شده باشد بانه **مس**
 پوست نجس بدباغی پاک نمیشود بانه **ج** پاک نمیشود **مس** جلود بکه در
 بازار مسلمین و دشت ایشان یافت میشود و اطلاع از تذکیر شدنش ندارند
 چه صورت دارد **ج** پاکست مگر اینکه معلوم باشد بدین مسلم مسبوق بد
 کافر است و این مسلم هم بدون احراز تذکیر ازان کافر گرفته **مس** نجس با متعجب
 بچه چیز ثابت میشود **ج** اول علم بهم رسانیدن در قهر خبر دادن عدلین با
 اخبار ذی الیه اگر چه صاحب مال نباشد و اما در گوشت و پوست و سینه با
 شک در تذکیر محکوم بنجاست مگر آنکه از بد مسلم با احتمال علم مسلم تذکیر
 باسوق مسلمین گرفته شود **مس** بعد از علم بنجاست طاهر شدن آن بچه چیز حاصل
 میشود **ج** اول یقین بر رفع آن با خبر دادن عدلین با اخبار ذی الیه و شک با
 مظنه ثابت نمیشود **مس** لباس نجس بعد از تطهیرش اگر خورده ایشان و نحو آن

در نظهر است

۱۲

و غیر

دران مانده پاکست بانه **ج** لباس و ظاهر نشان پاکست بلکه باطن ان نیز اگر
 در کر با جاری شسته باشد **مس** خون مشبه نجس پاکست بانه **ج** با پاکست
مس زمین باز پاکست بانه **ج** تا علم نجاستش نباشد پاکست **مس** در
 غوره انکور هرگاه دانه شیرین باشد که اب انرا بکند مهلت شود در جوش
 آمدن حرام نباشد بانه **ج** حرام نمیشود هرگاه در عرف بگویند اب غوره
مس هرگاه خرمائی نارس در طبع بجوشاید چه صورت دارد **ج** پاک و حلال
مس زمین با فرش با لباس شخص نجس باشد با رطوبت سرایت کننده غیری
 بر او وارد شود و بر بالای انها بنشیند با استعمال کند مثلاً بر صاحب خانه
 لازمست او را اعلام کند بانه **ج** لازم نیست لکن خودش با انها مباشرت نکند
 علی الاحوط **مس** جمعی طعمای مخورند یکی از انها فضله موشی دران طعمای
 دهد واجبست دیگران را اعلام کند بانه **ج** واجب نیست اما خودش نخورد
 بلی اگر بعدا حیناج مباشرت با ایشان دارد اعلام کند که هر چه نجس شد نظهر
 کنند **مس** حنا نجس را اگر بر پیش یا بر بندد چه صورت دارد **ج** بعد
 از شستن ریش و سر و نشان پاکست و آنچه از اجزاء صفاران باقی ماند بعد از
 شستن ظاهران پاک میشود **مس** هرگاه بناخن کسی بنک با چیز دیگر خورد
 و خون در دهنش ببرد بعد سوراخی بهم رساند با ان خون پاکست بانه **ج**
 اگر خون استحاله شده است پاکست و اگر صدق خون میکند نجس است **مس**
 در غیر ناخن **مس** زمین کل بعض از ان نجس و بعض پاک شخص راه رفت
 بران و رطوبت بر کفش پای او سرایت کرد حکم چیست **ج** پاکست مگر
 علم نجاستان رطوبت بهم رساند **مس** از دو ظرف که یکی شیره و یکی سرکه

در نجاسات

۱۳

بود شخص مرده است و مخلوط بهم کرد پس فضل موشی در آن دبد و نمیداند که از کدام بود چکند **ج** باید از هر دو اجتناب کند اگر احتمال ثالثی نزد سوال نجاسات چند چیز است **جواب** نجاسات ده چیز است اول و درو پتر بول و غائط است از هر حیوان حرام کوشتی که خون جھنده داشته باشد خواهد بود اصل نوع حرام کوشت باشد یا بواسطه امر خارجی حرام شود چون حیوان نجس خور یا حیوانی که ادی از او طی نموده و بول و غائط حیوان حلال کوشت پاک و فرق در انواع حیوانات نیست لکن در بول و خز حیوان حرام کوشت اگر پرند باشد خلاف و اقوی طهارت و احوط اجتناب است خصوصاً از بول خفاش که از اد عرف عجم شب پره و شب کور میگویند و پرستو حلال کوشت و فضل اش پاک بلا اشکال ستر من از هر حیوانی که خون جھنده داشته باشد نجس است خواه حرام کوشت باشد یا نه و منی هر حیوانی که خون جھنده ندارد پاک است و همایم منی هر حیوانی که صاحب خون جھنده باشد و همچنین هر چیزی از آن که زندگانی در آن قرار گیرد و انچه از حیوانات زنده جدا میشود و حیوة در آن حلول نموده نجس است بلی پوستی که از لب یا جوشش بدن با سر کچل یا بدن جربه جدا میشود پاک است و همچنین چیزی که از بیج موقوف جدا شدن آن بواسطه شانه زدن و شبانه جدا شود پاک است و نافه مشک که از اهوی زنده جدا میشود پاک است و اما اگر از اهوی مرده باشد پس در آن اشکالت و احوط اجتناب است لکن آنکه که از دست مسلم گرفته شود پاک است اگر چه قطع حاصل نشود که آن از اهوی زنده منفصل شده است و چیزی که در آن حیوة حلول نمیکند مانند شاخ و تخم و مو و غیر آنها پاک است و نخی که از شکم منی مرغ و نخوان بیرون آید پاک است اگر

پوست رگوان سخت شده باشد خواه از حرام گوشت باشد یا غیر آن بی هرگاه ملاقات نموده باشد یا منبر در حال رطوبت در چنین وقتی شستن آن لازم و آنجه که شهریان بزه و بزغاله است پیش از آنکه چیز خوار بشود با شرباب که در آن است احوط اجتناب است بلی اگر ملاقات با منبر نموده باشد در حال رطوبت نجس است و شستن پاک میشود و شر در پستان منبر پاک است و احوط اجتناب خصوصاً در شرب غیر ماکول اللحم و اما نجس لعین مثل کافر و سگ و خون پس هیچ یک از اینها پاک نیست خواه در حال حیوة و خواه در حال ممات چه اجزائی بوده باشد که حیوة در آن قرار گرفته باشد و چه غیر آنها باشد بجز منبر خون حیوانیکه خون جنده دارد و هر چند از رگ نباشد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت و خون ماهی و خون هر حیوانیکه خون جنده ندارد پاک است و خون پشه و زنبور که از بدن انسان بخورد و هنوز جزء بدن پشه محسوب نیست احتیاط در آن لازم است لکن ظاهراً آنکه بجز در دخول خون در جوف آن جزء آن محسوب نیست پس رعایت این احتیاط لازم نیست و همچنین پاکست خونیکه از غیر حیوان مانند دشت معروفیکه در روز عاشورا از آن خون میابد و از این قبل است خونیکه در واقعه حضرت سید الشهداء علیه السلام و همچنین خونیکه از جمله اباست حضرت موسی بن عمران بوده پاکست و اما خون علقه که منشاء صورت حیوانات نجس است و خون تخم مرغ محکوم بنجاست و وجوب اجتناب علی الاحوط و خونیکه بعد از تذکیر حیوان ماکول اللحم در بدن آن میماند هرگاه بعد از بیرون رفتن خون بقدر متعارف باشد پاکست بشرط آنکه در جوف حلالش باشد چون گوشتی که در غیر آن باشد چون سپر زین آن محل اشکال است

در نجاسات

۱۵

و احوط اجتناب است و هرگاه خونیکه عادت به بیرون آمدن در وقت تنگی
 قرار گرفته باشد از آن خارج نشود نجس است بسبب مخلوط شدن با خون دیگر
 از آنهم نجس میکند و اقوی اینست که از خون باقی مانده در بدن غیر ما کول اللهم
 بعد از خروج خون منعارف اجتناب لازمست و در طهارت خون بچه که در
 زمان تذکیر در شکم مادر بوده اشکالت و احوط اجتناب است چنانچه در طهارت
 آن خونیکه در حال جاری شدن خون از محل ذبح داخل شکم حیوان مذبح شده
 و در آنجا مانده محل اشکالت بلکه اجتناب از آن لازم است و هرگاه حال خون
 از باب طهارت و نجاست مشبه شود مثل اینکه نداند از صاحب خون چقدر است
 یا غیر آن پاک است اگر مسوق بنجاست نباشد و اگر مشبه بشود که از خون باقی مانده
 در بدن حیوان بعد از بیرون رفتن خون تذکیر است یا غیر آن احوط اجتناب است
 شمر و بیفتمرست و خوک است هرگاه آب نباشد پس هر چیزی از آنها چه
 حیوة در آن حلول بکند یا نه مانند موی ناخن و همچنین اعیان آهن و شرب و سایر
 فضلائ آنها هر نجس است و اما مسک و خوک اگر پاک است هشتم شراب خواه از
 انکور باشد یا غیر آن و هر ممت کشته که در اصل روان باشد نجس است و اما بنک
 و چوس و مانند آنها از هر چیزی که در اصل روان نباشد هر چند آنرا عمزوج
 باب کنند پاک است اگر چه با آب بجوشد هفتم فطاع و آن شراب مخصوصی است که غالب
 افراد آن از جواست و ممت کشته نیست و آنرا میگردانند تا در آن غلبان و جوش
 حاصل شود و آن غیر ماء الشعیر است که معمول اطباء است در بیماری کافران کویست که
 بر غیر دین اسلام باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و دهری یا آنکه با احتیاط
 اسلام انکار ضروری دین اسلام نماید یا صادر شود از او و گفتار یا رفتار که

در مطهرات

۱۶

افضای کفر و نما بد مثل سوزاندن قرآن العباد بالله باناسرا کفین یکی از
 اهل عصمت علیهم السلام و جمیع اقسام کافران حربی و ذمی و خارجی و غالی و
 ناصبی و مرتد خواه فطری و خواه ملی و غیر ایشان نجس میباشند و نجاست
 منحصر در این ده چیز است بنا بر اصح و غیر اینها از روایه و خرکوش و مؤش
 و چلیپا سر و عقرب و مسوخت و ولد الزنا پاک و بهیتر اجنب است
 از جمیع و با عرق جنب از حرام نماز جایز نیست و لکن پاک است و احوط اجتناب
 از آن و نجاست عرق شتر جلالت خللی از قوه نیست بلکه احوط اجتناب از
 عرق مطلق جلالت و اهن پاک بجا شکار و مستحب بعد از استعمال
 در ناخن گرفتن و سیر تراشدن اینک محل را باب مسیح نماید **سؤال**
 مطهرات چند چیز است **جواب** مطهرات پانزده چیز است اول
 از آنها آب است و آن با مطلق است با مضافا آنکه مضاف نه رفع حد میکند
 و نه خبث و نجس میشود محض رسیدن نجاست بان اگر چه بقدر که باز با اثر
 باشد و اما مطلق پس آن پاک میکند هر چیز را مگر آنکه قابلیت پاک شدن را
 نداشته باشد مثل منبر و نجس العین و شبه اینها در قیاس زمین و آن پاک
 میکند کف پا و زهر کش را خواه از چرم بوده باشد یا از چوب بوده باشد
 با غیر اینها اگر براه رفتن از آن عین شود یا بمالیدن بزمین و هرگاه پیش از
 راه رفتن و ماندن عین نجاست زائل شود بجهنم من نمودن بزمین کفایت
 نمودن در تطهیرش مشکوک بلکه لابد است از شستن و با مسح یعنی مالیدن بزمین
 و همچنین است حکم نجاست غیر جوهریه که از اصل عین ندارد مثل بؤل و آب متنجس
 که خشکیده باشد و فرق نیست در زمین مابین خاک و سنگ و غیر اینها از

در مظهر الست

۱۷

زمین گفته میشود و معتبر است پاک کردن زمین و اینکه تر نباشد بقیه بکسر طریقت
از آن بکف یا تعنگ نماید و اندک نم داشتهن ضرر ندارد با صدق جفاف عرفا اگر
چند بفرانست که زمین خشک باشد و در پاک کردن زمین کف دست و زانو
و پشت پا و کسیکه پشت پایابد و زانو با بکف دست چهار بار برود محل تا ملک
و همچنین هر چیزیکه حفظ دست باز نوبان نماید و نه عصای کور یا سر نیزه آنکه
بعصا نصب میکند بر زمین پاک نمیشود و آنچه از اطراف پاک که حقیقت پشت پا
لیکن نزدیک از کف پا و حواشی است که زمین بخودی خود از اثر میبکشد زمین
از پاک میکند و اجزاء و ریزه که غالباً بقبر از آب رفع نمیشود بر طرف کردن آنها
واجب نیست هم چنانکه حکم در استخایخبر اب نیز اینست و بهتر تا مثل نمودن
انها است و همچنین چیزیکه از اجزاء زمین که دو کف پا و زیر کفش باقی میماند
بعلا ز راه رفتن و ماندن از آله آن لازم نیست بلی احتیاط نمودن بهتر است
ستمر قنایست و آن پاک میکند زمین و عمارات و در و پنجره را و فرق در
اعیان نجاسات نیست پس هر چه از مذکور است که عین نجاست در آن نباشد و
افتاب از تابانند بخشکاند پاک میشود و همینکه گفته شود که محل بافتاب خشک
شد کفایت در تطهیر میکند هر چند وزند باد و کرمی هوا را در آن مدخلیت
هم باشد و بهتر آنست که چنان بخشکد که هیچ اثر از رطوبت باقی نماند و خشکیدن
بکرمی افتاب که بر نزدیکی محل نجس تابیدن باشد و همچنین افتاب زمان ابر بکرم
مانع از تابانیدن باشد کفایت نمیکند و پس از آنکه افتاب ظاهر زمین یا چنانکه
آنچه را که از باطن متصل بظاهر باشد و در این تابش افتاب بخشکد پاک میشود
و همچنین است حال در مثل دیوار و شبستان و هرگاه باطن متصل بظاهر نباشد

مثل پاره از دپوارها که صندوقه میماند پس خشکیدن طرفه که افتاب بر
خودان نناید لکن بواسطه تابیدن بر طرف دیگر خشک شده این پاره نمیکند
منقولاً شک در اصل از زمین بوده لکن بالفعل نقل شده از آن مثل کوزه و سیخ
و مهر و نکلن با افتاب پاک نمیشود و آنچه از زمین است و از آن شمرده میشود
چون ربلت و پاره سنک و مانند آنها هر چه قابل نقل باشد لکن بالفعل از
شمرده میشود با افتاب پاک میشود چنانچه از مطهرات استعمال است و آن
عبارت است از آنکه جسم نجس بر گردد بیک از اشیاء طاهره پس هر نجسه که بوقت
خاکش ریاد و در بخار شود پاک میشود خواه آن نجس در اصل نجس باشد یا پس
ملافات با نجاست نجس شده باشد و بخار که از چیز نجس برخیزد پاک است اگر چه
آن بسبب سوختن با آتش نباشد و عرفه که از آن میسرند پاک است اگر چه احوط
اجتناب و هرگاه چوب نجس سوخته غالب شود باخت خام نجس بر پختن اجز
شود با سنک نجس بر پختن اهک شود پاک شود هیچ پاره پاک نمیشود و بر نجاست
خود با قبت و هر حیوانی که از نجس میسرند مثل کرمی که از غائط انسان منولد
شود پاک است چنان حیوانی که اصل آن از خون و منی بوده پاک است و اگر آب
نجس را حیوانی که حلال گوشت است بخورد و آن آب منقلب بیول با عرق با
لحاف شود پاک میشود همچنانکه اگر غذای نجس بخورد و سرین شود پاک و
از این قبیل است موه و سبزی و خیار و هندوانه و شبنمها که آب نجس به آن ریخته
باشند پس هر پاکتی و سکی که در نمک آری بپزند و نمک شود پاک میشود و چنانچه
ذهاب ثلثین یعنی آب انکوری که بجوش باید با آتش و دود و ثلث آن برود بنا بر نجاست
آن بجوشید و اگر بخودی خود بجوش آید پس طاهر نمیشود مگر بری که شکر و زعفران

در مطهرات است

نشین در آن قائده ندارد ششم انتقال پس هرگاه نجس اصلی با عارضی در حیوان
 پاک یا غیر حیوان قرار گیرد و از اجزاء آن محسوب شود بسبب انتقال پاک میشود مثل خون
 نجسه که کت یا پشه بمکد و از آن محسوب گردد و بان نسبت داده شود و اگر پس از
 انتقال نسبت داده نشود یا بچرخ در آن قرار گرفته باشد خون نیکه زالو بمکدن از
 بدن انسان میکند که از اخون زالو نمیکویند در این حال نجس است و همچنین نجس
 هرگاه شک دو نسبت حاصل شود به فطر اسلام آوردن کافران پس او را پاک
 میکند و فطره در اقسام کفار نیست اگر چه مرتد فطری باشد علی الاقوی و اسلام
 پاک میکند و مو و ناخن و بدهن و شیره سایر رطوبات فضلیه صاحب خود را
 و آنچه قبل از اسلام با رطوبت ملاقات نموده هر چند جامهای بدنش باشد
 با اسلام آوردن پاک نمیشود هفتم تبعث است مانند تبعث طفل که پدر یا جد یا
 مادر او اخبار اسلام نموده باشد پس آن طفل نیز پاک میشود و همچنین پاک میشود
 طفل که میلی او را اسپر کرده باشد و پدر یا مادر یا یکی از اجداد و جدانش یا او نباشد
 علی اشکال و اقوی عدم جریان تبعث است در کناره چاهیکه بان بغیر نجس شدن
 باشد بعد از پاک شدن آب چاه و ظرف شراب پس از سرکه شدن آن بالتبع پاک میشود
 و نیز پاک میشود غل و هنده میت و تخم و در غیر آن از سایر آلات شکال
 نهم زوال عین نجاست از بدن حیوان صامت زنده مطلقاً و از خصوص باطن
 انسان چون سوراخ بینی و فضای دهن و مانند اینها و هر غیب پس هرگاه بعد
 از بقیع نجاست بدن انسانی با نجاست رخت یا فرش یا ظرف یا سایر چیزها متعلقه
 با و غائب شود و احتمال این برود که پس از غیب آن نجس را پاک کرده باشد حکم
 بطهارت آن میشود خواه آن شخص بی مبالا در سرپن باشد یا نه لکن احوط اعتناء

در مظهر است

۲۰

علم نجاست و صدور استعمال از او است بر وجهیکه علامت طهارت بشود و با تحقیق
این دو امر بعد نیست چنان حکم غیبت در تار یکی و کوری و غایب شدن شخص
از رخوت و توابع خود و هرگاه فروش باظر و فان از توابع شخص دیگر محسوب
شود در چنین وقتی بنبیث از آن شخص حکم بطهارت میشود و از این بابست
و ظریفی که در تصرف زن و خدمتکار است پس بعد از غیبت ایشان با احتیاط
نظم حکم بطهارت میشود پانزدهم سنکد که نداشتن استبراء است و نمخوان و تفصیل
آن در استبراء مخرج غائط خواهد آمد در فرائض استبراء و بان حکم بطهارت
رطوبت مستبیره ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده نجس است سبزه بمر جدا
شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند در محل بعد از وضو
بنابر قول نجاست غساله چهار مرتبه بمر برون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان
با محل فخر نمودن شتر بقدریکه خون منعارف از آن رفته باشد و بان حکم بطهارت
خون باقی مانده بشود و حیوانا کول اللحم و در حیوان غیرا کول اللحم انوی احتیاط
پانزدهم استبراء حیوان جلال که در اصل حلال گوشت باشد پس همیشه از
نجاست خوردن زمانی گذشت و از آن نجاست خوار نکشند ببول و فضله اثر پاکست
با گذشتن مدتیکه در اخبار از برای استبراء هر یک از حیوانات نجاست خوار
وارد شده است علی الاحوط پس احکام بیت الخلافین را بیان فرمائید
واجبت در حال تحلی بلکه در جمیع احوال پوشانند عورتان زهر پنبه مخمزی
غیر از زن و کنیزیکه در حیاله دیگری نباشد چنان پنبه مسلم باشد چه کافر چه
عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل بمز و کفایت میکند پوشانند عورت بت
و نمخوان از هر چیزیکه حاجب بشر او بوده باشد و بهتر پوشانند از آن تا بر او

در تخلی است

۲۱

وازان بهتر پوشانند تا میان ساقست و ازان بهتر پوشانند مجموع بدنست
در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که هیچ کس او را نبیند **مس** ایا جائز است
نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود که انرا شوهر نداده باشد **ج** بلی
جائز است بلکه از برای زن و کنیز نیز جائز است نگاه کردن بعورت شوهر و اقارب
خود **مس** نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر جائز است **ج** حرامست
اگر چه او مکلف پوشانند عورت خود نباشد مثل دیوانه و مخوان بلکه جائز
نگاه کردن بعورت طفل بمهر **مس** ایا بعورت طفل غیر بمهر جائز است
نظر کردن بانه **ج** بلی جائز است **مس** عورت عبارت از چیست **ج**
عورت مرد عبارتست از ذکر و خصیتین و در بعورت زن عبارتست از فرج
و در غیر آنچه مذکور شد از عورت نیست حتی دانهها و آنچه مابین در و بیضیه
و موئی که بر کنار عورت میروید بعورت نیست **مس** نشستن در حال تخلی رو
بقبله یا پشت قبله چه صورت داد **ج** حرامست **مس** یا با فرق هست در
حرام استقبال قبله و استدباران مابین محراء و غیره بانه **ج** فرقی نیست در
محل **مس** تطهر مخرج بول چه نخواست **ج** معتبر است نشستن مخرج بول
باب و واجبست که انرا دو دفعه بشوید اگر تجاوز از محل معناد کرده باشد و الا
دو مرتبه احوطست و بهتر آنست که سه دفعه بشوید و همچنین لازمست در حال
نشستن اب بقی منولی بر بول بشود که رطوبت بول مستهلك شود **مس** ایا
فرقیست در حکم مذکور میان مرد و زن و خنثی بانه **ج** فرقی نیست **مس**
که بک خنثی شده و پوست سر خشفه او را گرفته باشد چکند **ج** اکفا بدو
نشستن ان پوست میکند و بیرون آوردن خشفه لازم نیست اگر چه ممکن هم بوده

باشد از آن مس تطهر مخرج غائط را بیان فرماید **ج** مخبرات همان آنکه
از باب بشود با بسک و کلوخ و کهنه و امثال اینها بشرط آنکه نجاست از محل
معناد نعدگ نموده باشد لکن باب شستن افضل است **مس** اگر نجاست از محل
معناد نعدگ فاحش کرده تکلیف چیست **ج** معتبر است شستن باب و غیر آن
مخبر نیست در قدر زائد **مس** آیا حدی از برای شستن غائط هست **بانه ج**
در غائط حدی نیست مگر آنقدر بشود که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزا
غائط باقی نماند بلی باقی ماند رنگ و بوی آن در محل عیب ندارد و لکن در
صورت نعدگ غیر معناد احوط نعدگ است و اقوی کفایت بکدغرات **مس**
استنجاء بسک و سخوان عددش چند است **ج** باید سه عدد باشد اگر چه یک
از آن زائل شود **مس** هرگاه محل سه عدد پاک نشود چه کند **ج** اینقدر باده
استنجا کند تا پاک شود **مس** هرگاه سنگی سه پهلوی باشد یا کرباسی در هر دفعه
پاک گوشه پاک پهلوی آنرا استعمال کند کفایت میکند **بانه ج** احوط عدد
کفایت **مس** آیا استنجاء بغیر آب زائل نمودن عین نجاست کافیست **بانه ج**
بلی کافیست و اجزاء ریزه که بعد از دقت نظر مانند آن معلوم میشود ضرر ندارد
مس آیا معتبر است پاک بودن جمعی که بان استنجا میکنند **بانه ج** بلی اگر چه
بشستن آن باشد و جائز نیست در این باب استعمال اعیان نجسه چون قطعه از
پوست منبر مثلاً و هرگاه استعمال کند معین میشود شستن محل را با آب استعمال
سنگهای پاک و امثال آن بعد از این کافی نخواهد بود **مس** آیا جائز است استنجا
با سخوان و سرکین **بانه ج** جائز نیست علی الاحوط و احوط عدد حصول
ظهار است و نیز جائز نیست ابضا استعمال اجسام محرمه مثل تربت مشاهد مشرفه

در تخیل است

۲۳

و اوراق کتب شرعی و پاره از جامه کعبه معظمه و نحو آن و گاه میشود که در بعضی
 صور موجب کفر میشود پس اگر اقدام بر معصیت نموده و استعمال کند محال
 میشود بانه **ج** بلی پاک میشود پس کیفیت و ادب و سنن تخیل را بیان فرمائید
ج متحسنت که در وقت داخل شدن بای چپ را پیش گذارند و در وقت خروج
 آمدن بای راست را و سنن است بسم الله گفتن و بهتر از آن چیز است که در اخبار
 وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن نزد استنجاء پس مکروهات
 در حال تخیل را بیان فرمائید **ج** مکروهات نشستن تخیل در کنار راه و کنار
 نهر و چشمه و محل افادن مویها و قافله انداز و در خانه ها و درو با قناب و ماه و
 رو باد بول کردن و در زمین جلب و در سوراخ حیوانات و در آب چرپا شده
 و چه جاری و در جائیکه باعث لعن کردن شخص میشود و خوردن و آشامیدن در
 حال نشستن و مواک کردن در حال تخیل و استنجا کردن بدست راست و دست
 چپ اگر انگشتری در آن باشد که نقش آن اسماء الله باشد و سخن گفتن مکرر بزرگ
 خداوند و خواندن این الکرمی بلند کردن مرد بول خود را یعنی رویا بول
 کردن و از بلندگی مثل بام بول کردن و تخیل میان قبر یا میان قبور نمودن و زیاده
 نشستن در خلایق یا خود داشتن نفه سکه دار مکرر آنکه بسند باشد پس ایایک
 حال استنجا از محل جدا میشود پاکست بانه **ج** بلی پاک و فرقی نیست مابین
 غساله استنجا از غائط و بول پس ایاجائز است با آب استنجا وضو و غسل یا بیج
 جائز نیست اما از آن نجاست با آن میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت با آب
 غساله استنجا و دو چیز اول آنکه منغیر نجاست در بوی و رنگ و مزه نجاست نشسته
 باشد یا نجوا نجس که در زمان استنجا با آب از محل جدا میشود ابرانجس نمیکند مگر آنکه

در تخیل است

۲۴

ابرا مغیر نماید و در پیش آنکه نجاستی از خارج بان نرسد باشد و از این قبیل
 نجاستی که از محل معارف تعدیه کرده باشد پس اگر غایت از مخرج تعدیه نکرده
 لکن در وقت استیحاء با حجار و کلوخ تعدیه کند چه صورت دارد **ج** اگر در
 غالب بغیر همین نحو استیحاء پیش نباشد و درینست که تعدیه ضرر نداشته باشد
 و الا مشکلست پس ابطا هرگاه مشبه شود باب نجس ایا رافع حدث و
 خبث است **ج** اما استعمال یکی از آنها در رافع حدث و در رافع خبث
 و استعمال هر دو در رفع حدث پس خواهد آمد در باب وضوء و آداب در رفع خبث
 مشکلست بجهت آنکه اگر چه نجاست اول رفع بشود قطعا لکن مبتلا بشود بنجاست
 دیگر مگر اینکه ایستگاه ثانی استعمال میکند که باشد و نجاست هم محتاج بتعدیه نباشد
 پس اگر مشبه شود اب مطلق بمضاف رافع حدث و خبث است **ج**
 رافع نیست مگر اینکه مکرر کند علو اس اگر مشبه شود اب مباح باب غصب
 چه صورت دارد **ج** جایز نیست استعمال آن در صورت محصور بودن شیهه
 پس ایا واجبست در تطهیر مخرج بول دست مالیدن بآن **ج** واجب نیست
 مگر آنکه از آن چیزی بماند یا آنکه مخلوط بمذی یا و ذی شود که در این حال باید
 دست بمالده تا علم باز آید به رساندن و انحوط در صورت شک در خروج مذی
 یا و ذی دست مالیدنست پس اب قلیل مطلق بمجرّد ملاقات نجس میشود بآن
ج بلی نجس میشود بمجرّد ملاقات نجاست مگر اب ابرق و نحو آن در حال نجاست
 بر چیز نجس و چون بیک متصل است بجز وارد بر نجس در حال ورود بشرطیکه در
 بطریق تسبیح باشد یا تسبیح شیهه تسبیح پس اب اگر مکرر شود و تسبیح بوی
 با طعم آن بملاقات چیزی بکه در آن عین نجاست باشد نجس میشود **ج** نجس میشود

در استبراء است

۲۵

بشرطیکه تغییر از نجاست باشد از منجنق **س** ابا استبراء کردن بعد از بول باید
 از خارج شد **م**نی واجبست بآن **ج** واجبست بلکه مستحبست لکن
 خاصیت آن آنکه اگر بعد از بول با خارج شد **م**نی استبراء کرد و در طوبیت
 خارج که مشبه شود و معلوم نباشد که بول یا غیر آن پاکست و ناقض طهارت
 نیست بخلاف طوبیت که پیش از استبراء بیرون آید که محکوم ببولت مگر آنکه بقی
 نماید که از بول چیزی در مجرای آن باقی نمانده بود پس در اینحال آنچه بیرون
 بیاید پاکست **س** بلل مشبهی که از دیوانه یا از کسیکه در خواب پیش از
 استبراء بیرون بیاید پاکست بآن **ج** بعد نیست محکوم بنجاست نباشد
 احوط اجتناب و فرق نیست در اشتباه حال بلل آنکه اخبار نماید و تشخیص
 ندهد با آنکه ممکن از اخبار آن بواسطه تاریکی یا غیر آن شود **س** ابا استبراء
 ساقط در حق کسیکه بسبب زیاد حرکت کردن و طول زمان قاطع شود که
 در مجاری بول چیزی باقی نمانده است **ج** سقوط آن حال از قوه نیست **س**
 کسیکه حشفه او را بریده باشد استبراء از او ساقطست بآن و بر فرض عدم سقوط
 بجز خوا با استبراء نماید و با شرطت در استبراء مباشر بخود شخص بآن بلکه
 بفعل غیر نیز حاصل میشود **ج** استبراء ساقط نیست از کسیکه حشفه یا تمام ذکر
 بریده باشند پس احکام استبراء نیز در حق او ثابت بلی اگر حشفه را بریده باشند
 فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سدد و حشفه بخود ذکر فشار میدهد و اگر تمام ذکر را
 بریده باشند کفها بمنابید همان میخ نمودن مابین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدل
 اعتبار مباشرت بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز نیز استبراء حاصل میشود **س** اگر
 کسی بول کند و بعد وضو سازد و بعد از وضو بلی ظاهر شود ندانند که بولت

در بیان مستبته

۲۶

با غیران و شک دارد که با استبراء نموده بود بعد از بول بانچه صورت دارد
ج حکم کند که بول مثل غیر مستبری پس وضو باید بپاشد و نماز را بجا آورد
 و همچنین است هرگاه در اثناء نماز بلل مشبه ظاهر شود و بالجمله در صورت شک
 در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده است **مس** استبراء در حق زنان نیز
 ثابت است بانچه **ج** استبراء در حق زنان نیست و سزاوارست که بعد از
 بول فی الجمله آرام گیرند و تنجیح نمایند و فرج خود را بطرف عرض فشار دهند و
 بلل مشبه خارج از ایشان پاکست مطلقاً و ناقض طهارت نیست اگر چه رعایت
 امور مزبوره را نمایند **مس** کیفیت استبراء از بول را بیان فرماید **ج**
 استبراء کردن از بول بر سه قسم است و بهتر از این سه قسم اینست که اندام مؤنث
 مقعد تا پنج تخمه شش دفعه دست بکشد بقسمیکه آنچه در میان ماند بمحلول ذکر
 داخل شود و بعد آنک بزرگراپش زهار و آنک وسط را از هر قصب بکشد
 و بقوت سه مرتبه تا سه قصب بکشد و بیاورد تا آنچه در میان آنجری باشد خارج
 نماید بعد از آن سه مرتبه خشفه را فشار داده انرا مانند دوشیدن بقوت بکشد تا
 هر چه در خشفه رطوبت بوده باشد بیرون بیاید **مس** اموریکه واجبست
 وضو از برای آن چند چیز است **ج** چهار چیز است اول نماز واجب در حکم
 آن اجزاء منسبه و نمازهای احتیاطیه بلکه سجود سهو نیز علی الاطلاق و غیر
 طواف واجب و شرط وضو در صحت هر یک از ایند و بلکه شرط وضو
 در صحت هر نماز مستحب نیز ستم مرتب کتاب قرآن و اسم جلاله و اسماء و صفات
 خاصه خداوند عالم که واجب بالاصاله باشد مثل در آوردن از چنگ کافر یا از
 مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبان و احوط الحاق اسماء انبیاء و حضرة

در موجبات وضو است

۲۷

سَبَّحَ النَّاسُ وَائُمَّ عَلَيْهِمُ اسْتَبَانَ وَاحِطُ نَرْكَ مَسْأَلَهُ مَا لَمْ يَكُنْ اسْتَبَانَ
 چهارم نذیر عهد و قسم **س** موجبات و مبطلات وضو چند چیز است
ج دوازده چیز است اول بول در قعر غایط سیم ریح چه باصدا باشد یا به
 صدا پس ضرور ندارد باد بکه از فرج زنان بیرون بیاید چهارم خواب که غالب شود
 بر چشم و گوش پنجم دیوانگی ششم بیهوشی هفتم مستی هشتم رطوبت مثبته
 که بیرون بیاید از حشفه در حال استرا نمودن از بول یا پیش از آنچه فاصله در میان
 بول در لوبت باشد یا نه تمام استحاضه خواه قلیل باشد یا کثیره یا متوسطه در همه
 حیض یا از همه نفاس و از همه مس میت علی الاحوط و اما جنابت اگر چه ناقص و
 شکسته وضو هست لکن موجب غسل فقط است و بان غسل نماز و نحو آن باطل می‌باشد
 بدو وضو و اما در هر یک از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت
 اگر چه لازم غسل و لکن بغسل نهائی نماز نمی‌شود و اندک کند بلکه وضو نیز از برای نماز یک
 وجوب ندارد غیر مس میت و احتیاطاً دران **س** ابا و اجبت تقدیم وضو بر اغسال
 مزبوره با آنکه مخیر است در تقدیم و تأخیر **ج** اظهر عدم وجوب اگر چه احوط
س ابا ملایم در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است یا بر ظن **ج** مدار
 بر علم است لکن بهر دو صورت ظن بلکه در شک باطل کردن وضو و اعاده کردن
 آنست **س** حقیقت وضو و اتصالاً بیان فرماید **ج** حقیقت وضو شستن
 رو و دستها و مسح سر و مسح پاها است اما در پس واجب شستن آن بحسب طول آن
 اول رستگاه موی تا با خرنج و بحسب عرض آن قدر است که فرا گیرد از انگشت بزرگ
 و میانی و هر چه داخل در این حدود باشد شستن آن لازمست و آنچه بیرون باشد
 واجب نیست خواه از دو طرف شقیقه باشد یا از عذار که آن اخو شقیقه است بل

در کیفیت ضیوع

۲۸

لازمست داخل نمودن قدر از خارج حد و در نا بقین بشتن تمام رو حاصل
شود بلکه اندکی از باطن دماغ و مطبق شغیر یعنی ظاهر لبها را بشود و داخل
چشم از بواطن محسوس و شستن آن لازم نیست و مدار در رشتگاه مو و در
انگشتان بر موی الحلقه است و واجبست که در شستن شروع با علی نماید و هرگاه
اب بر رو خود از پائین ببالا جاری ساخت و در نیت خود قرار داده که اول شستن
رو از اول سرانبر شد اب از اول پیشانی باشد صحیح است و هرگاه تمام رو بر آب بگذاشت
در حوض و مانند آن فرو کند لکن در قصد خود ابتدای رو را اول شستن قرار
دهد و مابقی را در عقب آن محسوس و وضو مشکوک و حصول تہ تبیح در نیت معلوم
نیست شستن بشو که موی پیش از آبوشانیده باشد مگر موی تنگی که بشو
از پیران نماید با نیت که در اینحال لازمست شستن و حکم ابرو و مژه حکم پیشانیست
در شستن در و پیر و واجبست شستن دستها از مرفق که محل اجتماع استخوان
بازو و دست است و محل جمع شدن این دو استخوان باید شستن شود بلکه لازم
داخل نمودن چیزی از بازو تا بقین بشتن تمام مرفق حاصل شود و واجبست
ابتدا نمودن بشتن مرفق بخوبی که در ابتدای شستن روی ذکر شد و همچنین
لازمست شروع نمودن از بالای مرفقها اینکه سر از پیشواید و هرگاه عکس
نماید وضو باطلست و کسیکه بعضی از دست او را بریده باشند کفها بمنماید
با نیچر باقی ماندن از آن و هرگاه از مرفق بریده باشند که چیزی از آن باقی نماند
باشد کفها بمنماید بشتن سایر اعضا و بهر آنست که تمام بازو را بجای دست
بشود و کسیکه در زیر مرفق او دست دیگری باشد با آنکه زباده بر خلفت اصله
انگشت داشته باشد با آنکه گوشت زانندی بر دست او روییده باشد همه را بشوید

و واجبست
۳

در وضو است

۲۹

واحوط شستن موی دستهاست و واجب نیست پاك نمودن زیر ناخن اگر از
فرد متعارف بلند تر نباشد و اگر چرك ظاهر بشود را كرفتن باشد بواسطه
كرفتن ناخن از پاك مینماید و واجب در شستن هر پانزده و دستها را
باقی نماند مقداری از آن اگر چه بقدر جای موی باشد **مس** ایا واجب
رفع چیزیکه مانع از رسیدن آب بیشتر است بانه **ج** بلی زایل نمودن آن مانع
لازمست با اینکه حرکت میدهد آن مانع را از مکان خود تا آب تمام محل خود را
فرا گیرد **مس** و واجب مسح پیش سر مقداریکه در عرف مسحین بنامند **مس**
چه مقدار مسح پیش سر کافست **ج** آنکه در عرف مسحین بنامند و بهتر آنست
مقدار عرض پانزده انگشت و بهتر از آن مقدار عرض ستر انگشت است **مس**
فرقی هست در مسح مابین مرد و زن بانه **ج** فرقی نیست لکن مستحب مؤکداً
برای زنان در مسح وضو بجهت نماز صبح برداشتن چیزیکه سر خود را بان پوشانند
و کمتر از اینست در ناگزاستجاب بجهت نماز مغرب و عجز نیست و را در سایر
نمازها داخل نمودن انگشت خود را زیر مقصره و بخوان **مس** ایا لازمست
مسح نمودن ناصبه را که در بالای پیشانی است بانه **ج** لازم نیست بلکه
جائز است بر هر موضعی که از پیش سر باشد **مس** حد پیش سر چه قدر است
ج ربعی است که در پیش سر واقع شده و سه ربع دیگر عقب مو است و دو
پهلوی آن که منتهی میشود بحد گوشها **مس** ایا جائز است سر از بر مسح کردن
و بعکس آن بانه **ج** احوط ترك عکس است **مس** اگر موی در محل مسح ^{نقد}
باشد مسح بر آن جائز است بانه **ج** اگر از حد خود که در پیش سر است بیرون
رفته جائز است و هرگاه از حد خود بیرون رفته باشد با آنکه از برهان موضع

در وضو است

۳۰

جمع کرده باشند مسح بران جائز نیست **س** ایا میتوان مسح بظاهر دست نمود
یا معتبر است بباطن دست **ج** واجب است بباطن دست **س** اگر ممکن نشود
بباطن دست بچهره مسح نماید **ج** اکتفا نماید بغیران از سایر اعضا دست
و نزل نشود احتیاط بقدم مسح نمودن پشت دست **س** ایا جائز است مسح
بر چپه و جوراب و شبیه آنها بانه **ج** جائز نیست مگر در حال نیت همچنانکه
جائز است نیت در سایر افعال وضو و عمل صحیح است و اگر نیت به هر یک از
پایا مسح نمودن غیر پیشه حاصل شود احوط بلکه اقوی آنست که شستن یا را مقدم
بدارد و کسیکه بتواند وضو با زد در مکان خلوت که نیت دران نباشد احوط
بلکه اقوی آنست که در آنجا وضو با زند و نیت نماید **س** اگر با اثر اعضا
دست هم متمکن نباشد بچهره مسح نماید **ج** مسح نماید بذراع **س** ایا مسح
باب خارج از وضو میتوان نمود بانه **ج** نمیتواند **س** ایا معتبر است
خفت بودن محل مسح بانه **ج** بلی معتبر است و لکن اگر طوبی در محل مسح باشد
که ابد است بران غالب باشد بروی چپکه مسح بر طوبی با مسح بجل ابد ضرر ندارد
س کسیکه عضورا با رتماس در آب فرو برد ایا میتواند بان عضو مسح نماید
بانه **ج** هرگاه در حال فرو بردن باب قصد شستن آن بجهت وضو کرده باشد
مسح بان جائز نیست و هرگاه قصد نماید شستن عضورا در حال بیرون آوردن
از آب مسح بان بی عیب است **س** هرگاه آنچه در دست از نیت بر طوبی با وضو
بود بخشکد بجهت فراموشی از مسح با سایر اعضا چه کند **ج** جائز است گرفتن
ایا با سایر اعضا بجهت مسح نمودن بان و بهر مقدم داشتن آب ریش و ابروها
بشرطیکه از حد رو بیرون نرفته باشد و هرگاه جمیع اعضا بخشکد و باره وضو

و همچنین هرگاه
بعد از فرو بردن در آب
قصد شستن کرده باشد

در وضو است

۳۱

باز در مس هرگاه ممکن نباشد حفظ رطوبت که بتواند آن مس نمود بجهت کرمی و
 با غیر آن چه باید کرد **ج** بهتر آنست که در آخر وضو مس نماید باب خارج بعد از
 آن هم تبسم نماید و بهتر از این هم آنست که اول مس نماید همان حالت که دارد بعد از آن
 باب خارج بعد از آن تبسم نماید چهارم واجب است مس پشت پاها از سر انگشتان تا
 بکعبی در طول بویجه که از آن چیزی باقی نماند بلکه احوط تا بند است و از عرض
 بقدر مسی کافیست اگر چه بمقدار عرض یک انگشت باشد بلکه بهتر از این بمیان
 دست مس نمودن از سر انگشتان تا بند است مس پا و واجب است مس پا از
 انگشتان تا بکعب بکشد بالعکس **ج** احوط بطریق معارف مس خشک بودن
 اعضاء وضو قبل از وضو شرط در صحت وضو است **ج** شرط نیست لکن بهتر
 خشک بودن مس عضو بدتر از درباران نگاه داشتن چنانچه شستن برای وضو
 با غسل ایا جائز است بانه و وضو و غسل با این حاصل میشود بانه **ج** بی صحیح
 و جائز است در این حال و حاصل میشود غسل و وضو لکن در وضو باید مس و
 ر جلین باب جدید از باران واقع نشود و مزوج هم نشود اب وضو اب باران جدید
 که اگر واقع شود فاسد است مس تکرار در مس موجب بطلان وضو است بانه
ج ضرورت ندارد مخصوصا اگر بجهت رعایت احتیاط باشد در تحقق مس سر
 و لکن موجب اثم است اگر بقصد مشرعت باشد مس بعضی در وضو بعضی
 بخوبی که بعضی اعضا را بشوید بطریق اتماسی و بعضی را بطریق ترتیبی ایا جائز است
 یا نه **ج** بی جایز است مس مس سر بدست چپ و مس پای راست بدست
 و پای چپ را بدست راست جائز است بانه **ج** احوط مس سر و پای راست
 بدست راست و مس پای چپ بدست چپ و مس اگر تحمل مس رطوبتی داشته باشد

در وضو است

۳۲

ولکن بطریق است که رطوبت مایع غالب است بر مسح چه صورت دارد **ج** اگر
 رطوبت مایع غالب مؤثر باشد بر مسح عیب ندارد والا فلا میس جائز است
 اینان بصلوة واجب و مندوب بهر وضو و غسل مسحی این **ج** بل جائز است
 اینان بصلوة واجب و مندوب بهر غسل که رافع حدث مثل غسل جنابت قبل از
 دخول در وقت و همچنین جائز است بهر وضو و مسحی که رافع حدث باشد مس وضو
 پیش از وقت میتواند بجا آورد که بان وضو فریضه حاضر را بجا آورد بدو
 بودن نماز قضا بر ذمه این **ج** بل میتواند اگر وضو مسحی بجا آورد مس
 اگر کسی بعد از فراغ از غسل پا و وضو شک کند که آیا آب مشبه بنجر و مضاف
 بوده یا نه چه صورت دارد **ج** وضویش صحیح است مس شرائط وضو و آنچه
 معتبر است در آن بیان فرمائید **ج** شرائط وضو چند چهار است اول نیت
 و آن در وضو و غیر آن عبارت است از قصد بوی غل و معتبر است در آن این که با
 بان نماید بعنوان فرمان برداری خداوند عالمان مس آیا نیت مقارن شدن
 و نماید یا پیش از آن **ج** نیت که عبارت از داعی است علی الاقوی محل معتبر
 ندارد هر وقت حاصل شود و تمام عمل را بان بجا آورد کفایت میکند مس اگر
 کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال آنکه محدث با آنکه قصد رفع حدث
 کند در وضو و حال آنکه محدث نیت چه صورت دارد **ج** اگر از روی غفلت
 باشد ضرر ندارد در وضویش صحیح است و بهتر آنست که آن وضو را بشکند و وضو
 دیگری بکند بقصد رفع حدث در وقت واجب است ترتیب با آنکه اول تمام رود و ثوبه
 و بعد از آن دست راست و بعد از آن دست چپ و بعد از اینها مسح سر نماید و بعد
 از آن مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پای چپ است بر پای راست و آنچه تقدیم

در وضو است

۳۳

پای راست بر چپ پس هرگاه کسی فراموش کرد شستن عضو سابق را و
 لاحق را شست مثلا اول دست چپ را شست بعد دست راست را چنانکه **ج**
 عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالان معتبر برهم نخورده باشد و اگر موالان بر
 خورده باشد وضو را از سر بگردان **س** اگر تمام اجزاء وضو را بشوید
 باران و هر یک را بقصد وضو را ب حرکت دهد با صدق شستن وضو نیست
 بانه **ج** تصدیق شستن بمنما بد و وضو صحیح است و باید بعد از حرکت دادن دو
 بقصد وضو دست راست را با این قصد حرکت دهد و بعد از آن دست چپ را ولی
 مسح در این صورت با باقی ماندن در دستها که اب خارج است صحیح نیست و رعایت
 صحیح مسح با نشک غلغل کف دست چپ را بخورد کورینما بد بلکه بعد از بیرون آوردن
 از آب نواید دست راست بشوید **س** اما ترتیب در میان اجزاء اعضا هست بانه
ج بلی واجب ترتیب و کفایت میکند در حصول آن آنکه ابتدا با علی کند و بقیه
 را بخوبی بشوید که در عرف گفته شود که از بالا بپایین شست بهتر واجب مؤل
 یعنی در پی بجا آوردن اعمال آن بخوبی که در زمان شروع در عضو لاحق وضو
 سابق با اعتدال هوا و احوال خشکده باشد پس هرگاه بجهت زبادی گرمی هوا
 با وزیدن باد یا حرارت بدن شخص یا غرایبها از سایر اسباب خشکد وضو صحیح است
 اگر متعاقب آن فاصله بجا آورده باشد و الا احوط استیناف است **س** هرگاه
 بجهت سردی هوا و بخوان در عضو سابق اثر باقی ماند و بدانیم که اگر هوا معتدل
 میشود هر این خشک شدن باشد در این صورت دوباره بجا آوردن لازم است بانه
ج احوط استیناف است **س** اگر در همین شستن دست چپ دست راست
 خشک شود اما در صورت رطوبتی باشد چه صورت دارد **ج** وضو صحیح است

(واحوط)

در وضو است

۳۴

واحوط دوباره گرفتن وضو است **س** هرگاه اعضاء وضو خشکیده باشد تا
 در زبانش که از حد روگذشته رطوبت باشد با موالات معتبره در وضو بهم
 خورده است **بانه ج** محل اشکالست احوط اعاده وضو است چنانچه در
 که با قدرت و تمکن خودش وضو بگیرد و همچنین که در عرف نکوبند خود وضو
 گرفت وضو باطلست و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان
 وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن و هرگاه بشرکت دیگری طهارت را
 با بعضی از ارباعل آورد یا دیگری بعمل بیاورد آن طهارت را با بعضی از ارباعل
 نمیکند چنانچه اگر شرک غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضو باطلست چه وضو
 بشرکت غیر شود یا نشود **س** هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضو
 خود را بگیرد چه کند **ج** باید در اینحال دیگری را معین بگیرد و معتبر در
 خشکیدن اعضاء در اینحال خشکیدن اعضاء وضو کبرنده است نه وضو ^{هند}
 واحوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نیت وضو
 کبرنده است اگر بقسمی باشد که فعل وضو را نسبتاً بتوان داد عرفاً و وضو ^{هند}
 بمنزله آن باشد پنجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین
 آب دریا باشد یا نه آب برف باشد یا نه باران باشد یا نه **س** هرگاه چیزی در
 میان آب بریزند مثل نمک یا کلاب یا مانند اینها وضو در اینحال مبنی
 گرفت **بانه ج** هرگاه از اسم اطلاق بیرون نزود مضرب **س** ای باب
 قلبان میتوان وضو گرفت **بانه** و دفع خبث هم میکند **بانه ج** بلی در حال
 جايز است مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد **س** ای باب و آب شنبه
 بمضاف صحیح است **بانه ج** صحیح است اگر ببرد و وضو بگیرد شرباب وضو

در وضو است

۳۵

با بدغصبه نباشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک یا
 نجوی باشد حال باشد و احوط در شاهد حال انصرار بعل است
 یا از نهرها شبکه در منازل و راههای اسفار و غیر آنهاست وضو گرفتن چه
 صورت دارد **ج** مادامیکه از مالک کراهتی ظاهر نشده باشد وضو صحیح است
 و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا نجوایشان مضرت نیست اگر کسی سهوا یا جهلا
 با بدغصبی وضو بکند صحیح است **ج** بل صحیح است اما قیمت براضا من است
 به فقر اب وضو نجس نباشد پس اگر وضو بکند با بدغصبی باطل است مطلقا بلکه اگر
 بقصد جواز و شرعیت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود پس هرگاه
 شخص با بدغصب سهوا یا جهلا یا نادانا یا غفلة وضو گرفت چه صورت دارد **ج**
 باطل است و بر این نقد بر فرق هم میان وقت و خارج از وقت نیست هشتم خوف
 ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد برسد مرضی یا زیاده باشد مرض یا
 طول بهمرساندن یا تنگی وقت یا بیجهت ترس از تشکی بر خود یا بر رفیق خود که از
 مفارقت او مضرت شود هر چند کافر باشد یا منصرف نشود ولیکن صاحب نفس مختار
 باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشکی ببرد و ببردن آن مضرت شود و این
 شرط و شرط سابق بر اینکه با احتیاط باشد از شرایط علمیه است نه از شرایط و تجویز
 باین معنی که اگر علم نداشته باشد مضرت نخواهد بود نه با غساله استنجاء نباشد هر
 چندان غساله پاک باشد و شرایط آن در بحث ازاله نجاسات گذشت در برابر
 وضو مشبه نجس نباشد پس اگر متمکن نباشد مگر از این دو آب که مشبه نجس
 تهمتم کند یا یکی وضو بزند و بعد بان دیگر موضع وضو را بشوید وضو بکند و
 نماز کند **ج** اگر این دو آب قلیلند و نمک است تکرار وضو بخورم و تکرار نماز

(باین)

در نواقض وضو است

۳۶

با بنحو که وضو باز دیکر از اینها و نماز کند و بعد نظهر کند محال وضو را باب
 دیگر و بعد وضو باز دو بان نماز را اعاده کند بعد از تعین این عمل و اکثفا
 بان و احوط ضم تیمم است نیز و اگر ممکن نیست تکرار نماز معتبر است تیمم و اما اگر
 هر دو کرد نظاهر آنکه وضو بخورمزبور کافست و احتیاج بتکرار نماز و تیمم نیست
 اگر چه احوط تکرار نماز و ضم تیمم است و همچنین اگر یکی از اینها کرباشد و لکن در
 اینصورت لازم است آب کرا در داخل استعمال کند پس هرگاه چیزی یکی از این دو
 آب ملاقات نماید پاک است بانه **ج** محکوم بطهارت مگر اینکه حالت سابقه این دو
 آب نجاست بوده باشد پس احوط بلکه اقوی حکم نجاست ملاقی هر یک از اینها است
 یا نه نه هم واجبست که محل وضو پاک باشد از نجاست پس هرگاه آب بریزد و جاری
 شود بر محل وضو بقصد وضو و طهارت از نجاست وضو باطلست در اینصورت واجبست
 مکانیکه وضو میبکشد مباح باشد یعنی غصب نباشد پس هرگاه از روی جهل یا
 در محل غصب وضو گرفت بعد از فراغ از وضو متذکر شد با وضوی چنین کسی صحیح است
 بانه **ج** بل صحیح است لیکن از برای یالت زمین اجرة المثل بر ذمه او تعلق میکند
 اگر عینا بگویند که عوض دارد پس نه هم واجبست که محل ریختن آب وضو اگر
 منحصراست غصب نباشد و اگر غیر منحصراست وضو گرفتن در آن صحیح است اگر چه
 فعل جزا میپردازد آن مرتکب شد مگر اینکه وضو گرفتن علت تصرف نمودن در
 آن محل بوده باشد پس شخص متوضی یعنی وضو گیرنده مکانیکه ابدانده و
 بخواد وضو بگیرد غصب است و لکن قضای آن مکان مباح است وضویش صحیح است
 بانه **ج** وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو گرفتن در کفش غصب است پس
 در وقت مسح پا را خارج کند از محل غصب نشاء الله تم وضویش صحیح است

در جبار است

۳۷

غسل در حمام غصبه صحیح است بآنکه ج غل فاسداست اگر چه آب آن حمام
 مباح باشد پس هرگاه از زمین غصبه آب مباح را بردارد و در جای مباح
 وضو بآورد با غسل کند چه صورت دارد ج انشاء الله عیب ندارد وضو
 و غسل صحیح است پس هرگاه در زمین غصبه آب بارش جمع شود و از آن آب
 بردارد بجهت رفع حدث یا رفع حدث بان میشود بآنکه ج بل رفع حدث بان
 میشود پس فاقد طهورین یعنی آنکه نه آب و نه چیزهای دیگر که تیمم بر آنها
 جایز است بافتن شود برایش تکلیف و ماقط بآنکه با بدلتان بصلوة
 نماید بلا طهارت و بر نقد سقوط قضا لازم است اگر وقت بگذرد و بعد از
 احد طهورین شود بآنکه در صورت ثانیه که تکلیف ماقط نباشد باز حکم
 بلزوم قضا است بآنکه ج احوط آنکه همان حالت نماز کند و لازمست
 قضا افزاینده بل آورد با طهارت پس احکام جبار را مفصلاً بیان فرمائید
 ج جبار عبارتست از شکسته بستیکه از بر محل شکسته و اندان میبندند
 لکن حکم در این تمام میشود بر آن بستیکه شکسته باشد و اگر بر جرح مانند
 زخم شمشیر و غیر آن و فروح مانند زخم دمل و شبران میبندند بلکه نیز شاکل
 دواثر که از ضامات و مانند آنها بر عضو بجهت شکستن بازخم بودن آن
 ضرورت میماند پس هرگاه صاحب جیره بتواند عضو خود را بشوید بآن
 جیره یا در سبک آب بزرمان بفرود بردن بزراب یا مکرر بختن آب بر آن آب
 بزرمان برسد بخوبی که در عرف شستن محل صدق نماید چه صورت دارد ج در
 انحال واجبست بر او شستن و کفایت نمیکند مسح بر جیره پس هرگاه عاجز از
 شستن شود و نتواند آب بر محل برساند بجهت عدم تمکن از آن یا بجهت بآلودگی

عضو یا نبودن امکان تطهیر چکنند **ج** در اینوقت مس نماید بر رگ جبهه باب
و مس بر طوب و نری که در دست از بقعه شستن ساز اجزا و محل باقی مانده کفایت
نمیکند بلکه احوط مس با آب بقعه که اقل مراتب شستن صد کند و لازم نیست
در چنین وقت قصد مس نمودن چنانکه لازم نیست قصد شستن نمودن بلکه
انچه را که در واقع واجبست قصد نماید پس حکم در اینجا برخلاف مس سر و پاها
میشود بجهت آنکه در آنها قصد مس لازم است و با تمکن مس بر بشره واجبست مس
بر همان بشره و افضل جمع مابین مس بر بشره و مس بر جبهه است و لازمست مس نمودن
تمام جبهه و وانکذا شستن چیزهای از آن بر حسب مکان بلی انچه ممکن نیست با بسیار
دشوار است مثل مابین ریهما نهائیکه بر جبهه کشیده شده است پس ظاهر سقوط
مس است التبر بانها و واجبست مس بدست و کفان و کفایت میکند هر آنکه
که مس بان حاصل شود اگر مس بلی از غسل باشد مس هرگاه در بعضی از اعضا
زخم باشد و بر آن کهنه و شبیه آن نباشد چکنند **ج** با تمکن از شستن بودا بشود
و با عدم تمکن از آن مس میکند بر خود بشره و با نبودن تمکن از مس آن بجهت نجاست
موضع با غیر آن کهنه بر روان گذاشته از مس مینماید و با اعتدال آن کفایت میکند
بستن اطراف زخم و احوط جمع مابین وضو شستن اطراف زخم و تیمم است بلکه
جمع مابین وضو و تیمم در جمیع صور با مسئله احوطست مس هرگاه جبهه نجس
باشد و غیر آن هم نباشد که بر روان بگذارد تکلیف چیست **ج** باید اطراف آنرا
بشود در موضع شستن و در طرفشرا مس نماید در موضع مس و هم تیمم نماید
هر وقتیکه مس بر جبهه ممکن نباشد نیز تیمم لازمست مس هرگاه بر یکی از اعضا
مانع از رسیدن آب بجز آن باشد یا معتذر و یا دشوار باشد از آن چکنند **ج**

در جنبابراست

۳۹

باید مسح بر رگوان نماید و احباً ظاهر تمیم نماید و فرق نیست در جیره مابین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین فرقی نیست مابین اینکه در تمام عضو باشد یا بعضی آن اگر چه بهر در جیره محل مسح جمع مابین وضو و تمیم است و نیز فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کننده جیره داشته باشد یا غیر آن پس مسح میکند همان نری آب وضو که بر جیره باقی مانده و معبر است در جنبابا اینکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهشته پاک بر رگوان گذاشته از مسح نماید و احباً ظاهر تمیم نماید ولی معبر نیست در جنبابا تر بجهت صحت وضو اینکه نماز در آن جائز باشد پس جائز است در باره مردان مسح بر جیره از حریر و جامه از طلا و بله معبر است حرام نبودن استعمال آن پس هرگاه مغضوب باشند استعمال جائز نیست و مسح بر آن کفایت نمیکند چنانکه کفایت نمیکند مسح کهشته که بر رگوان گذاشته شود و بدانکه وضو صاحب جیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضو صحیح هر چند وقت و سعت اعاده عمل داشته باشد و افوی عدم وجوب اعاده وضو است بجهت عمل دیگر اگر چه احوط است خصوصاً اگر در اثناء آن عذر بر طرف شود بلکه وجوب اعاده در این صورت خالی از قوه نیست

در بیان ایجاب شک و متعلق بر وضو

مس اگر کسی یقین در حدث و شك در وضو داشته باشد تکلیفش چیست **ج** باید وضو باز در مس اگر کسی یقین در وضو داشته باشد و شك در حدث چه صورت دارد **ج** بنا بر طهارت گذارد مس اگر کسی یقین هم بحدث هم بوضو دارد و شك دارد که آیا حدث مقدم است یا وضو حکم چیست **ج** باید

در شکست

۴۰

وضو سازد مگر در صورتیکه تاریخ طهارت را بداند **مس** اگر کسی بعد از نماز
 میکند که با وضو داشته باشد **ج** بنا بر این حکم عمل میکند و لکن از برای نماز
 بعد وضو سازد **مس** هرگاه در آشنای عمل شک در طهارت نمود چنانچه
 عمل را قطع کند و استنباط آن عمل نماید با طهارت جدید اگر چه احوط انجام عمل
 و استنباط نیست با طهارت جدید **مس** هرگاه بعد از وضو یقین کرد که یکی از
 اجزاء وضو را بجا نیاورده است چه باید بکند **ج** اگر موالات بر هم نخورده
 آن جزء و ما بعد از آن بجا آورد و وضو صحیح و هرگاه موالات معتبره بهم خورده
 وضو از سر میگیرد **مس** هرگاه کسی بعد از شروع در شستن عضوی شک نماید
 در عضو سابق چنانچه **ج** برگردد بوی سابق و از اینجا بیاورد با مرأه موالات
 و ترتیب و سایر شرائط و حکم ظن در این باب حکم شکست و فرقی نیست با این شک
 در اجزاء و شک در شرائط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از آنها شک
 نماید یا استحصل یقین کند و قول خدا و احد در هر یک از آنها چنانکه
 الاحوط و کثیر الشک اعتباری بشک و نیست **مس** هرگاه موضع وضو یا غسل را
 شخص غصب میداشت بعد از وضو یا غسل شک دارد که اذاته نجاست کرده باشد **ج**
 وضو و غسل صحیح است و از برای بعد نظیر کند آن موضع را و هرگاه علم دارد بخلو
 شدن بر طوبی نظیر نماید و بهتر آنست که این وضو و غسل را عاده نماید و اگر نماز
 هم کرده عاده کند **مس** هرگاه کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غائط
 و چه نوم و چه ریح تکلیفش چیست و مراد بحدث مستمر چیست **ج** مراد بحدث مستمر
 قبی است که اگر بخواهد در آثناء نماز چیزی را که از آن صادر بشود بجهت طهارت
 کند حرج شدیدی لازم آید و هرگاه شخص ملوس یا مبطون از برای ایشان ذلالت

درخواست

41

طہارت و نماز
راجا اور
م

آرام باشد که در آن بتوان تحصیل طهارت نماید و نماز را بجا آورد انتظار از نماز را
میکشد و اگر نباشد زمانی برای ایشان که وسعت دارد لیکن متمکن از این باشند که
بدو عروج نماز را با طهارت بجا آورند باین معنی که در هر جای از نماز که
حدث رو بدار طهارت را تجدید کنند و از هماغجا که باقی ماند نماز را تمام کنند پس
بهمان نحو وضو میبازند و بنا میگذارند از موضع رو دادن حدث و احوط در
ایحال آنکه نماز را بوضوء اول تمام کند و بعد از آن عمل مذکور را بجا آورد
و اگر زمان وسعت بر اقل واجب نماز که عباد را از ایام و یک تسبیح باشد در هر
دکعتی داشته باشد بجز اربعان آن بعد از نماز نائمه الافعال و با متمکن نشدن
بدو عروج از تجدید وضو بقسمیکه ذکر شد جهتی در پی آن حدث وضو
مبایزند از برای هر نمازی و بدون تاخیر نماز را بجا میآورند و حدث صادر از
نماز معفو از ایشانست و واجب بر ملسوس اینست که باره از کهنه پاکبسته یا نحو
بخود ببندد تا نجاست نعل بجا بر وی نشکند و تا مذی و ویدی و وودی و
تاخن گرفتن و سر تراشیدن و غیر اینها از چیزها بشک غیر شستن ناقص وضو آنست
اند پس هیچ یک از اینها ناقص وضو نیست بلی مستحب تجدید وضو با بدن مک
و وودی بدال شمله من سن وضو اجمالا بیان نمائید **مستحب**
در وضو گذاشتن ظرفیکه از آن وضو میبازد بر طرف راست خود و بر طرف چپ
که بتوان از آن بدست آب برداشت هر چند در آن شل باشد و مستحب آب
برداشتن از ظرف بدست راست اگر چه بجهت شستن آن باشد و بسم الله گفتن در
اول هر گاه دست در آب گذارد بگوید بسم الله و با الله اللهم اجعلنی من الصالحین
واجعلنی من المستطهرین و خواندن دعاها بشک در شستن رو و دستها و مسح سر

وہاں

در وضو است

۴۲

و باها وارد شدن و متحسب از برای مرد ابتدا نمودن بظاهر راع در شستن اول
و بیاطن ان در شستن دوم و متحسب برای زن عکس ان و مکروه است اسعاف
جستن بغیر در رختن ابد در دست فحوان و همچنین در سایر مقدمات قرینه وضو
و افضل آنکه باقی بگذارد اب وضو را بر محل و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که
روزی حضرت امیر المؤمنین نشسته بود با محفل خنقه حضرت فرمود با محفل از برای من
ظرفی با و رکه وضو سازم بجهت نماز محفل ظرفی را که اب در ان بود حاضر ساخت
بعد حضرت بدست راست آب بردست چپ ریخت پس گفت بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ غِيَاً پس استنجا کرد و فرمود اللَّهُمَّ حَقِّقْ
فَرْجِي وَ اقْصِرْ عَوْرَتِي وَ حَرِّمْ نِي عَلَى النَّارِ پس مضمضه فرمود و گفت اللَّهُمَّ
لَيْفِي حَقِّقْ يَوْمَ الْفَاكِ وَ اطْلُقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَ تُكْرِكَ پس استنشاف فرمود
و گفت اللَّهُمَّ لَا تُخْرِمْ نِي رِيحَ طِبَاتِكَ الْحَقِّقِ وَ اجْعَلْنِي مِّنْ بَنِي رَحْمَتِكَ وَ رَوْحِكَ وَ
رَحْمَتَانِهَا وَ طِبَاتِهَا پس برداشت و فرمود اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيُضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ
وَ لَا تَسْوِدْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ پس دست راست داشت و فرمود اللَّهُمَّ
اعْطِنِي كِتَابِي بِمِيزَانٍ وَ اخْلُدْ فِي الْجَنَانِ بِبَارِي وَ خَاسِبِي حَنَابِي بِأَسِيرِائِي پس دست
چپ را داشت و فرمود اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِبَارِي وَ لَا مِنْ رَأْيِ ظَهْرِي وَ لَا
تَجْهَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقْطَعَاتِ الْبُرْهَانِ پس مسح سر را آورد
و فرمود اللَّهُمَّ غَشِّي بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ دَعْفُوكَ وَ غَافِيَتِكَ پس مسح پا را کرد
و فرمود اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ يَوْمَ تَزِيلُ فِيهِ الْأَنْدَامَ وَ اجْعَلْ
فِيهَا بَرْزَخِيكَ عَنِّي پس سر برداشت و نگاه کرد و بحد گفت با محفل هر که وضو سازد
مثل وضوی من و بگوید مثل گفته من ما فریاد خدای تبارک و تعالی از هر طره فرشته که

تسبیح

در غسل جنابت

۴۳

در وضو و غسل جنابت

تسبیح و تقدیر و تکبیر خدا کنند و منوب بد خدای عز و جل ثواب از اجماع و آثار و
 قیامت و هرگاه مکلف از وضو فارغ شود بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَبَعْضُ كَهْفِهِ
 سِرِّ تَبَسُّورِهِ مبارکه انا انزلناه را بخواند و در حدیث وارد است که هر که بخواند
 بعد از تمام کردن وضو انا انزلناه و بگوید اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَ
 تَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَتَمَامَ مَغْفِرَتِکَ نمیکند از در او کراهت مگر آنکه
 محو بینما بد جناب قدس الهی و در فقه الرضاء مذکور است که هر مردی مؤمنی که بخواند
 در وضویش انا انزلناه را بیرون مباد از کاهان مثل روزیکه از مادر متولد شده
 باشد و ظاهر حدیث آنست که بکمر تبه کافست و به نظر آنست که بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا
 اللَّهُ اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ وَ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
 اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوْءِ وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَالتَّجَنُّةَ
 وَتَحَبُّبَکَ مَقْدَارِ اب و وضو یک مذ بوده باشد و آن چهار یک صاع است
 کیفیت اغسال واجب و مستحب را بیان فرمائید **ج** اغسال بر دو نوع واجب
 و مستحب آنکه واجب و بید مکلف تعلق میبکشد بر پنج غسلت غسل جنابت و غسل
 حیض و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل منی و اما غسل اموات که میدرخش
 مکلف تعلق میبکشد پس در غیر این مقام ذکر خواهد شد و اغسال مستحب گاهی بند و
 شیران واجب بشود و تفصل هر یک از اغسال واجب مباد من سبب جنابت چند
 چیز است بیان فرمائید **ج** دو چیز است اول بیرون آمدن منی از موضعی که
 عادت بر بیرون آمدن ازان قرار گرفته خواه عادی بشهر مردم باشد یا خصوص شخص
 باصل خلقت و باشد یا بر عارض از مرد بیرون اید اذن در خواب بیرون اید یا
 چه بجماع باشد چه بغیران یا خبر باشد یا نه زیاد بیرون اید یا کم اگر چه بقدر ذره باشد

در غسل جنابت

۲۴

و در حکم منی است خروج بلل مثبته قبل از استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب
 بیرون آمدن منی از غیر موضع عادی خصوصاً پائین نرا زدن با از سوراخی در قصب
 باد در زنجها بیرون آید و خنثی غیر شکل حکم آن واضح است و خنثی شکل جنابت است
 محقق میشود بیرون آمدن از هر دو سوراخ یا سوراخی که عادت بیرون آمدن
 منی از آن قرار گرفته و در غیر این دو صورت مشکلات احتیاط نکرده نشود و طریق
 احتیاط در این و نظائر آن بانکه اگر حالت سابقه طهارت از حدث اصغر است
 غسل کند بعنوان احتیاط و اگر حدث اصغر باشد جمع کند بین غسل و وضو و دیگر جماع
 و آن حاصل میشود بغتلب شدن حشفه در قبل و درین پس بدخول تمام حشفه جنابت
 در هر دو حاصل میشود هر چند منی بیرون نیاید و جنابت بطی است و حیوان و طوطی
 شد از برای آنها اشکال و همچنین است و طی ذکر و وطی در خنثی و دخول موقوف
 الحشفه و بعضی آن پس احتیاط در همه آنها ترک نشود و طریق احتیاط گذشت
 منی بجز چیز مشخص و شناخته نمیشود **ج** شناخته میشود منی از مرد صحیح به
 چیزی اقل شهوت خاصه که غالباً منی در آن حالت بیرون میآید در وقت بیداری و ستر
 سینه بدن پس از بیرون آمدن و اقوی اعتبار اجتماع اوصاف ثلث است و با وجود
 یکی از آنها اگر علم بانفقای آن دونای دیگر باشد احتیاط سابق خوب است اگر چه
 واجب نیست و بعضی اعتبار بوی شکوفه خرما و خمر ترش دادن نموده اند و اقوی
 خلاف است و اعتبار اوصاف مذکوره در زمان شکست و با یقین بمنی بود غسل
 واجبست در همه حال و در حال تاخوشی و ضعف بنهر یکی از شهوت و سستی
 بکن حکم بجنابت نمیشود بلکه شهوت و سستی بکن هر دو معا شرط است و در باره زنان
 شهوت معتبر است و سستی بکن نیز خواه ندرت باشند یا بهمار و چه بکن منی اعتبار

در غسل جنابت

۴۵

ندارد **س** زن هم محلم میشوند مثل مردان که غسل برایشان واجب میشود
 و اما ک از قوم ثانی در صوم در حق ایشان نیز لازم باشد بانه **ج** بی مکره
 که مثل مردان باشند اگر چه بعد است و بر فرض انزال مثل مردانند در احتلام
 و وجوب غسل و بخوان بسمان **س** تحض حرکت کردن منی از محل خودش
 موجب غسل میشود بانه **ج** موجب غسل نمیشود مگر بخرج از حشفه **س**
 استمنا چه معنی دارد **ج** عبارتست از طلب نمودن منی از مواد با خروج
 آن از حشفه پس در اینوقت جنابت محقق میشود **س** اگر کسی شك کند
 در خروج منی یا خواب ببیند محلم شد و بعد از بیدار شدن اثری بیند ایا
 واجبست بر او غسل بانه **ج** غسل واجب نیست **س** هرگاه بیرون آید منی
 مرد از زن بعد از غسل واجب میشود غسل بانه و با شك داشته باشد زن که
 منی از خودش است یا منی از مرد است با آنکه مظنه بهم رساند که منی از زن بیرون
 آید لکن نمیداند که از مرد است یا از خودش چه صورت دارد **ج** جنابت هیچ
 يك محقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند یا اینکه منی از خودش
 میباشد یا اینکه علم بهم رساند یا اینکه مخلوط با منی مرد واجبست عاده غسل
س اگر کسی در بیداری در جماع مختص بخود منی ببیند و یقین کند که این منی از
 خودش است و یقین کند که بعد از آن نیز غسل نکرده تکلیفش نسبت بنمازها آنکه
 کرده است چیست **ج** باید غسل کند و عاده کند هر نماز را که یقین دارد
 در حالت جنابت بجا آورده است **س** امور بکه مشروط بغسل است و غسل
 از برای آنها لازم میشود چند چیز است اجمالا بیان فرمائید **ج** هفت چیز است
 اول طواف واجب در بهتر نماز مطلقا خواه واجب خواه مستحب صلی باشد یا نماز

در احکام جنبت

۴۶

اجتناب و در حکم انسا جزاء فراموش شدن از نماز و سجود سهو بنا بر اجتناب
 اقامه نماز میت و سجده های قرآنیه طهارت لازم نیست بمتر و روزه واجب
 و تقصیل آن در صوم مبادی چهارم من اسماء الله و اقوی حرم من لفظ
 جلالة است که جزء اسمی شده باشد مثل عبد الله و فرقی نیست راستما میان
 لفظ الله و غیر آن بنا بر اقوی چنانچه فرقی نیست در اسم مختص مابین لغات و اقوی
 ترك من نمودن اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهرا علیها السلام و احوط ترك
 من اسماء ملائکه است نیز هرگاه بقصد نفوس مقدسه ایشان نوشته شده باشد
 پنجم در ترك نمودن در ماجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد
 و خواه بعد از دخول در آن خواه بسبب حلالام باشد یا غیر آن پس بحال ^{جنبت}
 بر جنب بیرون رفتن از آن بی جائز است بر جنب عبور نمودن از ماجد یا بنعنی که
 از طرفی داخل شود و از طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد رسول الله
 و کسیکه در این دو مسجد جنب شود باید داخل شود و آن با جنابت عمدا یا سهوا
 واجبست تبسم نماید بجهت بیرون آمدن از آنها و هرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از
 زمان تبسم یا بقدر زمان تبسم باشد در این دو صورت بیرون رود بدون تبسم
 و اگر فضا زمان غسل یا زمان تبسم مساوی یا کمتر از آن باشد در این صورت
 غسل نماید و حرامست علی الاحوط داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه و حکم آنها
 حکم مسجد است پس جائز نیست عبور از آنها و اگر در یکی از آنها جنب شود تبسم
 نموده بیرون مباد و بهتر آنست که رواق یا محکم مشاهده قرار بدهد شمر داخل
 شد در مسجد بجهت گذاشتن چیزی در آن و احوط آنست که چیزی از بیرون مسجد یا
 در حال عبور از آن در آن نگذارد و داخل شدن بجهت برداشتن چیزی از مسجد جائز است

در احکام جنب سبک

۴۷

هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده واجب است و آنها سوره
 قمر و سوره النجم و سوره آل عمران و سوره حم سجده میباشند و فرقی نیست
 میان این سجده و غیر آن حتی بسم الله و بعضی از آن هرگاه بقصد سوره سجده گفته
 شود و مستحب غسل نمودن هر چند امر موقوف بر آن تعلق بمکلف نگرفته باشد
 هشتم واجب غسل هرگاه نذر کرده باشد و مثل نذر است شبان که عهد و
 پیمان باشد پس چیزها شک مکر و هست در حق جنب بیان فرماید **ج** چند
 چیز است اول خوردن و آشامیدن مگر آنکه وضو یا زدا یا مضمره و استنساغ
 نماید و بتم خواندن زیاده از هفتاد یا از غیر سوره غزائم از قرآن و کراهت خواندن
 هفتاد یا بیشتر است و بهتر آنست که هیچ نخواند یا از ابغالت بیرون رود سیم
 مس نمودن غیر محل کتابت قرآن مثل حواشی و سفید گرد میان سطرها چهارم
 خوابیدن مگر آنکه وضو یا زدا یا نیم بکشد یا از غسل نماید اگر آب نباشد یا آنکه نتواند
 استعمال آن نماید و افضل برای او نمجمل در غسل است هرگاه بتواند پنجم خضاب
 نمود بچنان و غیر آن همچنانکه مکر و هست جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از
 تأثیر خشیدن پس امور بیکه مستحب است در حق شخص جنب در وقت غسل بیان
 فرماید **ج** مستحب است در زمان غسل چند چیز است اول شستن دستها از مرقا
 پیش از غسل و و بهتر مضمره نمودن پیش از غسل سه دفعه سیم کشیدن دست بر
 بدن بهر جا شک برسد خصوصاً در زینتی بلکه سزاوار آنست که کمال خواطر جمعی در
 رسیدن آب تحصیل نماید و موشک که احتمال بدهد که بجهت مجتمع بودن آن آب
 بزمین نرسد بدست زدن و امثال آن ابرای بزمین برساند و آنکس که و مانند آنرا
 بیرون نماید و بشکتهای که در بعضی جاهاست بکاف انفاق میافند و برسانند

سر ۲ دفعه

در احکام جنابت

۴۸

استبراء بیول کردن از برای جنبت که منی از او بیرون آمدن باشد و این نوع استبراء
 بشرط صحیح غسل نیست و فائده آن در بحث استبراء بول گذشت و بدانکه غسل
 جنابت بخیر از وضوء است در هر چیزیکه مشروط بوضوء باشد و اگر در اثنا غسل
 نمود حدث اصغر رود و هدا فوی صحیح غسل و عدم لزوم استئنافت اگر چه احوط
 اتمام و استئنافت است و در احباط و احواز و افع کفایت میکند استئنافت
 بقصد انحراف او است و افع از غسل نام با اتمام آن و کفایت آن از برای نماز و مانند
 آن از چیزهاست که صحیح است و مشروط بوضوء است و وضوء با زد و در نفس را نام
 حسن عسکری مذکور است که هر که بعد از وضوء و غسل جنابت بپند عار انجامد
 کما هان او برزد چنانکه برك اندر رخ مهر بند و بهر قطره از قطرات وضوء
 و غسل او حقیقی ملکی خلق نماید که تسبیح و تهللین و تکبیر و تهلیل الهی کنند و متواتر
 بر محمد و آل محمد فرستند و ثوابش از آن باشد و کما هانش از زمین شود و سجده کند
 اللَّهُمَّ وَ مُحَمَّدَكَ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ
 وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكَ وَ خَلِيفَتُكَ
 بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلَى خَلْفِكَ وَ أَنَّا وَلِيَّانَهُ خُلَفَاؤُكَ وَ أَوْصِيَاءُهُ أَوْصِيَاءُكَ
 پس طریقه غسل کردن و واجبات از ایشان فرماید **خ** غسل بر دو قسم است
 نژی و اتماسی اما نژی عبادت از سر شستن اول شستن تمام سربا گردان
 در بهتر شستن طرف راست از بند مبر شستن طرف چپ از بند اما باید در شستن
 سر چیزی از بند نرا با کردن بشوید تا بقیه نماید شستن تمام آن و در شستن طرف راست
 چیزی از کردن و طرف چپ بشوید تا خاطر جمع شود بشستن تمام طرف راست و
 همچنین در شستن طرف چپ و باید نصف عورتین و ناف را با طرف راست بشوید و نصف

در آب غلٹ

79

چهار با طرف چپ بکشد و بعد از آنکه تمام آنها را با هر یک از طرفین بشوید
سرخش آب بادست کشیدن بر بدن واجب است بانچه **ج** واجب نیست غسل
در غل ترنجبی بقصد سرو کردن تمام بدن را بفرورد بعد طرف راست
و بعد طرف چپ کفایت بانچه **ج** بی کفایت است بعضی از عضور اترنجبی
و بعضی را ارتماسی نشود چه صورت دارد **ج** جائز است بهر نحو که باشد
مس هرگاه تمام عضو را با شد و بقصد شستن هر عضو بد زانو کند
در آب جائز است بانچه **ج** بی کفایت میکند دو تیر غل ارتماسی وان عبادت
از شستن تمام بدن بفروردن در آب و معبر نیست فر گرفتن آب تمام بدن را
در یک حال حقیقه بخوبی که هیچ یک از اجزاء بدن را آب پیش از دیگره فرا نگذارد
کفایت نمیکند شستن تمام ان در یک دفعه عرفیه بلکه معبر است آنکه در همان فرا
گرفتن آب تمام بدن را تمام ان شسته شود هر چند که پاره اجزاء پس و پیش شسته شود
و غل ترنجبی افضل از غل ارتماسی است و معبر است در غل چند جز اول نیست
و معبر است در ان قریب چنانکه در وضو شنیده و تعیین غل جنبات از دست و غسلها
و جائز است جمع نمودن میان چند غل در یک محل بقیه که پیش در وضو گذشت و
با اینکه اول عمل در هر یک از ترنجبی و ارتماسی بایست باشد بنقص یا نه که در وقت وضو
دانشه شد با استمرار قصدنا او عمل دوم بهتر شستن ظاهر تمام بدن و دانستن چهره
از ان اگر چه بسیار که باشد و لازم است زائل نمرد هر چیزی که نکند از آب بشواید
و دست مالیدن بهر چیزی که بدو دست مالیدن و نحوه ان بان فرسد چون رویانوه
و جیره حکم بدن را دارد بیابانکه در وضوء صاحب جمیع گذاشت و واجب نیست شستن
مو و کفایت نمیکند شستن ان از شستن خود بیشتر و مو شبکه از نوایع بشر است و حیوان

در غسل

۵۰

شستن آن خالی از قوه نیست و احوط شستن چیزهاست که از ظاهر بدن بودن
 آن معلوم نیست بمهر و عادت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی چنانچه مذکور شد چهارم
 مباح بودن آب و در مقدمه کتاب دانسته که غریب مطلق یا آنکه چیز برپا یا نه بشکند
 و وضو و غسل بغیر آن جایز نیست پنجم مباح بودن مکانی که در آن غسل میکند
 و همچنین ظرفی که با آن آب بر بدن خود میریزد و جانشی که آب غسل در آن ریخته میشود
 چنانکه در وضو گذشت ششم آنکه خود بدن خود را بشوید یا بدن دیگر را بشوید
 آنکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان آن در وضو گذشت هفتم یا آنکه بدن
 بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن هرگاه یا آنکه باشد یا نباشد برپا یا نه و سائر
 اجزاء بدن نیست و احوط آنست که پیش از غسل تمام بدن یا آنکه باشد و احکام جبهه
 پیاپی آنکه در وضو گذشت در غسل جاریست و احکام هر دو یکی است مگر موالات
 که در غسل ترتیبی لازم نیست و متفرق ساختن آن به هر قسم جائز است و به هر چه
 در بدن بجا آوردن آن بلی واجب میشود بنزد و شبهر آن و بیک وقت و
 امثال آن لکن در اینجا که در بدن نشوید غسل صحیح است پس اغسال مند و بر را
 بیان فرمائید **ج** بدانکه اغسال مند و بر بسیار است و درینست که عدل آن منتهی
 بصدر غسل میشود و معروفان آنها چند غسل است که در این مختصه ذکر میشود و آنها هم
 بر سه قسم است **قسم اول** اغسال که تعلق بزمان دارد و آنها چند غسل است
 اول غسل جمعه است و وقت آن بعد از طلوع فجر صادق از روز جمعه است تا وقت
 زوال و از زوال تا آخر روز شنبه از اقصای آنها بد اگر چه احوط آنست که بجا آورد
 بقصد قربت نه قضا تا آخر روز جمعه و اگر بترسد که روز جمعه متمکن از غسل نشود در
 روز پنجشنبه جایز است که بنیت تقدیم بجا آورد و همچنین است حال در شب جمعه لکن

در اغسال مندوبین

۵۱

هرگاه ممکن شد از اعاده آن در روز جمع پیش از زوال اعاده نماید و اگر ممکن
 که در وقت اعاده نماید لکن اگر در خارج وقت ممکن از قضا شد اکفای میکند یا بچه
 پیش بجا آورده است در غیر وقت غسل روز عید فطر و روز عید قربانست چهارم
 غسل روز عرفه است پنجم غسل روز ترویه که هشتم ذیحجه است ششم غسل روز
 عید غدیر که هجدهم ذی الحجه است بنفقه غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم
 ذی الحجه است هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل
 روز مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و آن هفدهم ربیع الاول است
 بنابر مشهور در هر غسل عید نوروز است یا در غیر غسل در ماه رجب و آن اول ماه
 و نهم و اخیره ماه و در شب هر یک از آنهاست در آن روز هر غسل شب نهمه و شب چهارم
 غسل در ماه مبارک رمضان در اول ماهت و در شبهای طاق از آن و متوکل است
 در شبهای قدد و شب نهمه و شب هفدهم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم
 و ظاهر اینست که در هر شب از شبهای دهه آخر مستحب باشد همچنانکه ظاهر اینست که
 در شب بیست و نهم اگر در اول شب غسل از بجا آورده مستحبست که در آخر شب غسل
 دیگر بجا آورد چهارم غسل شب بعد فطر و از برای اغسال مذکوره در اوقات مذکوره
 وقت معین نیست اگر چه بهتر آنست که در اول وقت آن بجا آورد و حدث اصغری یا کبری
 ناقض هیچ یک از آنها نیست یا بمعنی که اعاده غسل لازم نیست در عمل با استحباب
 قسم در وقت اغسال است که تعلق بمکان دارد و آنها چند جا است اول بجهت
 داخل شدن بمکه در وقت بجهت داخل شدن در خانه کعبه سیم بجهت داخل شدن مسجد
 الحرام چهارم بجهت داخل شدن بمدينه شرفه پنجم بجهت داخل شدن مسجد حضور
 رسول صلی الله علیه و اله ششم از برای داخل شدن در وضو ششم مقدس حضرت زین العابدین

در احکام حیض

۵۲

لکن استحباب غسل از حیض مکانت معلوم نیست قسمی اغسال که از برای افعال
چند مستحب شد و آنها چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف عرفات و
وقوف در شعره و از برای محرقه بانی کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت
پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواند امام تم راد خواب بیند یا
بدین واسطه مقام خود را بشناسد و از برای قوی از معاصی اگر چه صغیره باشد
و از برای طلب حاجت و بجهت استخاره یعنی از خدا طلب نقد بر خرد و امور کردن
و ایند و غسل مختص بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت و غیر آن
جاریست و اکفایا بنها کرده ایم **س** از اغسال مسنون بعد از حصول فعلی از اغسال
وارد شده است بانه **ج** بی واردات و از آن جمله از برای قضای مفراط با احتراق
تمام فرص و احوط و وجوب غسل است بارفتن بجهت دیدن دار کشیده شدن پاک شدن چلیپا
است پس از برای آن زمان معینی نیست و در تمام عمر وقتان باقیست و آنچه از برای
بجا آوردن علی است بعد از غسل از قبل غسل زیارت با غسل بجهت نماز حاجت و
شبه اینها پس اقوی اینکه غسل در اقل روز کفایت میکند تا آخر روز و همچنین در اقل
شب غسل نمودن مجزب است از برای عمل تا آخر شب بلکه میتوان گفت بصلب که در روز
بجا آورده میشود شب عمل از بجا آوردن و همچنین بکس و منقض میشود غسل بکس
بغیر خواب از سایر نواقض پیش از عمل علی الاقوی بلکه انقراض بخواب نیز خالی از قوت
نیست **س** خون حیض بجهت شاخه میشود و علامات و صفات آن چیست بیان فرمائید
ج خون حیض شاخه میشود در غالب زنان در غالب اوقات بترکه رنگ
و غلظت و جهیدن و گرمی و سوزاندن فرج هنگام بیرون آمدن **س** خونیکه پیش
از نرسال یا بعد از بلوغ بنیاس دهن میشود چه حکم دارد ممکن است که حیض باشد یا نه

در نماز کوفت
۳۰

در احکام حیض

۵۳

ج خون قبل از نرسال حیض نیست اگر چه بصفان حیض باشد پس واجبست براو بعد از بلوغ غسل استحاضه هرگاه قبله نباشد و اگر بقیع کند که خون بواسطه زخمی و مانند آن غیر از استحاضه بهم رسیده چنانچه بر او نیست و زنیکه نارنج و لادنش معلوم نباشد و خونی بیابد از او و بقیع دارد که از حیض است باشد در بلوغ حکم سبق بلوغ میشود و اما خون بعد از بلوغ بحدّ یاس محکوم با استحاضه است مادامیکه علم بخلاف استحاضه بهم نرسد و این در صورتیکه بقیع کند یا بی او اگر شک داشته باشد در بلوغ بحدّ یاس و خونی بیند محکوم بحیض است با امکان مس من یأس حدّش تا چه وقت **ج** حدّ یاس در قرشبه تمام شد شخص با قری شرعی است از هنگام ولادت و قرشی کسی است که نسب او بنصرت گمانه برسد از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر بپتهائی باشد و اما از طرف مادر بپتهائی که باقی نمیکند و از قرشبه در این از منہ غیر از زنان هاشمیه کی معروف نیست بپله قبله که منسوب بقریش باشد اگر معلوم شود انساب ایشان بنصرت گمانه در قرشبه نیز همان حال را دارند و اما غیر قرشبه پس حدّ یاس در حق او تمام شدن پنجاه سال قری شرعی است خواه کهن باشد یا ازاد مس هرگاه خون حیض مشبه بخون بکارت شود شناختن آن بچهره طریقت **ج** در تشخیص شناختن آن باید که قدر پنبه داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بهتر آنست که وقتی که میخواهد این عمل را بکند پیش بخوابد و پاها را بلند کند و بعد از آنکه مدتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر که خون در دوران واقع شده باشد آن خون بکارتست و اگر خون تمام پنبه را گرفته باشد خون حیض است و شرط در امتحان مذکور اینست که قروح با جروج احاطه نفرچ مثل بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد

که نتوان

در احکام حیض

۵۳

که نتوان تشخیص داد و اگر نماز کند بدو امتحان مذکور یا ممکن بودن آن باطلت
نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است مگر آنکه برجاه مصادف با
واقع بجا آورد با ظهور آن **س** خون حیض اگر مشبه بخون قرصه شود طریق
شناختن آن بچهار نوع است **ج** طریق شناختن ندارد بلکه باید عمل بر طبق حالت
سابقه نماید و احوط جمع مابین تر و اند حائض و اعمال طاهره است و اگر مشبه
شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد یا چنانچه
از آن چیزی بیرون آید که شک کند که آنست یا مبداء انسان یا غیر آن خصوصاً
اگر در عادت انقافا حکم بچیز میکند و همچنین هر خون که زن ببیند در میان
سه روزه و برده کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروح
و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند و اوصاف حیض در آن
باشد دو حیض خواهد بود **س** هرگاه خون بر سه منقطع شود و در بین ده
روز باز دیده شود و منقطع شود حکمش چیت **ج** تمامی خون و وسط محو
بچیز است **س** حیض یا حمل ممکنست که جمع شود یا نه **ج** بی ممکنست یا
برافوی **س** ایام حیض اقل و اکثرش چهار قدر است **ج** اکثر آن حیض ده
روز است مثل کثیر ایام خالی بودن از حیض که آن نیز ده روز است و اقل حیض
که کمتر از آن نیست سه روز است پس هرگاه یک روز یا دو خون ببیند حیض
نخواهد بود **س** عادت وقتا و عدد ایچه قسم متحقق میشود و حکم هر یک
چیت **ج** متحقق میشود عادت بدین خون دو دفعه در دو ماه مساوی
پس اگر همدو وقت همدو مساوی باشند مثل اینکه در دو ماه از غره تا پنجم
خون ببیند او را صاحب عادت و قبه و عده تیر میگویند و اگر در دو ماه مساوی

باشد

در احکام حیض

۵۵

باشند در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دهد از اول و در ماه
دویم پنج روز خون دهد از آخر ماه انرا صاحب عادت تبرکوبند و اگر کسی
باشد در وقت ندر عادت مثل اینکه در ماه اول خون دهد پنج روز و در ماه دویم
شش روز و هر دو را از اول ماه خون دهد انرا صاحب عادت وقفه کوبند و نیز
محقق میشود عادت عده تبرکوبی دهن خون دود دفعه در یکماه همچنانکه
محقق میشود عادت نیز بدین خون دود دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و
در صورت عادت وقتی و عده که با عادت وقتی بنهایی بدن خون ترك عبادت
کند هر چند خون بصف حیض نباشد و در صاحب عادت عده که بنهایی خلافت
واقوی و خوب ترك عبادت در صورتیکه خون دارای صفات حیض باشد
یا آنکه سر روز گذشت باشد و در غیر آن احوط جمع است میان آن افعال استحاضه
و ترك حائض و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند
و استظهار نماید بترك نمودن عبادت اگر عادت او از ده کمتر باشد و در عده
آبام استظهار و حکم آن خلافت و اقوی و خوب ترك عبادت در هرگز
و همچنین در زنان روز دهم اگر بصفات حیض باشد و اگر فاقد صفات باشد احوط
جمع است میان ترك حائض و افعال مستحاضه و بهتر نقد هرگاه خون منقطع
شد بدین روز با کمتر تمام حیض است و هرگاه گذشته از ده روز اگر کمتر باشد
و موافق با عادت باشد عادت آن معتبر است و زنان بر عادت استحاضه است
اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد یا آنکه نتوان مجوع را
قرار داد بجهت تجاوز عشره با عدم فاصله اقل ظهر عادت حیض است و زنان بر آن
استحاضات و اما احکام حیض آنکه هیچ نیت از آن نیت

باداشته باشد
۴

و واجب

در احکام حیض

۵۶

نه واجب و نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر بین نماز
حائض شود نماز باطلست حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن
سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و مکان نماید که حائض شد داخل کند دست
خود را و بمالد بموضعیکه خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از
نماز بیرون رود و الا نماز را تمام کند لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را
تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حائض شدن
با معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام بودن نماز و همچنین صحیح نیست از آوردن
و نه طواف و حرامت بر او داخل شد در مسجد الحرام و مسجد رسول الله و در
نمودن در باقی مساجد بقبضه بلکه در بحث جنابت گذشت مس در زمان حیض
وطی نمودن در قبل حائض چه صورت دارد **ج** حرامست در زمان حیض
نمودن در قبل حائض با علم بان و در باره هر یک از مرد و زن موجب فسق میشود
بلکه حلال شمردن آن موجب کفر است با علم بجهت آن مس هرگاه وطی نمود
در زمان حیض زوج زوجه خود را آبا کفاره واجب است **ج** واجب نیست
ولی احتیاطش بدین در دادن کفاره است بلکه ترک نشود مس کفاره و طبعاً
ج کفاره عبارتست از یک دینار یعنی شتر یا گاو یا بقره یا اسب یا شتر
و این مقدار کفاره در اول حیض است و در وسط آن نصف است و در آخر آن
ربع آن مس اقل و وسط و آخر حیض را بیان فرماید **ج** زنیکه عادتش
مثلاً شش روز است و روز اول و دوم آن اول حیض است و روز ششم و چهارم و
حیض است و روز پنجم و ششم آخر حیض است مس و طبعاً کثیر در زمان حیض
کفاره اش چهار قدر است **ج** کفاره آن سه مد کندم است با جو که به مسکن

در احکام حیض نفاس

۵۷

بدهند هر چند اخوان باشد **س** قول زن در حائض بودن و پاک شدنش **معمو**
 بانه **ج** بلی مسموعت اگر چه مظنون باشد که در خبر دادن کاذب است و هرگاه خبر
 دهد که در بیکاه سه حیض دین در بعض اخبار وارد است که از اینهای مطلع **ج**
 او پرسند که در شهر و سابقه نیز چنین بوده که میگوید بانه اگر قصد حق کردند
 قول او مسموعت و الا فلا و عمل با این خبر در موردش بعید نیست لکن عمل بقول
 او مطلقاً و ترتیب احکام حیض نسبت به زمانیکه میگوید احوطست فی الجملة و
 واجب بر زن حائض که بعد از بریدن شدن خون غل نماید بجمعه هر واجب
 مستحبه که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل غسل جنابت و کفایت غسل **حیض**
 مثل غسل جنابت لکن غسل حیض کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط مثل سایر
 اغسال و تقدیم وضو بر غسل لازم نیست اگر چه افضل است **س** کفایت نفاس
 بپاک فرماید **ج** نفاس خون نیست که در وقت زائیدن از زنان میباید خواه هم
 طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه که مرزاده روز باشد که هر
 ده روز از زائیدن گذشته باشد بعد از آن خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرق
 نیست میان آنکه طفل تمام منولد شده باشد یا تمام نشده سقط شود هر چند مضاعف
 باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رساند یا نیکان مبداء انسان است یا آنکه چنانچه **فایده**
 شهادت دهند بر آن و نظیره و علقه مشبه اعتبار ندارد و همچنین هجره زائیدن هرگاه
 خون نبیند و نیز خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس
 نحدید نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است اگر چه احوط جمع
 میان افعال مستحاضه و ترکه نفاس نا هجده روز و آن نفاس غرض صاحب عادت مستقره
 چه برده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس او بقدر عاد

در احکام استحاضه

۵۸

اوست و اما اگر بر کمر ازده روز خون او قطع شود نفاس او تمام ان مقدار است و همچنین اگر برده منقطع شود و اگر ازده بگذرد عادت او نفاس است و نیمه استحاضه و احوط آنکه ناده روز نیز نفاس قرار دهد و اعمال مستحاضه را نیز بجا آورد و کن آنچه که ذکر شد از آنکه عادت او نفاس قرار دهد باده روز و او نفی است که در اول و آخر خون ببیند باده تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول یا آخر یا وسط خون ببیند نفاس آن طرفین و آنچه زمان ما بین است خواهد بود پس کسکه عادتش هشت روز و در اول و آخر ببیند تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یکروز از این روزها نفاس او مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلاً خون دید و از عادت گذشت و برده منقطع شد از چهارم ناده هم نفاس است و مثل آنکه شنید که حال میشد و مضطرب باده روز و هر چه بیکه بر حائض میباشد از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است پس استحاضه بر چند قسم است **ج** بر سه قسم است قبله و کثره و متوسطه پس قبله بجه شاخه میشود **ج** شاخه آن باین خواست که قدر پنبه در فرج میگذرانند اگر خون بان برسد و لکن آنرا نگیرد قبله است **ج** متوسطه چه نوع است **ج** طریقه متوسطه اینست که در پنبه فرو رود و از آن نگذرد پس کثره بجه نوع است **ج** باین نوع است که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه آنکه از کهنه بگذرد یا نگذرد پس در قبله غسل و وضو واجبست بانه **ج** غسل واجب نیست و لکن وضو لازم است برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز را باید بیک وضو بعل آورد و در قسم دوم که متوسطه است بیک غسل واجب میشود

دیده نفاس او
مقدار دیدن
خون است چنانچه
اگر در وسط
آخر یا اول و
وسط خون

۳
خون
۳

در احکام امتحاضه

۵۹

از برای نماز صبح اگر قبل از نماز صبح متوسطه شود و اگر بعد از نماز صبح و پیش از نماز
ظهر یا عشاء متوسطه شود احوط بلکه اقوی آنست که بک غسل کند از برای نمازهای
بعد و واجب و وضو از برای هر نماز واجب مگر برای نماز صبح که وضو احوط
و شرط است در هر نماز مستحبی و در قسم سیم که کثرت است سه غسل واجب بشود یکی از برای
نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب
و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نماز بر آب تک غسل کند جایز است و
احوط وضو گرفتن با هر یک از اغسال است و در واجب بودن وضو از برای هر یک
از نماز عصر و عشا خلافت و احوط عقد ترک است و واجب غسل و وضو در سه قسم
گذاشته در حالتی است که خونیکه باعث غسل با وضو بشود پیش از نماز بهر سه قسم
در غیر وقتان نماز باشد بشرط آنکه غسل با وضو بعل نیاورده باشد از برای خون
بعد از بد آن و لکن آنچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتی است که خون بک نسبت
باشد پس اگر تبدیل دوی دهد مثل آنکه کثرت بقلبت بر کرد یا قلبت بکثرت بر کرد
حکم بر میگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت بر کرد یا قلبت بکثرت
میکند بک غسل و اگر پیش از غسل ظهرین بر کرد کثرت بقلبت کفایت میکند و غسل
چنانچه اگر بعد از نماز صبح قلبت بر کرد بکثرت و غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از
نماز ظهرین چنین شد بک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلبت بر کرد بنوسطه در
آن روز احوط غسل کردن چنانچه پیش گذاشت و احوط آنست که از برای رفع نجاست
استحاضه در جاتی که موجب وضو بود وضو در جاتی که موجب غسل بود غسل نماید
مثل آنکه هرگاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیگر
خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد عاده نماید با آنچه نموده بود در اقل

بودن

در مس میت است

۶۰

از وضو یا غسل **مس** ایا واجبست بر مستحاضه استبراء کردن بانه **رج** واجب
و باید اینکه پنبه بر خود بردارد بقدریکه متعارفت در معاوم شد حال آن بان قدر
صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون با قلیله بودن آن با منوط
بودن با کبیره بودن و همچنین واجبست علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید
پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرجی اگر نجس شده باشد
بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن آنست هرگاه ملوث بخون شده باشد و بعد از
غسل بلکه وضو نماز را تا آخر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از پیرین
آمدن خون مادامیکه منظر نشود و اگر منظر شود واجب نیست و اگر در پیش غسل
حدث اصغرا و صادر شود احتیاط شد بدانستکه اسپنداف غسل کند بقصد آنچه
بر او است از اتمام یا غسل یا م و وضو بیازد و اگر در شای غسل واقع شود اگر
همان جلدیکه رفع آنرا میکرد واقع شود عاده غسل نماید بشرط عدم استمرار حیض
و نفاس در حکم واحداست و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود **مس** غسل
میت در چه وقت واجب میشود کعبه آنرا بیان فرمائید **رج** واجب میشود
غسل بمیت نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن **مس** ایا فرقی
میان میت کافر و مسلم یا نمر **رج** فرقی نیست و در حکم میت است قطعه که دندان
استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل بمیت
نمودن استخوان چه کوشش اشکالت و احوط غسل نمودن و فرقی نیست بعد از
صدق میت بین اینکه ماس و مموس تماماً علیهما الحیوة باشد یا آنکه نباشد پس واجب
غسل بمیت نمودن در ننان و ناخن میت اگر چه بناخن باشد بلی میت موموجب غسل
از جهت عدم صدق میت و هر چه موقوف بر وضو است موقوف بر غسل میت نیست

در غسل میت

۶۱

و وضو شکسته بشود بسبب مس نمودن میت علی الاحوط و غسل مس میت کفایت از وضو نمیکند علی الاحوط مس احکام میت را از غسل و کفن و خنوط نمودن و نماز کردن و دفن نمودن بیان فرماید **ج** بدانکه غسل دادن میت واجب کفایت با این معنی که بر همه مکلفین واجبست و اگر يك نفر غسل را بجا آورد از دیگران ساقطست **مس** ایا اولی بغسل دادن میت کدام کس میباشد **ج** میت بزنی خود شوهر است چه از زن آزاد باشد چه بنده دائم باشد یا مشعر لکن در مشعر اشکال هست و غسل با احتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدمست بر غیر مالک و اگر منعقد باشند شرک خواهند بود در ولايت و بعد از مالک را حائز ولايتان مقدم بر اجنبی میباشد هر چند هاشمی باشد و اگر وصیت نموده باشد که او غسل دهد احتیاط از برای ورثه عمل نمودن بوصیت است هر چند هاشمی نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل بترتیب طبقات ارثیت پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشد و ایشان مقدم بر اعمام و احوال میباشد و بعد ولاء عنق مقدم است بر ولاء ضامن جیره و ضامن جیره مقدمست بر حاکم شرع و معنی اولویت در این مقام آنستکه اگر ولی ^{معد} خوا مباشرت کند با شخصی را معین کند مزاحمت او جائز نیست نه آنکه صحت غسل مشروط باذن او است پس هرگاه بی اذن و لیا غل دهند میت را باطل نیست و همچنین است حکم در نماز لکن احتیاط شد بدو تحصیل اذن و لیا است ^{اما} **مس** شرطی که غسل دهند شصت و نهم عشری باشد یا نه **ج** بی شرط **مس** آیا غسل دهند میت شرطی در ذکر و ریت و انابت مثل میت باشد یا نه **ج** بی شرط مگر در محارم باعد مماثل علی الاحوط وزن و شوهر و پسر ^{لنا}

در غسل میت

۶۲

اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد
و در حکم میت است سینه یا قطعه که در آن سینه باشد پس واجبست غسل دادن
و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن بر آن قطعه که در آن استخوان باشد نه ^{چهار} ~~پنج~~
غسل دادن و حنوط و کفن نمودن ^{مس} طفل که چهار ماهه شده باشد و سقط
شود واجبست غسل و کفن و حنوط او نمودن بانه ^ج بلی واجبست لکن نماز و نه
واجبست و نه مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته باشد واجبست علی الاحوط از آن
که نه بچیدن و دفن کردن ^{مس} واجبست از آنکه نمودن نجاست از بدن میت پیش
از غسل و پوشانیدن عورت او را از ناظر محترم در حال غسل بانه ^ج بلی واجبست
مثل سایر احوال چنانچه واجبست رو بقبله نمایند میت را در حال احضار اگر
رو بقبله نباشد یا بنکه بر پشت بخوابند او را و رو او و کف یا های او را متوجه قبله
نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور تحقیق شد وفات مکرر در دفن نمودن و احوط
مراعات آنست بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن نیز اگر چه کیفیت آن مختلفست
پس تا غسل دادن به میت مختصر گذاشته شود و بعد از آن مثل حال دفن و فرست
در وجوب مذکور میان آنکه مختصر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجبست
غسل دادن ^{مس} که واجب شده باشد کشتن او بر جم یا قصاص یا غیر اینها و غسل کردن
باشد یا مرگ که شرع یا از جانب خود اغسال بر آن واجبست از برای میت و اگر بعد از
سه غسل بمرد بسبب دیگر واجبست غسل دادن ^{مس} طریقه غسل دادن میت را
بیان فرمائید ^ج واجبست غسل دادن میت را با آب اول بدن و نیم کافور
میغمیزد با ب فراح یعنی با ب خالص و واجبست ترتیب بخور مذکور در میان سه غسل
و فرق نیست در این حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حائض یا نباشد و ترك نشود

در غُسلِ میت

۶۳

احتیاط بخل دادن میت را بخل ترتیبی و کفستان بخوبیست که در غسل جنابت
گذشت و همچنین شرط است نیت در هر يك از سه غسل و نیت هر غسل را مقارن
شروع در آن نماید پس اگر آب میسر نشود برای غسل میت تکلیف چیست
احوط سه تیمم دادن میت است با بنظر بق که تیمم اول را بقصد ما فی الله مرتفع
ما بین بدل از سه غسل و غسل باب سدر و دو تیمم را بدل غسل باب کافور و سه تیمم را
بدل غسل باب قراح با آنکه يك تیمم بدهند بدل از اغسال ثلثه بقصد احتیاط
و بعد از آن سه تیمم بدهند هر يك را بدل يك غسل از اغسال ثلثه احتیاطا و همچنین
اگر نرسد بر میت از غسل دادن بجهت عارضی مثل سوختن یا البرد را و بود احوط
اینست که او را سه تیمم یا چهار تیمم بدهند چنانکه گذشت و تیمم یا بدست خود بعمل
آورند نه بدست میت و احوط جمع است میان دست حقی و میت با امکان و انوی
اعضا و مباح بودن مکان غسل است پس احکام کفن نمودن میت را بیان
فرمائید **ج** واجبست کفن نمودن بیه پارچه و آن پیراهن و نلک و لفافه
که از اسری میماند و شرطست در پیراهن که از شانز تا نصف سافرا باشد
و در نلک میان ناف و زانو را فر گرفته باشد و در لفافه اینکه از طول اینقدرد
ز باد باشد که دو سر کفن را بتوان بست و از عرض اینقدرد ز باد باشد که بر روی هم
بهند دو طرف آن و احوط در پیراهن بلند بودن آن تا بقدم و در نلک
پوشانیدن آن از سینه تا بقدم لکن احوط آنست که زائد بر قدر واجب و بدون
اذن کبار و رشت نکند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر بپردازد پس اگر
مقدور نشود بیه پارچه تکلیف چیست **ج** اکفا با نچه مقدور است نماید بلکه
اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجبست در اینجا عورتین نهادر

در کفایت میت

۶۴

پوشاندن کفایت کفن کردن را بیان فرماید **ج** طریقۀ اشکال آنست که
مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر نقافه باشد و احوط آنست که هر یک از سه پیراهن
پوشانند آنچه را که در زیر آنست و جائز نیست مغضوب بودن و نرجس بودن
و نرجس بودن و احتیاط آنست که از پوست نباشد هر چند آن حیوان نذکره شده
و ما کول اللیم باشد و همۀ اینها در حال اخبار است و اما در حال اضطراب
تکفین و سرعورت با اینها غیر از مغضوب جائز بلکه واجب است کفن و اجرا
از اصل مال بر میدارند یا از ثلث **ج** از اصل مال بر میدارند هر چند مدیون
باشد مگر زن که کفن او بر ذمه شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست
بعد از غسل جنوط کردن و آن مسح نمودن هفت موضع بحدی که فور و کفایت
میکند در آن مستحق و این جنوط مخصوص از برای میتی است که حرم نباشد و اگر
حرم نباشد بوی خوش ابتدا نزد بدن او نهند مگر آنکه بعد از طواف مرده باشد که در
اینصورت قول بجواز خالی از قوت نیست **مس** نماز میت واجبست **ج** نماز
میت واجبست بر شیعه اثنی عشری مطلقا چه شهید باشد چه کشته شده باشد
بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا خنجر زده باشد یا غیر ایشان زاریاب یا زائر
و همچنین بر سنی علی الاظهر چه در حال تقیه چه در غیر تقیه و جائز نیست نماز بر
کفار چه اصلی و چه غیران و ملحق بشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل
و دیوانه اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه و همچنین واجبست نماز بر لقیط
دارا اسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دارا الکفر یا نیز هرگاه در آن ملحق
باشد که ممکن باشد تولد از آن **مس** آیا نماز میت واجب کفایت است یا عین
ج نماز میت لازمست بوجوب کفایتی و لکن شرط در صحته آن که مصلحت مؤمن

در نماز میت

۶۵

اثنی عشری باشد و احوط اعتبار بلوغ اگر چه اقوی عدم اعتبار آنست
 صحت و سقوط از مکلفین **س** ابا ولی نماز چه کسی است **ج** اولی نماز
 کیست که اولی بغسل است بتفصیل بکه گذشت و جائز نیست نماز بر میت
 بدون اذن ولی چه فردی چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی احدی بر عیال
 و خود نیز اقدام نکند بافا بلیت اگر منوط بعذر شرعی باشد مناسا قاطع شد
 و لایق نمیشود و نماز را فردی خواهند کرد با آن یا خود ولی خواهد کرد
 و اگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط بلکه اقوی گذاردن امر است نیز بر ولی
 و کیفیت نماز آنست که نیت بکند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام بگوید
 و در میان آنها چهار رکع بخواند اول شهادتین در قیصر صلوات بر پیغمبر و آله
 انجناب بستم عابرای مؤمنین چهارم دعا از برای میت پس اگر بعد از تکبیر
 اول بگوید **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**
 و بعد از تکبیر دوم **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** و بعد از تکبیر سیم **اللَّهُمَّ**
اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بعد از تکبیر چهارم **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ**
 و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لکن اینها در وقتی است که میت شیعہ
 اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چه نماز را واجب باشد یا نباشد بعد از
 تکبیر چهارم بگوید **اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَا يَبُورُ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَآخِرًا** اگر بچہ
 و مادر هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا بخوان باشد عار بمؤمن
 آنها نماید و واجبست در آن نیت و قیام و در و قبله نمودن با امکان و گذاردن
 سر میت را بطرف راست نماز گذار مگر آنکه ماموم باشد و هرگاه عکس بگذارد
 میت را باطل میباشد نماز چه از روی فراموشی و چه از روی جهل و همچنین بشرط

در احکام تدفین

۶۶

بیشتر خوا با نیت میت را در حال نماز مس احکام دفن را بیان فرماید و دفن
نمودن جسد میت واجب بوجوب کفایت است **ج** واجب کفایت و باید
پنهان نماید جسد میت را در زیر خاک بنحوی که محفوظ بماند چنانچه از ضرر
درندگان و بوی او از انتشار و واجبست که بخوابانند او را بدست راست
رو بقبله و هرگاه در گشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی
مثل صندوق و سر را بپوشانند و در دریا اندازند و یا اینکه بر پای او چیزی بکنند
مثل سنگ بپوشانند و او را در دریا اندازند و لکن احوط بجا آوردن اولت
با امکان و اگر میت زن غیر مسلم باشد یا مثلان چه کاینکه باشد چه غیر کاینکه
و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست او را پشت بقبله دفن نمایند و آنکه طفل
رو بقبله باشد هرگاه طفل صاحب روح شده باشد و حرامست زنده بصورت
و خراشیدن او و کندن او چه در همانا قارب و چه در غیر قارب و همچنین شق نمودن
و خنث بر غیر پدر و برادر مس تبتم در چه وقت واجب میشود بیان فرماید
ج در وقتی واجب میشود که از برای مکلف ممکن نشود استعمال آب غفلت با
شرعاً و آن متحقق میشود بچند چیز اول نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل با
وضو را نماید و معیار در نیافتن آب بقدریکه کفایت تمام غسل با وضو را نماید
صد عرف است و لکن اگر در بیابان باشد و احتمال بدهد وجود برادر یکی از
اطراف لازمست که تفحص کند در چهار سمت از آن در ارض سهله بقدر رفتن و بد
نهر پر تاب و در ارض غیر سهله بمقدار یک تبر و غیر آنکه بترسد بسبب سعی تحصیل
آب صورت بفس یا عرض یا مال معتد به او برسد چنانچه خوف از دزد باشد یا
درند یا گشت در راه یا غیر اینها بترسد از استعمال آب بجهت ناخوشی یا دزد

در تدفین

در احکام تیمم

۹۷

چشم یا ورم یا زخم یا دمل یا امثال اینها از چیزهایی است که با وجود آنها استعمال آب موجب ضرر است اگر ملخون بچهره یا آنچه در حکم آنست نبوده باشد چهارم آنکه در استعمال آب اگر شد بکشد باشد که بحسب عادت تحمل آن نتوان نمود و از این قبیل شدت سرما و اگر استعمال آب سبب ترک کلاه پوشیدن بشود یا درشت شدن آن بشود بقسمیکه تحمل آن بحسب عادت دشوار باشد تیمم میکند خواه سبب پاره شدن ملخون بشود یا نه و خواه بسبب سرکه هوا باشد یا نه پنجم تحصیل آب محتاج باشد بخیانت و ذلت که بحسب عادت تحمل آن ممکن نباشد چه بخراب شدن یا غیر آن و از این باب تحصیل دلو و درپیمان و مقدمات کمر کردن یا هرگاه محتاج بان باشد ششم آنکه نتواند تحصیل آب نماید مگر آنکه آنچیز دارد بذل نماید یا آنکه انقضاء مال خود بذل نماید که بذل آن مضرت حال او باشد هفتم آنکه وقت کجا پیش تحصیل آب با استعمال آن انداخته باشد ششم آنکه آب که دارد کفایت از برای وضو یا غسل و تطهیر نکند یا جامه نجس نداشته باشد پس جامه باید نراند پاک میکند و تیمم بپا از وضو یا غسل نماید نهم آنکه بترسد بعد از استعمال آب که دارد عطش بر خود یا مسلم دیگر یا حیوان محرّم غالب شود پس در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو یا غسل کند صحیح است بانه حج غیر تیمم در اینحال باطل خواهد بود مگر در بذل مال و در تحمل منت و خواری و در تنگی وقت و در جائیکه ممنوع المقدّمات ظاهر باشد نه خود آن تیمم بر غیر زمین میتوان کرد بانه حج جائز نیست تیمم مگر بر زمین خواه خاک خالص باشد یا سنگ و یا گچ و یا اهک پیش از چیدن آنها یا غیر آنها از هر چیزیکه زمین گفته میشود هر چند رنگین باشد و هر چند عبادت از آن بدست نیفتد و جائز است تیمم بر خاک قبر و خاک که دفعه دیگر بچشم تیمم

در احکام تہتم

۶۸

استعمال شده باشد واحوط واولی آنکه بجای خالص تہتم کند با تمکن وبعد
بر زمین وبعد بسنت و اگر زمین نباشد اصلاً تہتم نماید بخار و اگر ممکن نشد
نماید بکل اگر ممکن نباشد خشکایان مس کفیت تہتم را بیان فرماید **تہتم**
عبارت از زدن شکم دودست است بر زمین بیک مرتبه و مسح پیشانی و دو جبین
علی الاحوط بطول نه عرض بتمام شکم دستها با هم از ابتدای دستکاه موی
اول بینی و ابروها و احوط مسح نمودن آنها است پس از آن مسح پشت دست راست
بشکم دست چپا زبند دستها تا سر انگشتان و بعد از آن مسح پشت دست چپ بشکم
راست بخمود کور و آنچه در وقت گذاشتن شکم دست بر پشت بکری منتهی شود
مسح ان لازم است نه ما بین انگشتان و شرائطیکه در وضو گذاشت در تہتم نه معتبر
مس تہتم بدل از وضو با غسل یک ضربت کفایت **تہتم** اقوی کفایت یک
ضربت برای مسح پیشانی و دستها مطلقاً و احوط آنکه دو تہتم نماید یکی در
ضربت و یکی بیک ضربت و کفایت میکند در احباط آنکه تہتم اول را تمام کند
و در ثانی کفایت بیک ضربت جهت پشت دستها نماید و رعایت این احباط در تہتم
بدل از غسل نرگ نشود **سؤال** نماز بر چند قسم است **جواب** بر دو قسم
واجب و مستحب اما نماز واجب در زمان غیبت امام علیہ السّلام بر
پنج قسم است اول فرائض پنجگانه یومیه شبانه روزی و چهار نماز باات ستم نماز
طواف چهارم نمازیکه با جاره یا نذر یا عهد یا امثال اینها واجب شده باشد
پنجم نماز میت اما نماز جمعه که جمعی قسم علاحد فرار داده اند پس داخل در
پنجگانه یومیه میباشد مس نماز جمعه واجب تحبیر است با **تہتم** واجب
تحبیر است نه عینی مس عدد پنجگانه یومیه را بیان فرماید **تہتم** عدد

در وقت نماز

در افسان نماز است

۶۹

رکعات نماز پویمه هفتاد رکعت است که عبارت میباشد از دو رکعت نماز
 صبح و نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت
 و نماز عشاء چهار رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام نرسیدن
 به دو رکعت است قسم در پیش در نماز مستحبی است و آن بسیار است و لکن افضا
 میشود نافله نمازهای پویمه شبانه روزی که آنها را رواب مینامند پیش
 رکعت نافله ظهر که پیش از نماز باید کرد و هشت رکعت نافله عصر است که پیش
 از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب است که بعد از نماز مغرب باید
 کرد و دو رکعت نافله عشاء است که از او تیره مینامند نشسته بعد از نماز عشاء
 باید کرد و آن بیک رکعت محسوب و هشت رکعت نافله شب است که وقت آن
 بعد از نصف شب است و هر چند نزدیک صبح باشد بهتر است و دو رکعت
 نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و بیک رکعت نماز و تر است که بعد از
 نماز شفع باید کرد و دو رکعت نافله نماز صبح است که پیش از نماز صبح باید کرد و
 مجموع اینها سی و چهار رکعت است که عدد رکعات فریضه شبانه روزی با
 نافله آن پنجاه و بیک رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعت بیک سلام اتمام نماز
 و اکتفا بحدیثها و نحو آن سوره و فتوح میتوان نمود پس نماز عید قربان
 و عید رمضان واجب است بانه **ج** در عصر امام با نا شب خاص واجب اما
 در این عصر مستحب است **ص** اوقات نماز را بیان فرماید **ج** اوقات نماز
 بچهار قسم است اول وقت مختص بوقت و بوقت فضیلت بوقت مشترک بچهار
 وقت اجزائی و وقت مختص از برای هر نماز مقدار بسنجه ممکن باشد بحال
 شخص تحصیل شرائط در اوقات و ادای آن نماز در آن و اگر از پیش واجب شرط

باشد

در اوقات نماز است

۷۰

باشد همان مقدار ادای نماز است اما آنکه وقت مختص بظهر است مقدار ادای
 ظهر از اول وقت ظهر است و آنکه مختص بعصر است مقدار ادای عصر از آخر
 وقت عصر است و آنکه مختص بمغرب است بقدر زمانیکه بتوان نماز مغرب را در آن
 بجا آورد و آنکه مختص بشاء است مقدار ادای چهار رکعت از آخر نیمه شب است
 و مابین اینها وقت مشترک است اما وقت فضیلت در نماز ظهر از وقت زوال آفتاب
 از دائرة نصف النهار در سمت راست تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت
 فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است تا آنکه سایه شاخص دو مثل آن شود و
 بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت اجرائی ظهر بعد از فضیلت
 ظهر است تا آخر وقتش و اما اجرائی عصر در دو وقت یکی پیش از وقت
 فضیلت آن و یکی بعد از وقت فضیلتش تا آخر وقتش و اما وقت فضیلت
 مغرب از وقت غروب است تا بر طرف شد شفق مغرب و آن سرخیست که در سمت
 مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت فضیلت نماز عشاء بعد از
 بر طرف شدن سرخی است از مغرب تا ثلث اول شب و اجرائی مغرب بوقت است
 بعد از فضیلتش تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اول پهن شدن سفید
 در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق زده بعد از آن وقت اجرائی
 تا طلوع آفتاب و در نماز صبح وقت مشترک و مختص نیست و وقت اجرائی
 یعنی چه **ج** یعنی نماز اداء است و لم فضیلت ندارد پس ایانماز تا یک
 اداء است **ج** تا بقدریک که کعبه از آخر وقت باقیست اگر مصلی از در آن نماند
 نماز را بجا آورد نه قصا اگر چه باقی آنرا بعد از وقت بجا آورد و جایز نیست
 تاخیر انداختن نماز را از وقتی که از برای آن تحدید شده است و نه مقدم داشتن

در اوقات نماز است

۷۱

بر آن و اگر نماز پیش از وقت نمود باطلست چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده
باشد چه بعضی آن چه بعد کرده باشد چه بفرا موشی چه مسئله را دانسته باشد چه
ندانسته باشد چه وقت را بشناسد چه نشناسد **س** با جائز است اعتماد نمودن
بمظنه در داخل شدن وقت یا نه **ج** جائز نیست با ممکن بودن علم و قول دو نفر
عادل معین است و قائم مقام علم است علی الاقوی بلکه جواز اعتماد بر آن شخص
معتمد و قول یک عادل بعد نیست بلی جائز است اعتماد بر مظنه هرگاه ممکن شود
علم در هوای ابر و لحوط آنست که در غیر هوای ابر از سایر اعدا صبر نماید تا
علم بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه او فاسد بوده است
با بدعا عاده کند نماز را هرگاه تمام نماز را در خارج وقت بجا آورده باشد اگر
جزئی از آن در وقت واقع شده هر چند سلام واجب باشد اعاده نکند در صورت
جواز اکتفاء بطن مثل هوای ابر یا یقین بدخول وقت و اگر کسی مشغول نماز
عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حال تنگی در
نماز باشد عدول نماید بنیت نماز پیش چه ظهر و چه مغرب اگر در وقت مختص
نباشد و الا احوط اعاده نماز است بعد از عدول و اتمام و اگر بعد از فراغ
باشد مجزئ است از هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع شده باشد
و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بکند **س** ماهیت قبله و کیفیت استقبال بقبله
بیان فرماید **ج** بدانکه قبله مکانیست که خانه کعبه در آن واقع است و
محاذی آن نابا آسمان و همچنین تا با خرمین قبله است و حجر اسماعیل داخل قبله
نیست هر چند در طواف کاه داخل است و واجب بر نماز گذار توجه بعین کعبه
و در حق بعد جهه کافیه **س** چیزهاست که واجب در آنها رو بقبله بودن

قبله

چند چیز است **ج** پنج چیز است اول نماز واجب چه نمازهای شبانه روزی باشد یا غیر آن و از آن جمله است نماز میت و نماز مستحبی که بنزد و مانند آن برنج و آرد کرده باشد بنا بر وجهی که موافق با احتیاط و نماز عید فطر و اضحی که در این زمان واجب نیست حکم نماز واجب را دارد و همچنین فرائض یومیه که بر سبیل استحباب عاده آن میباشد با قضا آنکه تبرعا از جانب میت بجا میآورد حکم نماز واجب را دارد و اما نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار گرفتن بر زمین باشد و یا بنا بر احتیاط در آنهار و قبله بودن و اگر در زمان راه رفتن و سوار باشد و یا میت حق در وقت تکبیر گفتن و غیر آن از سایر ارکان نماز و رفع یدین انسان در حال احضار ستم در حال نماز کردن بر او بقسمی که سر او بطرف راست نماز گذارد و پاهای او به سمت چپ و باشد چهار مرتبه در هنگام دفن او را به سوی راست بخوابانند و سر را به سمت مغرب و دو شکم و پیش رو بکند او را و قبله باشد بخیمه حیوانی که بخوابانند او را ندانند که نمایند زیرا که در تحقق آنکه شرط و قبله آن حیوان در آن حال مس کیفیت مکان نماز گذارد را بیان فرماید **ج** بدانکه جائز است نماز در هر مکانی که خالی باشد از هر نجاستی که باشد و جائز آنست که باشد چه مملوک باشد بسبب عین و منفعت هر دو و با منفعت فقط با جاره یا بپس با وصیت منفعت از برای شخص یا خواصها و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کنند خواه باذن عام باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا غیر آن خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بتصرف داشته باشد بر رابطه که میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشاء رضای مالک باشد و معبر است علم بهر مانع از شاهد حال پس

در لباس مصلی است

۷۳

اگر علم بهم نرساند و مظنه بهم رساند نمیتواند نماز کند در ملک غیر لکن آن در
غیر صحر^{است} و باغانیست که بحسب تعارف و عادت مانع از داخل شدن نداشته باشد
مثل دیوار که نماز در آنها مادمیکه اثار راضی نبودن مالک نباشد صحیح است
مس ایام نماز جا تراست در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر
و خواهر و عمت و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بانه حج^{است} جایز
نیست بنا بر اقوی و حال آنها با سایر مردم مساوی میباشد مس هرگاه عدا
در حال اخبار در ملک غصب نماز کند حج^{است} است بانه حج^{است} باطل هر چند نماز
مستحبه باشد یا خود غاصب نباشد مس اگر از تو جهل یا نهان در ملک شخصی
نماز کند چه صورت دارد حج^{است} نماز حج^{است} است مکروه صورت جهل بجم از روی
نقص و اگر عرفا اجرت دارد ضامن است مس هرگاه بغیر حق کسی در ملک
غصبه جلس کرده اند با آنکه بجهت نفس محض خود یا دیگران گرفتار شده برفتن
در مکان مغضوب پس در اینجا نماز کرد نماز حج^{است} است بانه حج^{است} اگر چاره بر نرسد
رفتن از آن مکان غصبه ندارد نماز در اینجا صحیح است مس احکام پوشانیدن عورت
و لباس مصلی را بیان فرمائید حج^{است} واجب و شرط پوشانیدن عورت در نماز
واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت شرط چه آنکه نظر گشته باشد یا نباشد
و عورت در مرد قبل و در بیضه است و طالتین و مابین رگبتین و ستر
از عورت نیست و نه مابین رگبتین و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت
در زن که واجب پوشانیدن آن در نماز تمام بدنست مگر صورت و دو کف دست
و ظاهر د و قد هر چند احوط پوشانیدن جمیع آنهاست مگر از مقدار واجب
از موضع سجود از پیشانی مس واجب پوشانیدن موی سر بر زنان بانه حج^{است}

در لباس مصلی

۷۲۴

بلی واجب مکرر و خضرنا بالغ مس پاک بودن لباس و بدن مصلی واجب
و شرط صحت نماز در آنست **ج** بلی واجب و شرط صحت است مس شرط
در لباس مصلی که مباح باشد **ج** بلی شرط نیست بلکه در مکان نماز ذکر
شد مس هرگاه از روی اجبار یا علم بغصب نداشتن یا فراموشی نماز کرده در لباس
غصب صحیح است **ج** صحیح است بلی اگر در عرف گرایده باشد ضامنست
مس یا لباس مصلی از چه جنس باید باشد **ج** جائز است از جع نباتات غیر
و کتان و غیران و همچنین از پوست حیوان ماکول اللحم باند که نمودن هر چند
نشده باشد و همچنین جائز است بودن دخت نماز گذار از پیش و کرک و مو و پرچون
ماکول اللحم هر چند نکیده نشد باشد و یا از مرده کشته شده باشد و بر نطفه که کشته
واجبست شستن موضعیکه رسیده است ببدن مرده با رطوبت مس اگر لباس مصلی
حور محض باشد چه صورت داد **ج** از برای مردان حرام و مبطل نماز است
اگر چه سائر عورت نباشد مثل بند زهر جامه و غیران علی الاحوط اگر چه بعد
نیت صحت نماز در آن و اما از برای زنان مباح و جائز است چه در نماز و چه در
غیر نماز و ممزوج با نچه نماز در آن صحیح باشد هر چند ممزوج ده پت باشد بلکه نماز
مضمحل نشود بخوبی که از احوال بنامند جائز است از برای مردان نیز مس ماهی
که همیشه مسلمانان در بازار خود مشغول بیع و شراء آن هستند و همیشه علما و
ارباب دین و اهل غیره میخرند و میپوشند در این زمان بعضی شبهه در میان
انداخته اند که احتمال فاتی کردن بعضی از اجزاء غیر ماکول اللحم در ماهوت میرود
و محض الفاء این شبهه را با در نماز احتراز و اجتناب لازمست **ج** لازمست
مس جائز است رحت مصلی خلا یا فا باشد **ج** از برای مردان جائز نیست

در لباس مصلی است

۷۵

بلکه نماز باطلست اگر چه سائر عورت هم نباشد و از برای زنان مباح و جائز است
 مس آنکه شرط دارد است نمودن مرد چه صورت دارد **ج** حرام است ولی حرام
 نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دارد باشد چه غیر سکه دارد مس حمل نجس یا
 متنجس مثل دستمال پاکبسر در نماز چه صورت دارد **ج** بلی جائز است
 چیزی که ستر عورت نماید و نجس یا متنجس باشد بهر چه در جیب یا بغل گذارد یا بد
 نماز جائز است بانه **ج** جائز است و احوط اجتناب است هرگاه زنی جن
 لباس نجس پوشیده چاره ندارد در نماز تکلیف چیست **ج** اگر ناظر عجز نماید
 باشد با همان لباس نماز کند و اگر ممکن است نظهر و ناظر محضر هم نباشد نظهر
 لباس نماید و نماز را بخواند مس اگر زنی بغیر از لباس غضبه لباس ندارد و نا محرم
 نیز حاضر نباشد در این لباس جائز است نماز کردن بانه **ج** جائز نیست بلکه باید
 برهنه نماز کند مس اجزاء حرام گوشت مثل موی کمر و غیره در نماز حلال
 جائز است بانه **ج** اقوی عدم جواز صلو و بطلان هرگاه صدق کند نماز در
 آن مثل اینکه چسبید باشد بلباس مس اجزاء انسان مثل مو یا دندان همراه
 مصلی باشد نماز صحیح است بانه **ج** بلی صحیح است اگر چه از غیر باشد مس هرگاه
 نجاست در لباس مصلی باشد و فراموش کند بان لباس نماز کند نماز صحیح است
 بانه **ج** صحیح نیست و اعاده باید کرد و اگر وقت گذشته باشد قضا میکند مس اگر
 لباس نجس بود و مصلی نمیدانست بعد از نماز مطلع شد نماز چه صورت دارد
ج صحیح است و اگر وقت باقیست بنظر آنکه عاده کند و اگر وقت گذشته فضل
 بر او نیست مس اذان و اقامه واجب است یا مستحب **ج** اذان مستحب و اقامه
 در نمازها پنجگانه بر مبر و احوط ترک اقامه است از برای مردان مگر در موضع

اذان و اقامت

۷۶

سقوط آن و در سایر نمازها مشروع نیست پس گفتنش بقصد مشروعیت
 حرامست و فرقی نیست در فرائض و عیبه مابین اینکه اذان باشد یا قضای و در
 سفر باشد یا در حضور و در نماز جماعت یا فرادی در حال صحت باشد یا مرض نماز
 کنار مرد باشد یا زن بلی در اداء و حضور و جماعت و حال صحت و در باره نماز
 ناکذاستحبابش پیشتر است پس کیفیت اذان و اقامه را بیان فرمائید **ج**
 اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت نوحید بلفظ اشهد ان لا
 اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و ش
 حتی علی که دو نای ان بلفظ حتی علی الصلوة و دو نای ان بلفظ حتی علی الفلاح
 و دو نای ان بلفظ حتی علی خیر العال و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ
 لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین **ج** و اذان نیست
 و لکن بقصد قربت بعد از ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوبست و اگر
 بقصد جزئیت بگوید حرامست و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اقل آن دو
 تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل نیست و زیاد یا بکمر بعد از حتی علی خیر العال
 دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هجده فصل است و فصول اقامه هفده
 فصل **س** هرگاه مصی اذان و اقامه را فراموش کند داخل در نماز شود چه
 صورت دارد **ج** اگر پیش از رکوع رکعت اول منتهی گردد جائز است نماز را
 قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد و داخل در نماز شود و بهتر
 قطع نکردنست **س** هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذازد و بیک
 امام جماعت از نماز فارغ شدن و صف جماعت بهم خورده و لکن دو نفر از آن
 از اهل جماعت باقی هستند بر چنین کسی گفتن اذان و اقامه جائز است **ج**

جائز است

در قیام نماز است

۷۷

جائز است **مس** مقدار نماز چند چیز است **ج** مفارقات نماز با نیت
 اول نیت و محققان و آنچه معتبر است بدان از قصد و تعیین نمودن در آنچه
 مشترك باشد و قصد قربة گذشت در بحث وضو و قصد و وجوب در واجب
 استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در غیر وقت و اتمام در حضور و قصد
 سفر و غیر اینها ضری و نیت و وقت نیت ازاو نماز است و حاصل میشود اینکه
 در حین شروع تکبیر الاحرام بانیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا
 باخر نماز و واجب نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرطی در همه نمازها
 در قیام قیام است و واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه بومیه باشد و خواه
 غیر بومیه در حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر رکوع و ان اخراج از قیام است
 که از ان بر رکوع بیرون رود و حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر است
 باشد و قیام در حال تکبیر الاحرام و قیام متصل بر رکوع رکب است و ملازم
 جز نیست که ترك کردن ان باطل کند نماز را هر چند سهوا باشد **مس** قیام
 یعنی چه **ج** ایستادن بر رگ و دو یا در حال اخبار و یا در یاها را از کلاه
 اینقدر رد و رنگ دارد که بیرون رود از صورت قیام و همچنین باید استقامت داشته
 باشد در حال قیام **مس** اگر عاجز شد از ایستادن شد چکند **ج** اگر
 ممکن تکبیر کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن عاجز شد
 نشسته تکبیر کند و اگر از انهم عاجز شد بخوابد بدست راست و بقبله و اگر از انهم
 عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از انهم عاجز شد بخوابد بر پشت و یا هار و
 بقبله باشد و اگر اسهالش بر شد بعکس مذکور برگردد و اگر کوناهی کند نمازش
 باطل است مگر تکبیر الاحرام بدانکه واجب است تکبیر الاحرام و ان رکب نماز است

در تکیه الاحرام و فرائض

و باطل میشود نماز بزرگ آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهواً بجهل و معترفاً
 در آن آنچه معتبر است در نماز بزرگ بقصد افتتاح بان پس اگر شروع بتکبیر
 کند و تمام نشده داخل رکوع شود مأموم یا غیر او و باید پس برخاستن
 بگوید نماز او باطل است و واجب تلفظ کردن بتکبیر الاحرام بلفظ الله
 اکبر و هزئه قطع چه بجهت بگوید چه باخفات مس هرگاه تکبیری گفت و شاکه
 نمود که تکبیر الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع چه باید
 کرد **ج** در چنین صورت باید بتکبیر الاحرام قرار دهد مس هرگاه
 تکبیر و گفت شاکه میکند که این تکبیر پیش از رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع
 چه باید کرد **ج** باید بنا را بر تکبیر پیش از رکوع گذاشت چهار مرتبه قرائت و
 واجب در رکعت اول و دوم از فراغ خواندن فاتحه الکتاب و یک سوره
 تمام پس از آن و جائز است اکتفا کردن بحدیثها در حال مرض و تعجیل بجهت
 امر مهمی و واجب است سقوط سوره یا شکی وقت و خوف و شب را بن دواز
 مقامات ضرورت و هرگاه عذر مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود
 بنا بر آنچه اگر اکتفا بان نماید و اعاده سوره را ننماید و الا صحیح است اگر بگوید
 بعدم قصد امثال مس حدیث نماز است یا نه **ج** درکن نیست بلکه واجب
 و جزء است در هر نماز چهار مرتبه در نماز واجب و چهار نماز است و جزئی نیست
 آن در حال النفاث است مس اگر حمد را فراموش کرد نماز باطل است بانه
ج باطل نمیشود اگر هنوز داخل رکوع نشده و نحو او پیش از
 خواندن سوره حمد بخواند و بعد سوره را و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند
 و سوره را بعد از آن اعاده کند و چیزی بر او نیست و احوط آنکه در سجده

در احکام قرائت

۷۹

سهو بخواند برای زیاده در سوره و اگر داخل رکوع شده باشد یا بعد از رکوع
باشد و بخاطر شامد اعاده حمد و چیزی بر او نیست و نکرد و سجده سهو بر او
فراموشی حمد بخواند احتیاطا **س** اگر شك کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع چه صورت دارد **ج** این شك اعتبار ندارد
س هرگاه شك کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره چه باید کرد
ج اعتبار در این شك نیست و اگر شك کند در آیه بعد از داخل شدن در
آیه دیگر احوط خواندن آیه مشکوکه است بیک مرتبه مطلقه **س** یا واجب
و عبادت ای حروف از مخارج و غیر اینها بانه **ج** بلی واجب رعایت مخارج
و رعایت حرکت اعرابیه و بناثیه و تشدید و سکون لازم و بعضی مراعات
مد واجب را که متصل باشد هم واجب دانسته اند لکن دلیل واضح بر وجوب
مد مطلق نیست و احتیاط در مد واجب ترك نشود و حفظ ترتیب مابین
الفاظ و کلمات و حروف و موالات مابین اینها واجب **س** یا جائز است
وقف بمرکز و وصل بکون بانه **ج** در وقف بمرکز و وصل بکون احتیاط
ترك نشود **س** ثوبین یا نون ساکنه اگر بحروف بر ملون برسد اقام واجب
بانه **ج** احتیاط بمراعات آن ترك نشود **س** در رکعت سیم و چهارم مخبر
در خواندن حمد و تسبیح اربعه بانه **ج** بلی مخبر است و افضل تسبیح اربعه
خواندن چهار مرتبه برای امام و چه برای مأموم و چه منفرد **س** تسبیح اربع
بکمر تیره خواندن کافیست بانه **ج** بلی بکمر تیره خواندن کافیست و احوط سه مرتبه
خواندن **س** چهار سوره عزیمه را در نماز خواندن جائز است بانه **ج**
جائز نیست بلکه حرام است **س** یا در قرائت چهار اخفات واجب بانه

ج بلی واجب از برای مردان در نماز صبح و در رکعت اول و دوم نماز مغرب
و عشاء چهار رکعت و در نماز ظهر و عصر اخفات نمودن و از برای زنان پنج رکعت
در نماز چهار رکعت و بهر اخفات و این در وقتیکه تا حرم صوت او را نشود
و الا معتبر است اخفات پنجم رکعت واجب در هر رکعت از فرض و نوافل
یک رکعت و آن رکعت و بیاد کردن و کم نمودن آن عمدا با سهوا باطل میشود
نماز مکروهی است که زیاده در آن بخوبی که خواهد آمد مطلق آن نیست و لازمت
ختم شدن در آن بخوبی معارفنا بحدی که هرگاه در سنهای او موافق حال او باشد سبب
بزاوایی او و احوط رسیدن کف دست او است هرگاه کسی رکوع را فراموش
کرد و رفت بجهت پیشانی یا بهر ترتیبی نماند که شود چنانکه ج بر کرد و بقیام
و برود بر رکوع و ذکر رکوع را بگوید نمازش صحیح است هرگاه بقصد رکوع ختم
شد و فراموش کرد رکوع را و رفت بجهت پیشانی یا بهر ترتیبی بپا داشت افتاد
تکلیفش چیست ج مختار بر کرد و نماند رکوع و رکوع را بجا آورد و راست شود
و برود بسجود و نماز را تمام کند و بعد از آن احتیاطا اعاده نماز نماید اگر حاصل رکوع
فراموش کرده باشد و اگر فراموش نموده طایفه و ذکر قیام بعد از رکوع را بجا
میاورد پس ذکر رکوع واجب بانه ج بلی واجب پس اذکار رکوع
چهار اذکار رکوع مجزئ بکمر نبه گفتن ذکر کبریا که سبحان ربی العظیم
و بحمد و است یا ذکر صغیر مرتبه سبحان الله و در حال ضرورت کفایت میکند
مرتبه و مستحب است که طاعت بخواند آنرا که عبارت از سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه
باشد ششم سجود است و آن واجب در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر نیک
شود دو سجده در هر رکعت از نماز باطل میشود نماز خواه بعد باشد یا سهوا باشد

در احکام سجود

و همچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در یک رکعت عمدا یا سهوا
و کم کردن یک سجده یا زیاد کردن آن مبطل نیست بنا بر آنچه مکرر آنکه از رکعت
باشد مس سجود بجز تحقق میشود **ج** تحقق سجده پنجم شدن و گذاشتن پیشانی
بر وجهی که عرفا سجده گفته شود و کتابت میکند رسد مقدار در هم از
پیشانی بما یصح السجود علیه مس حد پیشانی بجز مقدار است **ج** بجز اول
از اول رستگاه موی سر است تا سر دماغ و ابروها و بجز عرض مابین دو چشم
مس آنچه ها بشک در سجده معتبر است چند چیز است **ج** هفت چیز اول گذاشتن
شکم در سهما و زانو ها و دوانکت بزرگ از پاها از طرفیکه طول قدم بان منتهی شود
علی الاحوط با گذاشتن پیشانی بر زمین و با اختلال یکی از این هفت موضع عمدا
باطل میشود بخلاف صورت سهو و فراموشی و بخوان در غیر وجه مس هرگاه غفلت
شمار گذاشتن شکم در سهما بر زمین چکند **ج** باید پشت در سهما را بداند از شکم
قرار دهد و با عجز از آن جزو یک بکف دست نزدیک است از آن بگذارد الا فرقی است
در بهتر ذکر است بخوبی که در رکوع گذشت و احوط در اینجا اینست که عجز را بکف دست
الاعلی بگوید یعنی سبحان ربی الاعلی و یحیی بگوید هرگاه اخبار تپش کبری
و اگر تپش صغری را اخبار نموده سه دفعه سبحان الله عز و جل بسم الله الرحمن الرحیم و ادا
کردن بقل ذکر واجب چهارم بودن هفت عضو مذکور بر زمین و شبیهان قبل از
شروع در ذکر نافرغ از ذکر پنجم برداشتن سر از سجده اولی نشستن بر همان
اعتدال و احسان چنانچه در سر برداشتن از رکوع ذکر شد ششم آنکه خم شود و از
سجود تا بحدی که محل پیشانی مساوی با محل بشادن شود مس در سجده پیشانی
ناحیه حد ضرر ندارد **ج** بقل یک سجده چهار انگشت مضروب باشد مضرب پیشانی

در احکام سجود و تشهد است

۸۲

اگر کسی عاجز شود از سجد کردن چکند **ج** باید خم بشود بقدریکه بتواند و محل سجود را بلند میکند بقدریکه نتواند در پشت ترازان سجده نماید و اگر هیچ قسم نتواند خم شود بجای آن بر سر اشاره مینماید و اگر نتواند بر سر اشاره کند بدو چشم اشاره نماید و اگر انهم نشود بیک چشم اشاره نماید و واجبست برداشتن چیز پرکه بران سجد کند **مس** بر چند چیز سجد میتوان کرد **ج** چیزیکه با یصح التوجه علیه میباشد زیرا است و هر چه از زمین مرود مگر آنچه ها تنکه انسان بخورد و میپوشد و معدنیکه خارج از اسم ارض باشد و کاغذ اگر از غیر حر باشد چه رنگ دار باشد یا بهر رنگ سجود بران جائز است و احوط ترك ماخوذ از حر است **مس** بشانه بنویس سجده صحیح است بانه **ج** بلی صحیح است اگر چه کند باشد **مس** بر تنباکو و توتون سجده میتوان کرد بانه **ج** بلی میتوان کرد **مس** بر پوست نادر و پوست بادام و پوست کرد و پوست هندوانه و پوست خربزه سجد کردن صحیح است بانه **ج** بر پوست بادام و کرد و اگر منفصل از مغز باشد جائز است و اما برانها در حال اتصال و بر سایر مذکور است محل اشکالست احتیاط ترك نشود **مس** بر قلم و پیچنی فی و مسواک و کاه و علف سجد جائز است بانه **ج** بلی جائز است و آنچه تمایز التجدد علیه ذکر شد در حال اخبار است و لکن افضل تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام است و در حال اضطرار با تنگی وقت اگر تمکن از اشاء مذکوره نشد بر ثوب پیشر و گمان سجد کند و اگر انهم بهتر نشود بر پشت دست کند بقیع تشهد است و ان واجبست و لکن رکن نیست در رکعت دوم از هر نمازی بعد از سجد اخیر و در رکعت سیم از مغرب و رکعت چهارم از عشاء و ظهر و عصر و کیفیتشان گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و آل او است و ظاهر آنستکه

در تشهد و سلامت

۸۳

منعبر است که باین نحو بگوید **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**
و غیر از این مجزی نیست و واجب نشستن بعد ذکر واجب و همچنین واجب
قرار گرفتن در حال ذکر و واجب در ذکر محافظت بر عربت مس هرگاه
فراموش کند تشهد را و یا بخاطرش بیاید پیش از داخل شدن در رکوع چکند
ج واجب که برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد و نماز را تمام
کند و از برای قیام بجا دو سجده سهو واجب است و همچنین هرگاه قرائت
با تسبیح را خواند باشد مس هرگاه بعد از داخل شدن بر رکوع بخاطرش آید
که تشهد را بخواند چکند **ج** نماز را تمام کند و بعد از نماز واجب قضا
تشهد را بخواند و دو سجده سهو واجب بجا آورد مس اگر پیش از سلام نشد
شد که تشهد را بخواند چه باید کرد **ج** باید برگردد و تشهد را بخواند
و نماز را تمام کند مس اگر بعد از سلام بخاطرش آید که تشهد را بخواند
چکند **ج** از بخواندن بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بگوید و دو سجده سهو
واجب بجا آورد اگر منافعی که عمدتاً و سهواً نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد
مس اگر دو سجده را در رکعت آخر فراموش کرد و سلام نماز داد و بعد
بخاطرش آید که دو سجده را نکرده تکلیفش چیست **ج** برگردد و دو سجده را بجا
آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو واجب برای سلام
بجا بیاورد اگر منافعی بخد و سهوی سر زده باشد و احوط اینست که نماز را دوباره
اعاده کند مس هرگاه در رکعت آخر یک سجده را فراموش کرد و سلام نماز داد
چه صورت دارد **ج** سجده را بجا آوردن بقصد اداء و قضاء و نماز را تمام نما

در ستایمن نماز است

۸۴

و دو سجده سهو واجب بلکه چهار سجده بکند هفتم سلام است و آن از جمله
اجزاء واجب نماز است بپوشیدن سر و بدن شخص از نماز برای آن دو صیغه
یکی التَّسْلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَي عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ و دیگر التَّسْلَامُ عَلَيْكُمْ و
احوط عدم اکتفاء است بصیغه اولی بلی جائز است اکتفا بصیغه ثانیه و افضل
بلکه احوط خواندن هر دو صیغه است و واجب نیست التَّسْلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ بلی مستحب و از فوایع تشهد دوم است و بان از نماز پیش
نمیرود و بهتر محافظت بر آنست اگر چه ترك آن موجب بطلان نیست اگر چه عمدا
باشد و احتیاطا در التَّسْلَامُ عَلَيْكُمْ ضم کند وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ را و ترك
نکند و معبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن بلکه
با وجود نیست خلاف و قصد بیرون رفتن از نماز خارج اذان میشود اگر چه بهتر
در اینحال اعاده نماز است نهم ترتیب است و آن واجب در نماز ما بین افعال
واجزاء و باعلی و در چیزهای ازان در غیر محل عدا باطل میشود و اما سهوا
پس اگر در ارکانست یعنی رکن یا بر رکن سابق مقدم داشتن نیز موجب بطلان
نماز میشود و در غیر آن چون انبان بر کوع پیش از انبان بقرائت و همچنین در اجزاء
غیر رکنیه بعضی نیست بعضی دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در
انها در صورت داخل نشدن در رکنی از ارکان واجب عود بسوی سابق و یا ترتیب
عمل او رد عملش صحیح است دهم موالات است و آن واجب در افعال نماز بمعنی
پی در پی بودن آنها باینکه فعلی که مخصوص نماز است نباشد و همچنین واجب در
تکبیر موالات میان کلمات آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیح و تبارک است
نیست بکلمات و ابان و حروف و با بقاء محل اعاده میباشد باینکه با کلمه را که رعایت

در قنوت نماز است

۱۵

موالات دیدن نکرده و با قنوت محل هرگاه ترك موالات از روى عمد بوده نماز باطل و الا صحیح است بشرط آنكه موالات در نماز قنوت نشده باشد بانچه هم ذكر است و ان عبارتست از اذكار ركوع و سجود و تسبیحات اربع چنانچه پیش گذشت پس قنوت در نماز واجب بانچه **ج** واجب نیست بلکه مستحب بقنوت در هر بنا از فرائض بومیه غیر از نماز جمعه هر در صلوٰه چهارم باشد چه اخفائیه و بهتر ترك نکردن آنست و محل آن پیش از ركوع ركعت ثانیه است بنا بر اصح بعد از فراغ از قرائت پس اگر فرائض كرد قنوت را و رفت بر ركوع و در ركوع بیادش آمد چنانكه **ج** بعد از ركوع و قبل از سجده انرا بجا ماورد و اگر در اینوقت متذکر نشد بعد از فراغ از نماز بجا ماورد اگر چه زمانش هم طول بکشد پس هرگاه کسی عذافنوتر از ترك قنوت جائز است در غیر محل بجا آورد بانچه **ج** جائز نیست و آنچه مذکور شد در غیر نماز جمعه بود اما در نماز جمعه پس مستحب دو قنوت یکی پیش از ركوع ركعت اولی و یکی بعد از ركوع ركعت دوم پس ابا مستحب در هر نافله قنوت یا نه **ج** بلی مستحب و مؤکد است در نافله و ثمر پس ابا در قنوت معتبر است قول مخصوصه بانچه **ج** معتبر نیست بلکه کفایت میکند آنچه را که اخبار میکنند از ذکر و دعاس در قنوت جائز است بلك سبحان الله یا لك بسم الله یا لك لا اله الا الله بانچه **ج** بلی جائز است چه تعجیل در اتمام نماز داشته باشد یا نه و بهتر منابت بعد از عتبه ماثوره و ادعیه قرآنیه و کلمات فرج است خصوصاً در جمعه و ثمر من سلام علی المرسلین از کلمات فرج است بانچه **ج** معلوم نیست احوط خواندن آنست بقصد قرآنیه پس ابا در قنوت و غیر قنوت از سائر افعال

در تعقیبات نماز است

۸۶

نماز دعا کردن بفارسی جائز است بانه **ج** مشکل است دعا بفارسی چه در
 فنون و چه در غیران و همچنین است مغلوط ماده **س** تعقیبات نماز بعد از نماز
 چه فرائض و چه نوافل محلی از ثوابان بیان فرماید **ج** ثوابش لا بعد و لا
 بخصاست چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام مذکور است و اثران در زیاده
 شد روزی بیشتر است از سفر کردن بجهت کسب رزق و تعقیبات برای فریضه
 مؤکدتر است از تعقیبات برای نافله و تعقیبات بسیار است و در این زمانه کنجاش
 ذکر آنها نیست و افضل تعقیبات در نماز واجب و سنت تسبیح حضرت فاطمه است
 و کیفیت آن باین نحو است که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و نه مرتبه الحمد
 و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوید و سنت است بعد از هر نماز فریضه سوره قل
 هو الله احد خواندن و همچنین پیش از آنکه بگرداند و بای خود را سه مرتبه بگوید
 اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِیْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ
 إِلَیْهِ و در حدیث است که هر کس بخواند آن را مرزبند شود کما هان او هر چند مثل
 کف در باها باشد و همچنین سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت
 مرتبه یَسْمِیْهِ اللهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِیْمَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ که باعث
 دفع هفتاد نوع از انواع بلاها میشود که بیست نواها را پنج و برص و دیوانگی
 و اگر از اشقیابا شد بخوبی میشود از دیوان ایشان و نوشنه میشود در سعادت
س کیفیت نماز اذان و سبب اذان بیان فرماید **ج** بدانکه سبب اذان عبارت
 از گرفتن افق و ماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود چه بعضی آنها و زلزله
 چه از آنها خوف حاصل شود یا نه و بادها سیاه و سیخ و زرد بر بخوبی متعدد و
 ناریکی شد بد و صاعقه و علامات نحوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین

در نماز ایا است

۱۷

چون فرو رفتن آن و مدارد خوف بر اغلب ناس است و ترسیدن نادر است
 مناط حکم بنیت نماز خوف و کوف تا چه وقت ادا می باشد
 و قناده خوف و کوف از اول گرفتن قهرص تا تمام انجلاء است بنا بر اصحیح
 و همچنین نماز هر آنچه که وقتان و سعت نماز را داشته باشد پس وقت ادا آن
 نماز عبارت از آن وقت و احوط در کوف و خوف آنست که پیش از شروع
 در انجلاء بنیت قربت ادا نماید و بعد از شروع در انجلاء و قبل از تمام انجلاء
 بنیت قربت مطلقه کند و اما اگر ابر بنوعی باشد که وقتان و سعت نماز را نداشته
 باشد مثل زلزله که اغلب اوقات بر این وجهت و مثل صبحه و رعد و برق شدید
 پس واجبست که مقارن آن شروع در نماز کند و اگر عصیان نموده و مقارن آنجا
 نیاورده باید در غیر آنوقت بجا آورد و تا آخر عمر اداء است ^{مس} نماز ایا چند رکعت
 در رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجود و تفصیل آن اینست که تکبیر
 الا حم بگوید حمد و سوره بخواند و بعد برود بر رکوع و ذکر رکوع را بگوید و بعد
 راست شود و حمد و سوره را بخواند و برود بر رکوع و ذکر رکوع را بگوید و راست شود
 و حمد و سوره را بخواند و برود بر رکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود
 بر رکوع و راست شود و حمد و سوره بخواند و برود بر رکوع و باز راست شود و برود
 بسجود و هر دو سجد را بجا آورد و راست شود شروع بر رکعت دوم کند و همچنانکه در
 رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد و بعد تشهد بخواند و سلام بدهد
 مثل سایر نمازهای یومیه ^{مس} نماز ایا چند قنوت دارد ^ج پنج قنوت دو
 قنوت از آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم و در ^{کس}
 دوم سه قنوت یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سیم و یکی پیش از رکوع پنجم

در مبطلات نماز است

۹۸

و این قنوتها مستحبست و واجب نیست و همچنین مستحبست پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر گفتن و همچنین مستحبست بمع الله لمن حمد گفتن بعد از رکوع پنجم در رکعت اول و بعد از رکوع پنجم در رکعت دوم پس ایافرتی هست در شگفتا و سهویات میان نماز اذان و یومیه یا نه **ج** فرقی نیست و هر چه در الحاق معتبر است در اینجا هم معتبر است حتی در رکوع عاقل مثل اینکه شک میکند که آیا چهار رکوع کرده ام یا پنج بنا بر اقل میگذارد و نماز او صحیح است پس مبطلات نماز چند چیز است **ج** مبطلات نماز ده چیز است اول حدث مطلقا و آن در هر وقتیکه واقع شود نماز را باطل میکند اگر چه در میم آخر سلام باشد چه بعد چه بفراموشی و در مواضعی که ذکر آنها گذشت از مسئله ملوس و مبطون و متخاصم پس احدا شک نیست که نماز را باطل میکند با وضو و غسل و تیمم را باطل میکند با نه **ج** باطل میکند پس حدث اصغر بیکه صادر شد و غسل را باطل کرد دوباره باعث غسل میشود یا نه **ج** غسل نمیخواهد و لکن وضو باید بکشد بجهت نماز و هر چه مشروط بطهارت در تیمم تعد نکفیر است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دو دهنها بر دیگری بخوبی که عانه میکند خواه در زیناف یا بالا تر از آن در حال انقباض نه در حال تقبیه بتم التفات کردن تمام بدن بطرف پشت سر یا بجانب زمین یا بهار بلکه بسوی مابین زمین و آسمان نیز اگر بخوبی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است در حال اشتغال بکار و آلودگی التفات بجمع بدن بطرف پشت سر اشکال و در التفات بر و تنها بطرف پشت سر مطلقا اشکال است اگر چه احوط بطلانست پس هرگاه کسی سهوا التفات کند بقدح یا خارج نشود بان از مشرق یا مغرب نمازش صحیح است یا نه **ج** بل صحیح است هر چند

در مباحات نماز است

۸۹

بتمام بدن باشد چهار مرتبه تکمیل کردن نماز هر چند بدو حرف مملو باشد و اما
پس مبطل نیست هر چند بیکان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که
از نماز بیرون رفته است پس در نماز تنحیج کردن یا نفع کردن یا ناله کردن یا نه
کشد و بخوابد یا هر صورت دارد **ج** عیبی ندارد و آنکه ذکر شود و تکمیل نکند
ادامه بین بود اما قرائن و دعا و مناجات و امثال اینها پس خوانند و گفتن آنها
ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرم باشد مثل آنکه دعا بر مؤمن کند ظلماً یا آنکه آن
سجده تلاوت نماید و احوط ترك دو سوره خواندن است در هر رکعت اگر چه از این
جواز است با کراهت پس اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلام کند بقصد تحیة
تکلیف ان مصلی چیست **ج** جائز است از برای مصلی ردان بلکه واجب است اگر
چه سلام بغیر از صیغه قرائت باشد پس اگر ترك کند جواب سلام را چه صحت
دارد **ج** نماز صحیح است اگر چه گناه کار است و واجب است آنکه جواب مثل صیغه
سلام باشد هر چند بغیر صیغه قرائت که سلام علیکم است بوده باشد و غیر
مراعات مثلث در تعریف و تنکیر و افراد و جمع است در صیغه ای بعد که عبارت
از سلام علیک و السلام علیک و السلام علیکم و سلام علیکم پنجمره قهقهه
کردن اگر چه از روی اخبار نباشد علی الاحوط و آن خنده فی استکه مشتمل
بر او از و مده و ترجیع باشد و احوط اجزاء احکام بطلان بر مطلق او از است و
تبسم که از البخند کوبند مبطل نیست اگر چه عدا باشد ششم کرپستن با و آن
بجهت مرد بنوی اگر از هفت فوت آن باشد و اگر از هفت طلبان باشد مبطل نیست
ان معلوم نیست اگر چه احوط است و مبطل است کرپستن در صورتیکه کرپستن
عدا باشد پس هرگاه سهواً باشد موجب فساد نمیکرد پس در کرپستن با و آن

در شکایات نماز است

چهارم می باشد **ج** احتیاط لازم اعادة ان نماز است و کرپتن بر امر اخوت
 اگر چه با او باشد مبطل نیست و کسی که بی اختیار شود در کرپتن در امر **ج**
 عمل او باطلست علی الاحوط به قمر فعل کثیر با قلیل است که صورت نماز را بر هم
 زند هشتم خوردن و آشامیدن اگر چه قلیل باشد و فرو بردن چیزی که در
 دهنت ضرر ندارد و منتهی است از این حکم آب خوردن در نماز و تریای کسی که
 تشنه باشد و قصد روزه هم کرده باشد و بترسد از آنکه صبح داخل شود و باید
 میان محل نماز گذارد و در آب بقدر دو کام یا سه کام بیشتر نباشد و تیان منافقاً
 دیگر هم نکند نیز گفتن امین بعد از سوره فاتحه الکتاب است عذاباً با اختیار پس در
 حال سهو و اضطرار ضرر ندارد و هر شک در عدد رکعات نماز و در رکعتی یا سه
 رکعتی یا در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی است یا در هر زیاده کردن
 جزئی یا اگر کردن در نماز است عذاباً **ج** شکایات بر چند قسم است **ج** بر سه
 قسم است اول اعتباری در آن نیست باین معنی که اعتناء باین شک نباید نمود
 قیصر در قیصر در هر صورت بعد از فکر که در شک مانند باطلست قسم چهارم صحیح است
 با شرا نطبقه ذکر میشود پس ان شکها اینکه اعتبار ندارد چند نوع است **ج**
 بر پنج نوع میباشد اول شک بعد از سلام است یا باین معنی که سلام نماز صحیح است
 داد شک میکند که یا بیک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتناء بچنین شک نمی کند و
 نمازش صحیح است و همچنین در سایر نمازها و اعتناء بشک بعد از فراغ از نماز
 در صورتی که بکطرف شک صحیح باشد چنانچه در مثال مذکور است و الا باطل
 مثل اینکه بعد از فراغ از نماز صبح شک کند که آن نماز بیک رکعت بوده یا سه رکعت
 که در این صورت آن نماز باطل است و واجب است از اعادة نماز نماید و باین شک

در شکیانک است

۹۱

بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشتن داخل بوقت مغرب شده شك
 میکند که آیا نماز ظهر و عصر را کرده یا نه اعتبار بشك نیست و فرایده هلدکه نما
 را کرده ام بهتر شك بعد از محل مثل آنکه بعد از حمد شك کند که تکبیر الاحرام
 گفته ام یا نه بگوید که گفته ام و همچنین در اثناء سوره خواندن شك میکند که حدی
 خوانده ام یا نه بگوید خوانده ام و همچنین اگر از اینها بگذرد دیگر شك اعتبار
 ندارد علی اشکال و همچنین در هر فعلی که داخل بفعل دیگر شده حتی در مستحبات
 مثل قنوت چهار مرتبه شك کثیرا شك است و اعتباری بشك نیست چه شك او
 در بین نماز باشد یا بعد از نماز و چه در رکعات و چه در افعال آنها و چه شك
 در رکعت اول یا در دو رکعت آخر و مدار در کثیرا شك نظریا هله عرفت و
 نیست بر کثیرا شك اینکه ضبط عمل خود نماید بر رکعت یا چیزی بگوید یا کسی را مراقب
 خود کند در نماز اگر چه بهتر اینست پنجم شك امام و ماموم است با ضبط و
 حفظ نمودن دیگری بر وجه علم و اگر خلق باشد خالی از اشکال نیست اگر چه الحاق
 آن بعلم خالی از قوت نیست و اعتباری بشك آن نیست پس هر يك رجوع نماید بک
 و عمل بمقتضای آن کند و کیفیت اطلاع هر يك از حال دیگری باشد و فراتر
 ابان مناسب حال و ذکر است مثل اینکه تسبیح را الله برای اعلام بر سر رکعت
 بگوید و اگر هر يك بقیه بر چیزی داشته باشند یا مکان بر چیزی رجوع با اعتقاد
 کند پس آن شکها شک در هر صورت نماز باطل میکند بیان فرماید
 شك در رکعات نماز و در رکعتی از نمازهای واجبات مثل نماز صبح یا نماز شب
 یا نماز طواف و غیره مگر نماز احتیاط که ذکر خواهد شد و شك در رکعات
 نماز سه رکعت یعنی نماز مغرب مثل آنکه شك کند در حال تسبیح اربع که باید و

در شکایات نماز است

۹۲

بسته احتیاط اینست که فکر کند نماز صورت نماز گذار بیرون رود اگر هنوز در وقت
نرفته عیش بدور رفت برگردد و حمد و سوره را بخواند و نماز را تمام کند نمازش
صحیح است و اگر عیش ببرد رفت بیسجده اربع را تمام کند و سلام نماز را بدهد و
اگر در شك بماند در هر صورت که باشد خواه پیش از اكمال سجده بن و خواه بعد از
ان نمازش باطلت و شك در نمازهای چهار رکعتی که پای بایست در میان باشد
در هر جا که شك اتفاق افتد و در شك باقی بماند نمازش باطلت و شك در نمازهای
چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اكمال سجده بن مثل آنکه قنوت میخواند
شك میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی بعد فکر اگر علم یا مظنه اش صحیح
نفت و بحال شك باقی ماند نمازش باطلت خواه در رکوع باشد و خواه در قیام
بعد از رکوع و خواه در سجد اول باشد و احوط در سجد اخیر و خصوص بعد از
ذکر و قبل از رفع راس معامله بعد از اكمال و اعاده نماز است و شك در عدد رکعات
با بنفیه که نمیدانند چند رکعت کرده و شك شش و هفت و نه داده که هر دو و شش
باطل است و شك دو و پنج و سه و پنج در غیر حال قیام و دو و سه و پنج و غیر اینها
از مواردی که طرف اولش صحیح است الا صور آنست که ان شکهاست که باطل گشتن
نماز نیست و نماز در آنها صحیح است چند صورت دارد **ج** بر هشت صورت است
اول شك ثمان دو و سه بعد از اكمال سجده بن بقدر مستحی نر و می کند هرگاه عیش
بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شك باقی ماند بنا بر سه گذارد و
بکرکعت دیگر بخواند که چهار رکعت شود و سلام نماز را بدهد و بدون منافی
بر خیزد و بکرکعت نماز احتیاط ابشاده یا دو رکعت تسبیح او را در نمازش صحیح است
دو و سیم شك ثمان دو و سه و چهار بعد از اكمال سجده بن بنا بر چهار گذارد و

در شکی از نماز است

۹۳

سلام نماز را بدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته
بجا آورد نمازش صحیح است و دو رکعت ایستاده را اول بخواند بعد دو رکعت
نشسته را بقیه شکر میان دو و چهار است بعد از اكمال سجد پن بنا را بر چهار
میکند و دو سلام نماز را میدهد بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میآورد
چهار رکعت میان سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار گذاشت و نماز
را تمام کند و بعد بیک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا میآورد
و دو رکعت نشسته افضل است پنجم شکر میان چهار و پنج بعد از اكمال سجد
بنا را بر چهار میکند و نماز را تمام میکند بعد از آن دو سجده سهو واجب بجا
میآورد اما شکر در حال قیام باید فرو بنشیند پس در این هنگام شکر او
بر میگردد میان سه و چهار و بنا را بر چهار میکند و دو نماز را تمام کند و یک
رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و بعد دو سجده سهو بجا آورد
از برای قیام بجا احتیاطاً شکر در میان سه و پنج است در حال قیام
فرو نشینی و بنا را بر چهار میکند و نماز را تمام میکند بعد دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده و دو سجده سهو احتیاطاً بجا میآورد و بقیه شکر میان سه
و چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند و بنا را بر چهار گذاشت و نماز را
تمام کند بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و
رکعت ایستاده را مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بقصد احتیاط
نیز بجا آورد هشتم شکر در میان پنج و شش است در حال قیام باید بنشیند و
نماز را تمام کند و بعد دو سجده سهو احتیاطاً از برای خواب شکر قیام بجا آورد
و دو سجده سهو بجهت شکر چهار و پنج پس احکام نماز احتیاط را بیان فرماید

در نماز احتیاط

۹۴

ج نماز احتیاط واجب و کیفیت آن چنانست که بعد از سلام پیش از
 مناخه برخیزد و نیت نماز احتیاط در قلب قصد کند تریباً الى الله از آنچه
 احتمال دارد که گم شدن و آن مثلاً با بکر کعت باشد یا در رکعت نشسته
 و تلفظ نیت در اینجا جایز نیست و همچنین شرط نیت قصد وجوب بلکه احوط
 ترك نکردن نیت پس بعد از نیت تکبیر الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز و قرائت حمد
 کند بدون سوره و اخفات در آن نماید حتی در بیمله بنا بر احوط و رکوع و
 سجود کند و تهجد و سلام بخواند بخوبی که در نماز میخواند و اگر بکر کعت باشد
 باشد تهجد و سلام متصل بآن نماید پس اگر کسی نماز احتیاط اثر ترك کند
 و اعاده نماید فرضیه را که شك در آن نموده چه صورت دارد **ج** گفت
 میکند اگر ابطال عمل نماید و لکن کند کار است و چنین عمل نکند پس هرگاه شك
 در نماز کرد و بنا بر آن شك گذاشت و سلام نماز را داد و خواست نماز احتیاط
 کند با بکر کعت یا در رکعت کرده بعد بقیه نمود که اصل نمازش تمام بوده یا
 نماز احتیاط را باید بکند یا نه **ج** نماز احتیاط را احتیاج نیت در صورت اولی
 و در ثانی و ثالث نماز احتیاط را احتیاج تمام میکند و نمازش صحیح است و همچنین
 اگر بفهمد که بودن نماز را پیش از نماز احتیاط آن کی را تمام کند اگر مبطل که نماز
 و سهواً مبطل باشد بطل نیافته باشد پس اگر بعد از اتمام کردن نماز
 احتیاط فهمید که موافق اتفاق نیفتاده نماز احتیاطی که کرده مثل آنکه در رکعت
 نشسته و در رکعت باشد کرده بعد مطلع شد که بکر کعت کرده بوده اصل نماز
 چه صورت دارد **ج** احتیاط اینست که بکر کعت ناقص را بکند و احتیاط اعاده
 کردن اصل نماز است اگر چه صحیح آن بوجوب نیست و بهتر اعاده است در جمیع

در نماز احتیاط است

۹۵

صورتاً علم یکم بودن بعد از نماز احتیاط با در بین آن مس اگر عمل با احتیاط نمود
و شك کرد که با نماز احتیاط با که بودن اصل نماز موافق بوده یا نه چندان
نمازش صحیح است و اعتناء بچنین شکی نکند مس هرگاه در اثناء نماز احتیاط شك
میکند که آیا بکر کعت یا دو رکعت چندان بنا بر جهت گذارد یعنی اگر بکر
باید بکند بگوید بکر کعت اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت مس در
نماز احتیاط سهواً کلام بیجا اتفاق افتاد سجد سهو دارد یا نه **ج** بی سجد سهو
واجب بلکه در جمیع منافات و غیره که در اصل نماز می باشد در این هم می باشد
مس در نمازهای مستحبه اگر شك واقع شود چه صورت دارد **ج** در باقی ماندن
شك مخبر است مابین اقل و اکثر مثل آنکه شك کند که این بکر کعت یا دو رکعت هر
کدام که بنا را گذاشت صحیح است ولی بنا بر اقل گذارد بهتر است مس در نماز
سلام بیجا با کلام بیجا با غیره اتفاق افتاد سجد سهو میخواهد یا نه **ج** سجد سهو
ندارد بلکه اگر تمهید فراموش شد باشد یا سجد فراموش شد قضای ندارد مس اگر
کسی شك کند در اثناء نماز یا اینکه این نماز ظهر است یا عصر تکلیفش چیست **ج** باید
بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر نماز را تمام کند اگر نماز ظهر را نکرده باشد
اگر شك کند که این رکعت آخر مغرب است یا اول عشاء چه باید کرد **ج** از آخر مغرب
قرار دهد مس مظنه در اثناء نماز حکم یقین را داده یا نه **ج** در رکعتین
آخرین از رباعیه حکم یقین را داده بلا اشکال و در غیر آن محل اشکال است
هرگاه کسی شك کند بعد از اتمام سجدتین در میان دو و سه و بنا را بر سه گذاشته
بخواهد بکر کعت هم کرد شد چهار رکعت هنوز بر کوع نرفته مظنه اش بدو رکعت
چندان **ج** باید رکعت را خواب کند و بنشیند بر زمین و بنا را بر دو گذارد و تمهید بخواند

در سهویات نماز است

۹۶

و برخیزد و باقی ماندن نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهوی برای قیام بجا
بجا آورد بقصد احتیاط نه نیت و خوب پس هرگاه در حال قیام شاک کند
ما بین سه و چهار و بنا بر چهار گذاشت بعد بقیه کرد که از رکعت که برخاسته
باشد بجز آنکه در چه چه باشد که در این صورت نمازش باطلست و باید بهم زند
و از سر بگیرد پس احکام سهویات و کیفیت آنرا بیان فرمائید **ج** سهویات
بر چند قسم است اول سهو در طهارت از حدث مثل آنکه شروع در نماز نمود
با اعتقاد اینکه با وضو است و در اثناء مندرگ شد که وضو نداشت نمازش باطلست
و همچنین است حال غسل و چشم در قیام سهو در طهارت از خبیثات یا بنوعی که
عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود و غافل شد از نظهر قبل از شروع در نماز و
در اثناء نماز یا بعد مندرگ شد که بدن یا لباس نجس بوده نمازش باطلست بسم
سهو در قبله است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد که آنچه از نماز دانموده پیش
بقبله بوده یا اینکه بسوی همین و یا در بوده ظاهر اینکه نمازش باطلست و اگر
بما بین همین و یا در قبله بوده صحیح است چنانچه سهو در مکان یا بنوعی که در
مکان شروع بنماز نمود با اعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثناء نماز مطلع
شد که مغضوب بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شد به مکان
مباح بدو منافی و اسبغاف نماز در مکان مباح کافیست مگر در صورتیکه وقت
مضیق بوده باشد پس آنچه که از نماز عمل آورده صحیح است و بقیه نماز را در چنین وقت
از آن مکان مغضوب بعل آورد اگر زیاده فی تصرف بواسطه نماز بعل یا بدینچه سهو
در لباس است پس اگر در اثناء نماز معلوم شد اینکه لباس او از جنسی است که
نماز در آن جایز نیست و جاهل بود پس اگر نزع ممکنست بخوبی که موجب فعل نماز

در سهو یا نماز است

۹۷

باز یاد کند

نشود نزع نماید و نماز را تمام کند و در غیر مقصوب ترک نشود اعاده بعد از اتمام احتیاطا و اگر ممکن نباشد نماز را قطع کند و استیناف نماز را با لباس چه عیب نماید **س** اگر کسی در نماز سهو یا چیزی را که کند بعد بخاطرش بیاید چنانچه **ج** هرگاه رکعت و داخل در رکعت دیگر نشد برگردد و از اینجا آورد و اگر داخل در رکعت شدن نمازش باطلست و همچنین در صورت زیاد کردن رکعت مطلقا و اگر غیر رکعت باشد و محلل باقیست برگردد و از اینجا آورد نمازش صحیح است و اگر از محلل گذشتند است ضرر ندارد **س** سجده سهو در چه واجب است **ج** بجهت کلام بیجا سهوا یا بیکان بهم رسانند اینکه از نماز بیرون رفتن است سلا بیجا سهوا و نه هدیه فراموش شدن و بجهت فراموش شدن بلکه بجهت هر فایده و نقیصه غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و در شش چهار رکنی بعد از اتمام **س** هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهوا منعقد اتفاق افتاد نعدت **س** سجده سهو لازم است یا نه **ج** بلی نعدت در سجده سهو لازم است **س** ترتیب در میان بجهت سهو است یا نه **ج** ترتیبی در سجده سهو نیست بترتیب سبب آن بنا بر اقوی اما ترتیب مابین سجده و اجزاء فراموش شده اند احتیاطا پس بر این قرار است که سجده سهو را مؤخر از همه نماید و احوط ناخر اجزاء فراموش شدن اند که احتیاطا اگر چه در قواف مفید باشد و افوی عذر و جوب تعین با سبب سجده سهو است در وقت ایقان سجده سهو **س** کیفیت دو سجده سهو را بیان فرماید **ج** کیفیت دو سجده سهو آنستکه نیک کند که دو سجده می کند از برای آنچه بعمل آورده ام از یادش و کمی در نماز بان نحو که واقع شده است قرینه الله و احوط آنکه قصد وجوب را زیاد نماید و آنچه ذکر شد

در کیفیت سجده سهواً

و برود بجمود و بگوید **بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ** یا انکه بگوید
بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحِمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ لکن خواندن
 انچه زاید بر شهادت بوحدانیت و برسانت بقصد قریبه مطلقه من اگر
 کسی بعد از نماز فراموش کرد سجده سهواً نکلفش چیست **ج** هر وقت بخاطرش
 آمد بجا آورد و اگر درین نماز بیادش آمد بعد از نماز انبان بان نمازد و اگر
 وضو نداشته باشد احیاناً وضو بگیرد انوقت انبان بجد سهواً نماید من اگر که
 شکات و سهویات و ظنیات و منافات و سجن سهواً نداند و هیچ کدام در
 نمازش اتفاق نیفتد نمازش چه صورت داد **ج** صحیح است نمازش لکن تحصیل
 انها واجب و اگر ترك کند عمداً فاسق است من نمازها نیکه از مکلفین قضاء
 شد چه عمداً وجه سهواً وجه معذرت و از شرایط و احکام از انبان فراموش **ج**
 واجب است انبان بقضای نمازهای واجبه غیر از نماز جمعه و نماز عیدین از گناهی که
 انبان در وقت نموده باشند و واجب نیست قضاء انچه واقع شد باشد حدیثاً
 مخالف از حق برکسانیکه از اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل
 غالی یا نباشند مثل سخی و انچه فوت شد باشد از نماز در حال طفولیت یا
 دیوانگی یا بهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد
 و اگر در تمام وقت نباشد بلکه در باید مقدار نماز را در وقت چه در اقل و چه
 در آخر واجب قضاء ان نیز و اگر مقدار بکرمک و تحصیل شرطی که نافذ است
 بلکه طهارت بنهایی علی الاحوط از آخر وقت در باید بدو عدد از اعذار و
 نماز اداء و اگر ترك نموده قضاء ان واجب است من در نماز قضاء ترتیب واجب
 بان **ج** بی ترتیب واجب در قضاء در نمازها نیکه ترتیب در اداء انها **ج**

و احوط آنست که انچه
 و من در اداء
 و از برود بجمود
 و وصفه نکند
 بخواند و بعد از
 برداشتن از سجده
 و قیام نشستن تمام
 بخواند مثل انچه
 نماز و یک سلام
 در اداء مثل انچه
 علیه السلام و در سجده
 و ترتیب

در نماز قضاء است

۹۹

مثل ظهرین یا عشاءین از بکرو زود در غیران ترتیب واجب نیست علی الاقوی
 اگر چه احوط مراعات ترتیب است مگر آنکه ترتیب را ندانند پس در غیر قضاء
 نماز بومیه رعایت ترتیب لازم باشد **ج** لازم نیست پس جایز است
 قضاء کسوف پیش از خوف اگر چه کسوف بعد واقع شده باشد همچنانکه جایز است
 تقدم بر بومیه هر چند بومیه پیش فوت شده باشد پس هرگاه نماز ظهر
 و مغرب فوت شود و ندانند کدام پیش بوده و بخوانند تحصیل ترتیب کند چنانکه
ج باید بکند نماز ظهر را پیش دو مغرب بجا آورد یا مغرب را پیش دو ظهر نماید
 اگر چه میبکند در حصول ترتیب نیست واقعی هرگاه فوائت همه از یک صنف باشند
 چون ظهر یا غیران پس نیست کند اول ظهر بکه از او فوت شده بعد دویم ظهر و هكذا
 پس کسیکه نماز قضا دارد ادا را در اول وقت نمیتواند بکند یا نه **ج** مخیر است که
 هر کدام را که میخواهد در اول بکند ولی احوط مقدم داشتن قضا بر اداء است
 خصوصاً هرگاه یک نماز قضا شده یا مطلق نماز آن روز چه یکی باشد چه بیشتر بلکه
 در صورت آخره ترك احتیاط نشود پس اگر کسی در سفر نمازش فوت شده و در
 حضر میخواهد قضاء آنرا اتمام کند و همچنین بعکس آن باید نماز قصر را بقصر بخواند
 و تمام را تمام یا نه **ج** بلی اعتبار در قصر و تمام در ادا نمودن بحال فوت یعنی
 اگر در حضر نمازش فوت شده تمام کند قضاء آنرا هر چند در سفر باشد و اگر کسی
 در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در
 آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس هرگاه مرد قضاء نماز زن را چه
 شود فراتر از چهار مرتبه را بجهت بخواند یا اخفات **ج** بجهت بخواند پس اگر چند نفر
 است بخار نمایند از برای قضا نمودن نماز یک شخص یعنی از برای میت واحد واجب است

در فضیلت نماز جماعت

۱۰۰

مراعات ترتیب بآن رج واجب نیست خصوصاً اگر ولی میت یا وصی او یا میت
جاهل بترتیب فوت شده از میت باشد و نداند که خود میت عالم بترتیب بود
ولکن احوط تحصیل ترتیب است خصوصاً هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و
مصرف غیر از صوم و صلوات تعیین نکرده باشد پس نماز جماعت مستحب است با
واجب حج مستحب مؤکداست در جمیع فرائض خصوصاً در نماز یومیه خصوصاً
هرگاه ادا باشد خصوصاً در صبح و مغرب و عشاء خصوصاً از برای کسیکه در مسجد
باشد بلکه در حق کسانی که اذان میخوانند پس فضیلت نماز جماعت با
بیان فرماید حج بدانکه فضیلت نماز جماعت بر فردی است و چهار رکعت
با بیست و پنج درجه با بیست و هفت درجه با بیست و نه درجه و هر یک رکعت
از آن بیست و چهار رکعت محسوبست که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی
خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز جماعت افضل است از نماز منفرد در
مسجد کوفه و وجود آنکه محسوب به هزار رکعت پس موافق این بیان نماز جماعت
افضل از هزار نماز است بلکه روایت شده که آن بدو هزار نماز محبوبتر و روا
شده که نماز یک مرتبه عالم برابر هزار نماز است لهذا اجر بر آن مضاعف خواهد
شد و بیهزاره برسد و اگر در مسجد جامع واقع شود مضاعف میشود و بر
تفاوت نماز در مسجد و غیر آن و آن عبادت از صد درجه پس مجموع درجات
بسیصد هزار مرتبه خواهد شد و اینها همه با اتحاد مایموم است و اگر منعقد
شود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابق آن بدن درجه و همانکه
عزاینها زباده برده شد اگر اسمانها کاغذ شوند و بخان قلم گردند و دریاها
مرکب شوند و انس و جن و ملائکه نویسنده باشند نتوانند ثواب یک رکعت از او

در نماز جماعت

۱۰۱

بنویسند و با جمیع آنچه ذکر شد بدانکه ان واجب نیست مگر در جمعه و عیدین با شرائط آن که در محل آن ذکر بشود و کسیکه قرائت حمد و سوره اش درست نباشد و مقصر باشد در صحیح نمودن آن پس اگر ممکن باشد آنرا صحیح نمود حمد و سوره در وقت بهر یک از فردی بطریق صحیح یا بجاعت کفایت میشود و اگر در وقت ممکن نشود و آنرا صحیح نمودن بجهت تنگی وقت و مانند آن معتبر است بر او حاضر شدن بجاعت و اگر ممکن نباشد همچو جمعه واجب نیست بر او جماعت و لکن احوط حاضر شدن بر جماعت و مشروع نیست در نوافل حقه در نماز روز عید غدیر یا برائت و احوط بی مشروعیت در صلوٰه استقاء و باکی نیست بجاعت گذاردن و آنچه که محتب شده بسبب امر خارج چون نماز عید و فريضه از غیر که اتيان بخوبی باشد و همچنین فريضه که بجا میآورد بجو عاده بر وجه استحباب مسافر یا حاضر یا حاضر بمسافر یا اداء بقضاء افتد و جایز است با نرجح یا جایز است و همچنین است با اختلاف در وجوب و استحباب و افتد کسیکه فرائض بوقت بجا میآورد بکسیکه فريضه طواف میکند و همچنین بعکس آن مشکلت بلکه اصل مشروعیت جماعت در فريضه طواف خالی از اشکال نیست و جایز است افتد کسیکه صلوٰه ایاات میکند بکسیکه صلوٰه ایاات دیگر میکنند و همچنین در جنازه و عید بی نماز گذاردن هر یک از این سه نماز افتد یا دیگر در نماز دیگر نمیکند همچنانکه افتد یا نمیکند بی وقت گذاردن طواف و همچنین در عکس جائز نیست بلکه احوال آنکه نماز عید گذاردن افتد یا نماز استقرا گذاردن نماید و همچنین در عکس بصورتی که در نماز موافق در نظم باشند و احتیاط در ترک جماعت در نماز احتیاط اگر چه بنماز احتیاط باشد و همچنین احوط ترک آنست در نافله روز و سه عدد دیگر

در نماز جماعت است

۱۰۲

جماعت بان منعقد میشود چند نفر است **ج** دو نفر است که یکی امام و یکی ^{مؤذن}
 چه مرد و مرد باشند چه مرد و زن چه آنکه ماموم زن باشد باصی غیر بالغ لکن
 احوط و اولی اکتفا نکردن بطفل است **س** اگر ماموم بر کوع رفت و شک نمود
 در اینکه در آن ^{اما} نموده ام یا نه حکمش چیست **ج** در این صورت حکم نماید بدو که ^{تکبیر}
 امام مثل کسیکه یقین بداند که در آن نموده و نماز او باطل است **س** هرگاه ^{مؤذن}
 دارد که در رکوع با امام ملحق نمیشود افتداء کردن جائز است **ج** جائز نیست
 بلکه منظر امام بشود تا در رکعت افتداء کند **س** اگر مامومی بنزد که اگر
 ملحق بصف شود امام از رکوع سر بر میدارد پس چکند **ج** در این حال در آن
 مکانیکه ایستاده افتداء کند و تکبیرة الاحرام بگوید و برسد بر کوع بشرط آنکه مانع
 از افتداء در آن مکان نباشد مثل حائل و بلندگی جای امام و در حال رکوع یا بعد از
 رکوع ملحق شود بصف و احوط اینست که گام را بر ندارد بلکه پای خود را بر زمین
 بکشد هر چند لازم نیست لکن احوط آنست که در حال ذکر حرکت نکند **س** آنچه ^{مؤذن}
 در امام جماعت معتبر است بیان فرمائید **ج** در امام جماعت شرط است بالغ بود
 و عقل داشتن و سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه را بعضی شرط
 دانستند و اقوی اینست که شرط نیست بلی افتداء کردن بکسی که از اینها سالم باشد
 احوط و همچنین شرط است در امام ایمان و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن
 اگر میان مامومین با جمیع آنها مذکور باشند و همچنین شرط است در امام که نشسته نباشد
 هرگاه مامومین ایستاده باشند و نیز شرط است که نبوده باشد مہمان امام و ماموم حائل
 که مانع باشد بپای امام مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرط است که
 نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفی که پیش روى او میباشد افتداء که از او ^{مؤذن}

در نماز جماعت است

۱۰۳

نامند و احوط در نبودن مأموم است از امام پیش از بلند کام و هرگاه بکفر یا
در صفت پیش باشد با قلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صفت اخیر فاصله
بسیار میان هر یک از اهل آن باشد ضرر ندارد و همچنین در صفها میان مادر و
دور از آن بر قدر معبر نباشد و همچنین شرط در جماعت که جای ایستادن امام
بلند تر از جای ایستادن مأموم نباشد بقدر معتد به اگر زمین سر اشیب
نباشد و اگر سر اشیب باشد ضرر ندارد و همچنین شرط یکی بودن امام و
اینکه مأموم قصد اقتداء نماید و تعیین امام بکند پس اگر مأموم قصد اقتداء
امامی را کرد و بعد معلوم شد که آن امام دیگری بوده چه صورت داد **ج**
نماز او باطلست اگر چه عادل هم بدانند و او را پس اگر کسی اقتداء با امام حاضر نماید
و چنین داند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیگری بوده حکم چیست
ج اگر او را و بالذات قصد کند اقتداء با امام حاضر و او را عادل میدانند
خیالش که او زیادت بعد معلوم شد که عمر و استاین نماز صحیح است اگر عمر و را
هم عادل داند و اگر قصد اقتداء با امام حاضر یا تبع باشد یا بمعنی که قصد
اولی و بالذات اقتداء بر زیادت و خیالش اینکه امام حاضر او است بعد معلوم شود
که عمر و بوده است این نماز باطلست اگر چه عمر و را هم عادل بدانند پس
مخاذی ایستادن مأموم با امام جائز است یا نه **ج** پیش ایستادن جائز
نیست و احوط تا آخر مأمومت در جمیع مساجدش پس واجب متابعت
کردن مأموم امام را در افعال نماز یا نه **ج** بلی واجب و باید پیش از امام
هیچ فعلی را بجا نیاورد و احوط مؤخر بودن مأمومت در افعال از امام
با بمعنی که مقارن نباشد و اما در اقوال تکبیرة الاحرام باید بعد از امام

مگر آنکه بنا
سر اشیب باشد
اما اگر امام پائین
و مأموم در
جای بلندتری
باشد ضرر
ندارد
م

در نماز جماعت

۱۰۴

بگوید و در غیر آن واجب نیست بنا بر مشهور لکن احوط است در سلام و تحنن
در بقع احوال واجب در صورت شنبه است اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام
تکبیرة الاحرام دیگر بگوید و ماموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده
باشد حکمش چیست **ج** در این صورت عدول بفرازی نماید مگر اگر ماموم
سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود بر رکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا
چه صورت داد **ج** باید برگردد و با امام ملحق شود اگر امام نرسد با و
و اگر بخیر اطلاع امام برسد بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر برگردد
عذا اثم است ولی نمازش صحیح است و بهتر اعاده است مگر اگر ماموم در
رکعت پنجم و چهارم امام اقتدا نمود قرائت حمد و سوره واجب بر او بانه **ج**
بلی واجب و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحدیثها و اگر خواند
حمد منافعی یا منایع باشد یعنی اگر بخواند حمد را منایع از میان هر دو مثل
انکه رکوع امام را در رکعت پنجم یا با حوط نبینا نفرات است مگر ماموم قرائت
فراموش نماید و وقتی مثل ذکر شود که امام در رکوع داخل شد یا شد داخل
نشد باشد لکن خواند حمد منافی منایع باشد چه باید کرد **ج** احوط قصد
انفراد است مگر اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر
بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطلست بانه **ج**
باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرازی کند و تمام کند نماز
خود را مگر اگر در رکعت آخره یافت نیت اقتدا میبکند که در
فضیلت نماز جماعت را بکند بانه **ج** بلی میتواند و نیت میکند و تکبیرة الاحرام
میگوید و منتهی بندهای برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام گفت بر میخیزد

در نماز جماعت است

۱۰۵

و نماز را تمام میکنند و حاجت بسوی اینها نیست و تکیه نیست و باین نحو تحصیل فضیلت جماعت میباشد هرگاه ماموم در نماز چهار مرتبه صواباً همه را اما مرا نشود واجب قرائت بخواند باند **ج** قرائت خواند مستحب است و احوط آنست که بقصد قرینه مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت پس هرگاه شخص نماز ظهرش را بعد از امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود و نماز عصر را هم بان امام اقتدا کند این قصد جائز است باند **ج** جواز بعد نیست خصوصاً اگر منجمل باشد لکن احوط قصد نکردن در اول نماز پس هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کرد و در قیام شکی کند که این دو رکعت بیستم است یا چهارم حکمش چیست **ج** در قیام صبر کند تا امام بر کوع رود و سجده بن را بجا آورد و بعد از سجده بن معلوم شود حال شکش ضرور ندارد پس متابعت کردن ماموم در تشهد اما امام که تشهد او نباشد مستحب است باند **ج** بلی مستحب است که متابعت کند اما مرا در تشهد و همچنین در قنوت و احوط آنست که در انحال زانوهارا از زمین بردارد بر کف پاها بنشیند و دستها را بر زمین گذارد چنانکه احوط از برای او تسبیح بخواند و تخطیف از قیام امام مجبوباتی است خود همچنانکه تخطیف مجبوبات در هر فعلیکه بر او واجب و بر امام واجب نیست از رکوع یا سجود و خواندن یا بنها میکنند و بعد از طحون یا امام بشود مگر در قرائت چنانکه گذشت پس بقیه نماز مسافر و شرائط از اربابان فرماید **ج** شرائط آن چند چیز است اول قطع مسافتی که موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ در رفتن یا برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار

در نماز مسافر است

۱۰۶

فرسخ برگردد و معتبر نیست بر کشتن در همان روز یا در همان شب بلی معتبر است
فاطمی از قواطع سفر مثل قصد قائمه ده روز در بین نباشد مثل هشت فرسخ
امتدادی مس حد فرسخ شرعی چه قدر است **ج** فرسخ عبارت از سه
میل است و هر میل چهار هزار ذراع بذراع دست که طول ذراع عرض
بست و چهار انگشت است که هر انگشتی عرض هفت جو و هر جوی عرض هفت
موازا و اسط موی یا بوی باشد مس هر گاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد
اگر چه بقدر که بکوجب یا کمتر قصر جائز است بانه **ج** جائز نیست و اگر نداند
که مسافت بحد مزبور رسیده یا نه تمام میکند مس اگر مظنه قوی باشد
بحد مسافت بخوبی که نزدیک بعلم باشد یا از شباع مظنه قوی حاصل شود
اکفا بان میتوان کرد بانه **ج** اکفا بعد نیست اگر چه احتیاط مطلوب است
و ترك نشود مس ثابت شد مسافت مزبوره بشهادت علی واحد کانفست
یا باید بشهادت دو عادل باشد **ج** اکفا بعد نیست لکن احتیاط خوب است
مس هر گاه بینه عاده خود را با اینکه مسافت بحد سفر شرعیست و بینه دیگر
شهادت داد برخلاف آن تکلیف چیست **ج** اقوی آنست که تمام میکند لکن
احوط جمع است و لازم نیست پیوسته مسافت هر گاه منازم حرج باشد تا غیر
از چیزها بلکه در آنها حرج نیست مثل خبر گرفتن و محض بر مقتضای احتیاط
مراعات آنست در تشخیص موضوع در و بهتر آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد
مس هر گاه کسی مقدار مسافت را بپقصد رود مثل آنکه عقبه زده یا اگر بخانه
و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت خواهد رفت بانه با آنکه برود در حال
دبوانگی بپقصد چه صورت دارد **ج** در این صورت آنچه که رفته است

در نماز مسافر

۱۰۷

محو باز مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هر چند بسیار طول بکشد
 اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند
 اگر کسی بعد از آنکه بقصد رفتن در بین رفتن قصد هشت فرسخ کند چنانچه
 کرد **ج** باید قصر کند خواه مسافر با اوصاله باشد یا بالبع مثل غلا و کثیر
 وزن و مانند ایشان هر چند بران راضی نباشد بلکه مجبور باشد بستمرا آنکه
 قصد مسافرت است بدارند تا منتهی شد مسافت **مس** هرگاه اراده برگشتن
 نماید پیش از رسیدن با نچه کفایت میکند در حصول مسافت یا متره شود در
 رفتن تکلیفش چیست **ج** باید نماز را تمام کند **مس** اگر کسی بیرون رود
 بقصد مسافت و بعد از آن از برای او اتفاق بیفتد انتظار دفعای راه رفتن
 او موقوف بر رفتن ایشان باشد چنانکه **ج** اگر حد نخصص نگذاشته است باید
 تمام کند و اگر گذاشته باشد چهار فرسخ یا زیاده افوی قصر است اگر قصد باز
 ده روز داد انجام نداشت باشد و همچنین است در صورتیکه بقدر چهار فرسخ
 زعفران باشد با اطمینان بآنکه رفتن پس قصر نماید و اگر کمتر از چهار فرسخ رفتن نماید
 و اطمینان بآنکه رفتن هم نداشت باشد تمام میکند چنانچه آنکه جمع نکند بقصد
 مسافت عزیمت برمانند ده روز داد را ثنای مسافت و نه عارض شود او را این
 اراده در بین راه که اگر هر یک روی دهد باید تمام کند نماز را و در حکم داده
 ماندن در مسافت بوطن خود رسیدن **مس** مراد از وطن چه مکان است
 وطن بر دو قسم است یکی وطن اصلی است که آن محل تولد انسانست و وطن
 اباء و اجدادش است و در آن شرط نیست شش ماه در آنجا ماندن و نه داشتن ملک
 بلی انقدر شرط است که قصد اعراض از آن نداشت باشد و قریه وطن آنحالیست

در نماز مسافر است

۱۰۸

که از برای خود و وطن قرار داده است و بنا برش قرار گرفتن در اینجا است همیشه
و در آن شرط صد عریضهین فدی که عرفا گویند و وطن فلان شخص است دیگر
چیز دیگر شرط نیست پنجم آنکه نبوده باشد از کسانیکه خاشا و همراه او باشد
مثل آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسربرد از قبیل اعراب بری و پاره از
ایلات یا آنکه سفر شغل و عمل او باشد که نامیده شود با اسم خاصی مثل مکاری
و ساریان و بیمه کش و قاصد و کشی بان و تاجر و صاحب صنعتیکه در گردش باشد
در تجارت و صنعت خود و امثال آنها پس اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در
غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت رود یا حج حکم چیست **ج** باید تصویق کند
اگر از شغل و عمل خودش در آن سفر دست برداشته باشد و الا باید تمام کند
و واجب میشود تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داده سفر را عمل خود و در
سفر دوم نیز ظاهر تمام کردن است اگر چه احوط جمع کردن است و هرگاه صد کند
بر او قبل از سفر مکاری با جماعه مثل آنکه رفت و آمد کند در مادون مسافت
بعد سفر کند احتیاط ترك نشود و منقطع میشود حکم مذکور بمانده روز در
وطن و بقصد ماندن ده روز در غیر وطن یا ماندن ده روز شمر آنکه سفر او حرام
نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و کربختن غلام و نیر غایتان حرام باشد مثل سفر
از برای ضرورت مسلمین و مؤمنین و دزد بک مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضرت
نبست معاصی که در سفر واقع میشود بر رسم اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام
کردن نماز نمیشود پس سفر که منافق با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم
واجب که در سفر بهتر نمیشود باعث تمام نمودن نماز نمیشود یا نه **ج** باعث نمیشود
بلی اگر سفر بقصد فراز و از واجب باشد عمل اشکال است احوط جمع است پس هرگاه

در قصر و اتمام است

۱۰۹

کسی سفر کند از برای صید کردن طو و لعب حکمش در قصر و اتمام چیست **ج**
 اگر بسفر رود از برای این مطلب نماز را تمام کند و بقیه آنکه دور شود از دیوار
 شهر یا قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار و نشود اذان شهر یا قریه را و معتبر در
 صدای مؤذن و چشم نظر کنند و گوش شنوند و بلد متوسط است چنانچه
 معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغاء و هرگاه پندند باد بود
 یا مؤذن یا شنوند نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه
 نحو بود وجه نحو بود و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن چند
 احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا ناخبر کند نماز را ناوارد شود
 بمنزل و معتبر است شرط عزیمت در بلد نوطن و در بلد اقامت اشکال است احوط
 جمع است قبل از خروج از محل بیخص و هرگاه سفر سفر معتبر باشد عقب
 صید لهر رفته باشد باید قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است
 و واجبست قصر بعد از تحقق شرائط گذشته **مس** یا مسافر در چند یا بیشتر است
 ما بین قصر و اتمام **ج** در چهار موضع که یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت
 رسول و یکی مسجد جامع کوفه و یکی خانه حضرت سید الشهداء **مس** لکن افضل
 اتمام است و احتیاط قصر است **مس** حد حائز چند است **ج** قدحای
 درست و واضح نیست احوط آنکه اگر با بقدر متیقن شود و آن عبارت است از
 اطراف خروج مقدس جناب سید الشهداء و اقوی دخول تمام و غیر متدلسر
مس مسافر که در یک بلد یا مثل حله یا بغداد در یک سمتان قصه را فائز کرد
 میتواند بطی که در وسط واقع شده عبور بکند بگریان بکند یا نه **ج** بلی میتوان
 و ضرر با فائز و نه برساند بلی یا بد قصد کند فائز در یک بلد را پس کفایت میکند

در قصر و اتمام است

۱۱۰

قصدا قامه در د و جا که يك بلد گفته نشود مثل بصره بالنسبه بمحضره و مثل مسجد
كوفه بالنسبه بنجفا شرف و بغداد بالنسبه بكاظمين و طهران حضرت سيد العظم
كه بايت در قصدا قامه قرار دهد كه در يك بلد اقامه نماید و قصدا قامه در
مجموع كوفه و نجف مثلاً كه ايت نميكند مسافر بعد از قصدا قامه با در
اتشاء ان از حد ترخص برون رفت و باز كشت نمود بمحل اقامه و قصدا قامه چنان
نکرد حكش چيست **ج** احتياط جمع است اگر چه اقوى اتمام است و اگر قصد
اقامه ميسوان كود بان **ج** بلي ميتواند لكن قصدا قامه در ميان خانهاى صحرا
نشينان صحيح نيست مگر با اطمينان بآنكه مدت ده روز در آن زمين هستند و بجا
ديگر كوچ نميكند با آنكه نيست كند كه اگر كوچ نمايند و همانند بعد از نيست اقامه
عدول از آن ضرر ندارد مس هر گاه كسى قصدا قامه كرده در بلدى و بيمكان چها
ركعتى را تمام كرده بعد رايش بر كشت حكش چيست **ج** تا زمانيكه در آن محلت
اتمام نماز معتبر است و همين كه از محل اقامت خارج شود و عازم مسافت باشد
حكش قصر است مس شخص ميتواند در وطن از براى خود قرار دهد بان **ج**
بلي ميتواند مس هر گاه شخص فراموش كند سفر خود را و نماز را تمام كرده چه صو
ت دارد **ج** اگر وقت هست عاده كند و اگر وقت گذشته قضا ندارد و مستحب
موكد است از براى كسيكه نماز را قصر ميكند اينكه بعد از هر فرضيه كه از قصر غاي
سى دفعه بگويد سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و بهر آنكه
اين را غير تيجات تعقيب قرار دهد مس شرائط و جوب روزه چند چيز است **ج**
شش چيز است اول بلوغ و دوم عقل ستم مسافر نبودن بغيريكه در آن قصر باشد
چهارم سلامتى از مرض بلكه جميع مضار يكه بترسد شخص بسبب آنها بر نفس محرمه

جدیده نماید
در احوال اتمام
معتبر است
مس در صحرا
خالی از اقامه
قصدا قامه
ع

در شرائط روزه

یا عرض محرمه با از نفس کشیدن چیزیکه حفظ آن واجب باشد از مشقت شدن
 نتواند تحمل آن شود عاده و مثل آنها پنجم سلامتی از بهوشی که غالب بر حواس
 شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس و شرط در صحت روزه چند
 چیز اول هر چه که شرط در وجوب روزه مکر بلوغ که از طفل بمرجه دختر
 باشد چه پسر و روزه صحیح است لکن واجب نیست در قیام و بستر ایمان و اسلام
 چهارم آنکه از زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل عید فطر و اضحی نباشد
 و زمانیکه کجایش بگناه و بکفر نداشتند در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد
 و همچنین ماه رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر روزه غیر از رمضان
 در رمضان قصد کند با علم باینکه رمضان است از آن محسوب است از رمضان
 پنجم آنکه کسیکه روزه سنت میخواهد بکند قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل
 کفاره آن و بخواند دذمه او نباشد اگر قضا از غیر نباشد و اگر استیجار باشد بلکه
 مطلق تحمل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام و کهنه در روزه مستحب خصوصاً
 از برای زن که رعایت احتیاط شده در آنست و در واجب موثع اذن معتبر
 نیست بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوب در آن و شرط در
 صحت روزه مستحب از فرزند عدم نیمی از پدر و مادر بلکه اذن علی الاطلاق اگر چه
 اقوی صحیح است مطلقاً با عدم نالرا ایشان به فقر اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که
 میخواهد بعمل بیاورد و در جوانی با شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل روزه
 روزه رمضان بلکه هر گاه علی باشد ضرر و نیست در آن تقلید پس اگر سهواً ناکار
 کند و اخذ مسائل روزه نکند و تروک در روزه را نداند و یا اخذ نماید از کسی که
 نباید اعتماد بدان نماید مجرم است اما آنکه بخواند کفر کفایت در امثال روزه نمیکند

در احکام روزه است

۱۱۳

مکرم است که نماز را از چیزها شبکه بدانند اجمالا که شامل نروکت و همچنین است حکم
در غیر روزه از سایر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه باید است
نمودا مسالت نموده باشد و جوب قضا بران معلوم نیست هشتم نیت قربت
پس صحیح نیست بدو چیزی از شرائط مزبوره و صحیح است روزه از متحاضه اگر چه
هست بر او از غلغلهای شب و روزه بجهت نماز بعلی باورد و احوط آنست که ترک
نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و بخوان هر چند صحت روزه
موقوف بر غیر غسل نداده و اما آنچه موقوف صحت روزه بران از غسل ظاهر آنست که
از غسلها روزات و همچنین غسل شب گذشته علی الاحوط اگر پیش از فجر بعل
نباورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیت در صحت روزه و اما غسل شب اینست
مدخلیت در صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط مراعات آنست نیز و همچنین
هرگاه بعد از نماز صبح با بعد از نماز ظهر و عصر خون ببیند شرط نیست در صحت
روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دویم مبطل روزه نیست
هر چند تا بابت ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او
باطل و شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر اگر چه احوط تقدیم
غسل است بر فجر و اعاده است بعد از فجر اگر چه قصد نافله بان غسل هم نداشته
باشد و فرقی نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و اما وضو در
استحاضه قبله شرط نیست پس روزه از عرض صحیح است بان اگر وضو
شود صحیح نیست و معتبر است در ضرر رساندن علم باطن بلکه احتمال مساوی که
موجب خوف باشد کفایت میکند اگر چه در صورت احتمال جمع میان صوم و قضا
احوط و کافیت در حصول ظن اماره یا تحریر یا قول کسی که مفید ظن باشد چند

در مسائل روزه است

۱۱۳

کافر باشد مسافر روزه واجب در سفر صحیح است بانه حج
 نیست مگر روزه سه روز بدل هک و همچون روز بدل بدنه از برای کسی که بر
 رفتن باشد از عرفات قبل از غروب با ثواب عذاب روزه که نکرده باشد
 گرفتن از آمدن سفر و حضر هر دو با سفر تنها صحیح است بانه حج صحیح است
 روزه مند و بد در سفر جائز است بانه حج جائز است سه روز از برای خات
 در مدینه مشرفه و در غیر آن قوی بطلافت و احوط ایضا است بر جاعل مس
 صاحب عذاب مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند جائز است از ایشان
 بانه حج مجزی نیست و واجب قضاء بر ایشان مگر مسافر بیک جاهل بحکم باشد
 پس مجزی است روزه آن بخلاف ناسی و اگر میزدگر شود جاهل با ناسی در آن روز
 بمثله واجب افطار نمودن و جاهل در حکم عالم اگر عالم باشد بحکم اجماع
 مس حائض و نساء هرگاه حاصل شود غذا ایشان در چیزی از روز باشد
 افطار کند بانه حج بی افطار کند هر چند قبل از غروب باشد یا منقطع
 شود لمخبر بعد از طلوع فجر مس هرگاه طفل در آستانه روز بالغ شود و کافر مسلم
 شود تمام کردن روزه بر ایشان واجب است بانه حج اعطاء طفل پس اگر قصد
 کرده باشد و بعد بالغ شود وجوب تمام بر او بعد نیست و همچنین اگر قصد
 روزه نکرده باشد و بالغ شود قبل از ظهر و مفطری بعل بناورده باشد پس
 وجوب صوم و تجدید نیست بر او بعد نیست و همچنین است کافر اگر پیش از ظهر مسلم
 شود و افطار ننموده باشد بخلاف دیوانه و بهوش اگر زائل شود دیوانگی و بهوش
 از ایشان در آستانه روز مس هرگاه مسافر پیش از ظهر حاضر شود و مریض باشد
 بر شود روزه گرفتن بر ایشان واجب است بانه حج اگر افطار نموده باشد پیش از آن

در مسائل روزنه است

۱۱۴

واجب نیست برایشان روزه و اگر افطار نکرده باشند واجب برایشان تمام کردن روزه و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنا روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال بوده باشد چه بعد از زوال و اما مسافر پس اگر خواجه شود پیش از ظهر واجبست افطار نماید چه در شب نیست سفر نموده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را و بهیض آنکه سفر نماید پیش از ظهر مگر در صورتیکه نیست سفر در شب نموده باشد پس اگر مرد پیر و زن پیر عاجز شوند از روزه گرفتن چه معذور باشد برایشان چه معسر افطار نمایند **ج** بلی افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه صاحب درد است که سیراب نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز و لکن واجب بر هر يك از اینها در صورت مشقت بودن روزه برایشان بلکه در صورت تعدیل نیز علی الاحوط نصف نمون از هر روز یکم از طعام و شرط نیست علاوه بر این در اخیر بایست از بر علی الاحوط و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن پیر چه اسان شود روزه گرفتن برایشان فیما بعد یا نه و احوط قضاء است در صورت ثاقل و اما صاحب ناخوشی عطش پس اگر بمر از مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان و رمضان آیند واجبست بر او قضا و واجب نیست اگر بمر حاصل نشود و جائز است آب را سهی بخورد پس اگر زن حامله که وضع حمل او نزد بماند باشد بترسد بر خود یا طفل در شکم یا بر هر دو چه از تشنگی باشد چه از گرمی تنگی بکلیش چیست **ج** واجبست افطار نماید و همچنین زنیکه شیر میدهد طفل را و که باشد شیر او و بترسد بر ضرر و سهیل بر طفل بسبب روزه گرفتن و فرقی نیست در میان آنکه بترسد بر گرمی یا تشنگی

در روزه است

۱۱۵

طفل با ضرر هر يك و نصف نما بد زن از مال خود در عوض هر روز يك
 از طعام و قضا کند بعد از ذوال عذس در مرضه میان مادر و مسأله
 و تبرقه در تعلق صدقه فرقه هست بانه **ج** فرقیست و همچنین فرقیست
 در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده **مس** هرگاه که
 باشد بدل از برای مرضه یا رفع ضرر از طفل روزه را میتوانند بخورد بانه
ج نمیشوند **مس** اگر جماعت مذکوره که باید افطار نمایند روزه را بپزند
 روزه ایشان باطلست بانه **ج** باطلست و مسقط قضایست در جاهای که
 قضا داشته باشد **مس** زمان امساك نمودن در بوم روزه از چه وقت **ج**
 اقلان وقت طلوع فجر دویم است که صبح صادق میگویند و باید ترك نماز
 انوقت نمود چرا که خواهد آمد مگر جماعت که باید ترك کند از پیش از صبح و
 در حکم جماعت است استسقاء و اخروقتان بر طرفش حرمه مشرق است و آنست
 راس گذشتن آن بنا بر احوط **مس** در نیت روزه کفایت میکند قصد نمودن
 قریباً الى الله بانه **ج** بلی کفایت میکند ولی باید تعین آن نماید هرگاه متعین
 نباشد **مس** قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن با اخطار ضرر و رخصت بانه
ج ضرورت نیست **مس** در نیت قصد قربت کردن بی قصد وجوب تعین
 کفایت بانه **ج** بلی کفایت میکند که ماه رمضان است و اگر نماند و روزه
 بگذرد نیست غیر رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان بود پس اگر روزه
 از غیر نبوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و الا حلی ناقص است لکن
 در استیجار بلکه نذرو علهای قوی لزوم تعین است و همچنین کفایت و نذر ^{مطلق}
 و روزه مند و بی محتاج است تعین **مس** وقت نیت در روزه چه زمان است

در مسائل روزه است

۱۱۶

ج وقتان در شب هر چند در جزای آن باشد و کفایت میکند هرگاه در
اول طلوع صبح صادق داعی بر امساك مخصوص در زمان مخصوص با و باشد
و قصد منافی آن نداشته باشد پس اگر کسی ترك نماید عذابت را نادان اهل صبح
شود روزه او صحیح است بانه ج صحیح نیست و قضا بر او واجب نه كفاره پس
هرگاه بعد از روزه نیت منافی از ابل آورد پیش از صبح نیت باطل میشود بانه
ج باطل نمیشود و تجدید نیت روز ضرور نیست هر چند آن فعل جامع باشد
و اینها که ذکر شد در روز واجب معتبر است مثل رمضان و نذر معتبر در
حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه ندانند آن روز در اول ماه رمضان
با آن روز و نیت که نذر معتبر نموده است با فراموش نموده باشد نیت را پس
نیت با قبل تا بظهر واجب بر کسی که علم به رساند بوجوب روزه آن روز باطل
آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و گرنه روزه او باطل است و اما غیر روزه
معتبر واجب از قضا روزه ماه رمضان و نذر مطلق جائز است نیت در آن تا
بزوال در وقتیکه منافی بعمل نباشد و روزه او صحیح است و بظهر شد فوت
میشود وقتان و اما در مند و پس جائز است نیت نمودن تا پیش از غروب
افتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد پس در اول ماه رمضان نیت
روزه گرفتن تمام ماه را نماید جائز است بانه ج بلی جائز است و احتیاطاً تجدید
نیت در هر شب ترك نشود پس هرگاه مشبه شویم آخر شعبان با اول رمضان
تکلیف چیست ج قصد قیام روزه نیت آخر شعبان با نیت روزه واجب غریز
رمضان نماید پس اگر در آن روز معلوم شد که از رمضان محسوب از آن میشود
و اگر پیش از زوال معلوم شد تجدید نیت از رمضان نماید پس مبطلات روزه

در مبطلات روزه

چند چیز است **ج** ده چیز است اول و روزه خوردن و آشامیدن که هر يك مفد روزه است غذا نرسهوا و موجب قضا و كفاره است مطلقا چه معاد باشد ما كول مثل اب و نان چه غير معاد باشد مثل خالك و فشرده درخت و سنك روزه چه خوردن و آشامیدن آنها منعارف باشد و چه غير منعارف خورد ما كول و مشروب منعارف باشد مثل فرو بردن بقره غذا كه در بدن نماند همانند كره ان مبطل است نه روزه و اولی سهوا باطل نميكند هر چند مقصر باشد در خلال كرم و احوط خلال كردن هرگاه خلال نكرده باشد چنانچه احوط قضا كردن هرگاه خلال نكرده باشد و احوط نكشیدن فضلات از سربوی حلق غذا و هرگاه بفضای دهان ابد ماغ یا خلط سپهر را بیاورد و فرو برد باطل نمیکند انكشركدن و طعام جویدن بجهت طفل یا مرغ و بخوان و چشیدن نمك طعام و نحو ان چه صورت دارد **ج** سبب بطلان روزه نمیشود ماداميكه غذا چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترك امور مذكوره است بدو ضرورت و حاجت و اگر بدو اخبار حلق و فرو رفتن چیزی را بنوع وضع باعث بطلان روزه نمیشود پس مضمضه كردن از برای روزه دار هر چند از برای غیر وضو باشد جائز است بانرا **ج** بلی جائز است اگر چه بجهت خنك شدن باشد و افضل ترك در غرض وضو مستحبست كه بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهان را بپنداند و جائز است مسواك ختمه بچوب تركه است مطلقا و لكن اگر مسواك نمود مسواك را بیرون نهد ماداميكه مسواك نميكند و اگر بیرون آورد اب انرا فرو نبرد یعنی اگر بد هانش دوباره داخل كرد نكارد ان اب داخل حلق شود و همچنین جائز است دوا داخل در حلق نمودن تا آنكه بخوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جرح و زخم

در مبطلات روزه

۱۱۸

بخوبه بخوف برسد مس چیزی از دوا در دماغ کردن بخوبه و اگر در حلق
 بشود و داخل در جوف نشود جائز است **ب** اگر حوط بلکه اقوی اجتناب
 اگر صلا اکل یا شرب نماید و جائز است سره و دوا پنجم کشیدن و بکوش دوا
 ستم جماع کردن و ان مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است
 مطلقا چه در قبل و چه در در بر وجه در فاعل و چه در مفعول هر چند مرده باشد
 چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین است در فرج حیوانات علی الاحوط
 و اگر محتمل شود در روز روزه مفسد روزه نیست چنانچه کذب بر خدا و رسول
 و ائمه علیهم السلام است و در کذب بر سایر انبیا و اوصیاء و صدیقین طاهره اشک
 اقوی علی الحاق و لکن در وقتی مبطل است که بدانند کذب و نسبت نژاد دهد
 یکی از ایشان و اگر شک داشته باشد خالی از اشکال نیست پنجم اتماس در
 است و ان علی الاحوط مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است عمدتاً نه سهوا
 ششم رساندن غبار بخلق علی الاحوط و حدان خرج خلاء فطره دار است و
 موجب قضا و کفاره است علی الاحوط چه غبار حلال باشد چه حرام مثل خاک
 و غیر آن هرگاه خود باعث شود عمدتاً نه غفله به قهری کردن و ان موجب
 قضا است اگر بعد و اخبار واقع شود و اگر بی اخبار فی کند بر او چیزی نیست
 و هرگاه غذا یا آب بیرون آید بخلق و بر گردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیفتد
 باید انرا بریزد و اگر عمدتاً فرود برد قضا و کفاره واجب هشتم استمنا یعنی طلب
 اخراج منی از خود نمود به هر قسمی که باشد بغیر جماع و واجب بشود بان قضا و
 کفاره نهم حقنه کردن بما بع است بدو ضرورت و ان مفسد روزه و موجب
 قضا و کفاره است دهم مکروه است بلکه احوط ترک آن است بقاء بر خنابت عمدتاً

در مبطلات مفطر از فتنه

۱۱۹

ناطلوع فجر چه جنب باشد یا حلام بهر سبب باشد یا بسبب بکر و ان حرام و مفطر
روزه و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزی شهر رمضان و قضاء آن
ثابت و در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب لحوط عدم بقاء بر جنبانیت
و مثل بقاء بر جنبانیت بقاء بر حیض و نفاس و مثل بقاء بر جنبانیت نیز خوابیدن
جنب بقصد غسل نکردن یا با نرد دران یا خوابیدن آن بعد از خواب بکر پیش از آن
جنب شد باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد و بخواب رود تا صبح
کفاره بر او واجب نیست لکن قضا بر او لازم و این خواب و خواب سابق بر آن
هیچکدام حرام نیست و لکن احوط ترک خواب دوم است و اگر دفعه سیم بخوابد
قضا بر او لازم هر چند عازم بر غسل باشد و کفاره احوط است مفطر است که
حرام نیست از نکاب آنها و لکن موجب قضا میشود چند چیز است **ح** سحر است
اول افطار کردن پیش از تفحص از صبح است یا ندرت بران اگر بعد معلوم شود
که صبح بوده است و احوط در صورت عدم نیز قضاء است در غیر اعتماد نمودن
بر قول کسی که خبر دهد شب و بان مطئن شود و مظنه بقول او بهر سبب از
مفطر بطل آورد بعد معلوم شود که صبح طالع بوده است اگر کسی خبر دهد که
صبح است و او کان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است **ص** روزه واجب معین بالذات با افطار کردن
چه صورت دارد **ح** حرام افطار کردن آنها بلکه در بعضی از آنها کفاره
واجب میشود مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و جائز است افطار نمودن
روژه غیر معین را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن و لکن
در قضای شهر رمضان بعد از زوال حرام است بلکه کفاره لازم میشود علی الاطلاق

در کفاره روزه است

۱۳۰

اما نذر مطلق و مندوب جائز است چه بعد از زوال چه پیش از آن **مسئله**
 علامات دخول ماه رمضان را بیان فرمائید **جواب** علامات آن چهار چیز است
 اول دیدن هلال هر چند دیگری ندید باشد در قمر گذشتن سی روز از هلال
 شهر شعبان و همچنین هلال ماه شوال معلوم بشود بگذشتن سی روز از هلال
 رمضان سیم شهادت عدلین است مطلقاً اگر موافق باشند در شهادت درو
 هلال و شهادت بدهند بید چهار شهر شبا ع است باینکه جمعی بگویند که ماه را
 دهم و ثابت بشود بان هلال با حصول علم من بر حائض و نفاء و قضاء
 ماه رمضان واجب است **رج** بی واجب و همچنین بر کسی که خواب رفته باشد
 تمام روز را و نیت نکرده باشد یا آنکه روز را فراموش کرده باشد و کسی که
 فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر او چند روز یا تمام ماه واجب
 بر او قضاء و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه شب شب روزه است
 واجب بر او قضاء علی الاقوی و واجب بر مرتجع می باشد چه فطری و
 مستحب ثنائی دران و ترتیب دران واجب نیست چه از یکسال بگذرد
 یا بیشتر لکن سنت است **مس** کفان افطار کردن صوم رمضان بآنند معتبر را
 بیان فرمائید **ج** کفان افطار کردن صوم شهر رمضان بر سه گونه است
 اول بند ازاد کردن دویم دو ماهی در پی روزه گرفتن سیم شصت مسکن یا
 طعام دادن اگر بجلال افطار کرده باشد و اگر بحرام افطار کرده باشد لعن
 بالله مثل زنا یا شراب خوردن یا مال حرام خوردن هر سه کفان را بدهد یا
 بر احوط و همچنین است کفاره نذر معتبر بنا بر مشهور لکن بودن آن مثل کفاره
 خالی از قوه نیست و آن بند ازاد کردن نیست یا طعام دادن ده مسکن یا لباس

در احکام فطره است

۱۲۱

دادن آنها و بر تقدیر عدم تمکن سه روز و روزه گرفتن است **مس** در بوم صوم
 رمضان اگر مردی زن خود را گواه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند مکشور
ج در این صورت واجب بر زوج دو کفاره بدهد و اما اگر زن طاعت
 مرد را نموده باشد واجب بر هر یک یک کفاره و اگر زن در اثناء واضح شود
 یک کفاره بر مرد واجب و یک کفاره بر زن اگر چه احوط دو کفاره است بر مرد
مس اگر کسی در روز رمضان افطار کند و از حلال بداند مرتد است یا نه
ج بلی مرتد است **مس** شرائط وجوب فطره را بیان فرمائید **ج** شرائط آن
 چند چیز است اول بلوغ در وقت عقل پس واجب نیست بر دیوانه چنانچه در صغیر
 گذشت و در حکم جنون است اغما یعنی بهوشی و در آن نیز لازم نیست مستمر حریست
 یعنی ازادی پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه جزئی از آن آزاد شده باشد پس چنانچه
 آن جزو آن لازمست چهارم غنی بود پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد از فقری
 کسی است که نتواند زکوة فطره و غیر آنرا بکشد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است
 بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه همین مضمون اخبار وارد شده لکن احوط
 از برای فقیر که زیاده بر قوت خود بقدر فطره مالک اخراج است و مشهور اینست که
 مستحب است از برای فقیر بیکه صاحب عیال باشد یک فطره بعیال خود دست بدست
 بکند و در اخراج کند **مس** واجب شد فطره از چه وقت پیش از غروب
 شب عید است یا بعد از غروب **ج** واجب میشود فطره در حین غروب یا قبل از آن
 مغرب علی الاحوط **مس** هرگاه پیش از غروب یا قبل از شب عید کافری اسلام اختیار
 کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال بیابد یا فقیری غنی شود یا مملوکی مالک شود
 یا مولودی متولد شود فطره دادن ایشان واجب است **ج** واجب است لکن اگر

در احکام فطره است

۱۲۲

بعد از غروب یا سبب مذکور وجود یافتن ایشان فطره لازم نیست لکن
 مستحبست در صورتیکه قبل از ذوال روز عید وجود یافت فطره را بدهد بنا بر
 روایتی که وارد شده است بر مکلف که فطره واجب شد بر خودش نه نفس فطره
 میبرد یا در عیال او هم میباید **ج** واجبست از خودش و هر که عیال او باشد
 باخبار او و نه با گواه چه واجبست لفقہ او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ
 بنده باشد یا ازاد مسلمان باشد یا کافر همچنین میهمان و کفایت میکند حصول
 آن در جزئی از آخر ماه رمضان چنانچه که هلال شوال هم ظاهر شود و صدقه
 میهمان بر او بکند عفا هر چند غذای او را نخورده باشد و احاطت که میهمان
 نیز بدهد و این احاطت در صورتیکه صدقه عیال بر او نکند ترک نشود پس فطره
 از چه جنس باید باشد **ج** جنس فطره مختص است در قوت غالب انسان از کندم
 و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل خرما و مویز و قوت
 غالب بلد است و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند به همین ترتیب و مرغان نیز
 و احوط انصاف بر غلات است پس جدا کردن فطره در شب عید است یا
 روز عید **ج** روز عید است و افضل و احوط پس انداختن زکوة تا پیش از
 نماز عید و جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر آن
 آخر وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدو جدا نمودن احوط آنست که بدهد
 بقصد قریبه و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا است و اگر باید بقضای داد قضا و
 اگر نه نقد باشد پس اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید یا اینکه جدا کند از مال خود
 که بعد بدهد چه صورت دارد **ج** جایز است و لکن واجبست رساندن آن از باب آن
 آن چه وقت زکوة بگذرد چه نکند و اگر ممکن نباشد رساندن بفقیر بسبب عذر

در زکوة مال است

۱۳۳

با منظر فقیر باشد تا خیر ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است
 بنا بر مشهور و احوط آنست که انرا در غیر مصرف فقر صرف ننماید بلکه این احتیاط را
 نمود و جائز نیست که به غیر فقیری که از زکوة بکفر بدهد علی الاحوط و جائز است که
 بیکي انقدر بدهد که غنی شود و اولی آنست که اگر افاضه فقر باشد باشد ایشان بدهد
 و همسایه را مقدم بدارد بر غیر افاضه و اهل علم و فضل را بعد از ایشان پس اینست که
 میخواهد بکونی بدهد هرگاه قیمت انرا بدهد جائز است بانه **ج** بل جائز است و
 بهر آنست که قیمت انرا از فطره بدهد اگر چه پول شاهم میتوان داد پس در قیمت
 جنس زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبر است با وقت واجب است **ج** وقت بیرون
 کردن زکوة معتبر است و واجب دادن بقیمت و لا یتبکه زکوة میدهدند و لا
 که وطن او است پس قدر زکوة فطره چه قدر است **ج** از برای هر نفر یک
 صاع از جمیع اجناس و مقدار صاع شصت و چهارده مثقال و ربع مثقال
 صبر نیست و ان بکس بوزن تبریز است الا بیت و پنج مثقال صبر و ربع ان پس هر
 شخص در ولا یت بکری باشد و عیالش بولا یت دیگر قیمت زکوة فطره عیالش را بعباد
 انولا یتی است که عیالش در انجا است با انولا یتیکه خودش میباشد **ج** انولا یتیکه
 خودش میباشد لکن اگر وکیل تعیین کرده باشد که در ولا یتیکه عیالش هست انرا
 فطره او را نماید انجا بدهد **ج** است پس شرایط زکوة مال را بیان فرمائید **ج**
 پنج چیز در وجوب زکوة مال شرط است اول مالک بودن نصاب و دوم بر بلوغ سمر
 عقل چهارم حر باشد بندگان پنجم ممکن بودن تصرف در ان پس واجب نمیشود
 در مالیکه مشرک باشد مابین دو نفر یا بیشتر در صورتیکه سهم هر کدام کمتر از نصاب
 باشد پس اگر شک بکند در بودن ان مال بقدر نصاب شخص واجب است **ج**

در زکوة مال است

۱۲۳

احوط است مس بر روی مجنون و ولی طفل واجب است که زکوة را از مال آنها ببرد
 کند بانرج واجب نیست لکن در مال تجارت طفل و مجنون سنت است اخراج کند
 زکوة را چنانچه در غلات طفل نیز سنت است اگر شک کند در بلوغ یا عقل
 صاحب مال حکمش چیست در این صورت محکوم بعدم بلوغ و عقل است مگر
 در صورت ثبوت عقل پیش از آن مس هرگاه برین قائل شویم بمالکشد و او
 زکوة بپردازد واجب نیست مس هرگاه بعد نصفش ازاد باشد
 و نصفی نباشد بقدر نصف ازادش زکوة واجب بانرج علی واجب است
 هرگاه مالک متمکن از تصرف نمود مال نباشد دو تمام سال در انچهها بشک گذشت
 سال در آنها معبر است اخراج زکوة نمودن از آنها واجب بانرج واجب نیست
 مس هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در انچهها بشک سال در آنها معبر نیست
 متمکن از تصرف نباشد زکوة واجب بانرج واجب نیست مس هرگاه ظهور
 صلاح در دست غاصب بشود بر مالک زکوة واجب بانرج واجب نیست
 لکن بهتر ترک نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف در آن
 مس واجب نبودن زکوة بر مالک غیر متمکن از تصرف در این امور مذکور
 در چه وقت است در وقتی است که بهولت نتواند تصرف نماید هر چند
 بصرف بعض از مال باشد علی الاحوط خصوصاً در صورتیکه مصرف بجهت
 تخلص بپا باشد و الا زکوة احوط بشرط آنکه انچه باقی ماند بقدر نصاب باشد
 مس هرگاه قادر بر بیع ان مال است لکن متمکن از تصرف در عین ان مال نیست بر چنین
 شخص زکوة واجب بانرج واجب است زکوة احوط است زکوة در مال
 وقف واجب بانرج واجب نیست چه وقف عام باشد چه وقف خاص و همچنین

در زکوة است

۱۲۵

در تمام وقف عام اما وقف خاص پس واجب است زکوة در تمام آن پس در مالیکه
که شد چه حیوان و چه غیر حیوان زکوة واجب است بآن **ج** واجب نیست
مالیکه بقرض داده باشد هرگاه تاخیر از جانب گیرنده باشد بقرض دهند
زکوة آن واجب است بآن **ج** واجب نیست پس هرگاه تاخیر از جانب قرض
دهند باشد و قصد افرار از زکوة باشد در این صورت زکوة بر این شخص
واجب است بآن **ج** واجب نیست پس زکوة قرض بقرض گیرنده است بآن
قرض دهند **ج** بقرض گیرنده میباشد نه قرض دهند مگر آنکه تبرعا
بدهد و از قبل قرض گیرنده و بهر اعتبار اذن و است پس زکوة از کافر
ساقط میشود بعد از اسلام بآن **ج** ساقط میشود از او هر چند عین زکوة
موجود باشد پس زکوة در چند چیز واجب است **ج** بر نه چیز اول طلا و نقره
نقره سیم کو سفند چهارم شتر پنجم گاو و شتر کندم و هفتم جو هشتم بره
نهم خرما و شرط در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب
و نیز شرط در پنجای اول گذشتن سال و تحقق میشود بدخول ماه ذی الحجه
پس بدو خشت ماه دوازدهم واجب شد زکوة مستقر است یا متزلزل **ج**
احوط حکم با استقرار و عدم تزلزل و ماه دوازدهم از سال اول محسوب
نیز از سال دهم پس در طلا و نقره شوط و جوب زکوة چهار چیز است **ج**
شرط در اینها آنکه مسکون بیک معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه
قدیمه باشد یا جدید و این در معامله باشد یا نه صاف باشد یا خلیط بشرط
آنکه صافی آن بعد از نصاب باشد پس شرط وجوب زکوة گاو و کوسفند
و شتر چهار چیز است **ج** شرط در اینها آنکه در تمام سال چریده باشند

در زکوة است

۱۲۶

در علف صحرائه معلوفه **س** مدار در چریدن با معلوفه بودن اینها چنانست
ج مدار بر صد اسم است عرفا با بنوعی که در عرفا ترا چریدن با معلوفه ^{بشد}
س اگر در بکاه باد و ماه با سه ماه بیشتر بیرون نروند بصحرای مثل اکثر کوفه
 عراق و خراسان و ازرباجان ابا از سائمه بودن بیرون میرود بانه **ج** بی
 بیرون میرود **س** معلوفه بودن بچه محقق میشود **ج** بخوردن چیز بکه
 مملو نك باشد چه ملك مالك باشد یا غیره ملك چه باذن هر يك باشد یا نه ^{لك} غیره
 عوض بخواهد بانه **س** اولاد کا و شتر و کوفه در حکم مادرانها است ^{بانه}
ج اما اولاد سائمه حکم مادرانها است و اما اولاد معلوفه پس احوط بلکه
 اقوی عدم اعتبار سوم است در آنها مادامیکه شتر خوانند و علف خوار نشده اند
س ابتدا سال اولاد از چه وقتست **ج** از حين زائیدن آنها است ^س
 شرط در شتر و گا و که کار کن نباشند بانه **ج** بی شرط هر چند سائمه باشد
 و فرقی در کار کردن نیست میان زراعت و آب کشی و سواری و اسباب کردن
 و نه میان آنکه ملك آنها را بکار واداشته باشد یا غیر باذن ملك و مدار بر صدق
 عرفت در تمام سال که کار کن نامند آنها را **س** وجوب زکوة بر جو و گندم
 و مویز و خرما را بیان فرماید **ج** شرط در آنها آنکه ملك آنها را پیش از
 وقت وجوب ملك شده باشد چه بزراعت یا غیره یعنی گشتن یا مسافات وجه
 بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو اینها پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة
 بر نفلت **س** وجوب زکوة در غلات بعد از وضع خراج سلطان و اخراجات
 زراعت بانه **ج** بی بعد از وضع خراج سلطانت اگر سلطان مخالف باشد
 و خراج اراضی خواصه باشد و بعد از وضع اخراجات زراعت چه اخراجات

در احکام نصاب است

۱۳۷

پیش از تعلق وجوب باشد و چه بعد از آن بلکه وضع خراج سلطان غیر مخالف
 نیز بعد نیست و از اخراجات زراعت تخم و اجرت زمین کنت و نهج و بنیدن
 و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت و آنچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدا عمل
 تا بتصفیه دانه و خشکیدن آنکور و طب و احوط عدم اخراج خراج سلطان
 غیر مخالف است اگر چه اقوی اخراج است اگر عین غله گرفته شود و همچنین اگر از
 خراج گرفته شود و زراعت کردن موقوف بر آن باشد و اعتبار بشود نصاب
 پیش از اخراج مؤثر و بعد از تعلق وجوب احاطا و احوط از آن اعتبار است
 پیش از اخراج جمیع مؤثر ختم مؤثر قبل از تعلق وجوب پس وضع اخراجات
 از اجناس زکوی درجه تعلق وجوب است درجه نصاب اخراج زکوة درجه
 تعلق وجوب است درجه نصاب اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف شود باید
 اعتبار بحال اول باشد پس حد نصاب غلات را بیان فرمائید **در نصاب**
 غلات منحصرا یکی است و پیش از رسیدن آن هر چند قلیل باشد چربی واجب نیست
 چنانچه آنچه زائد بر نصاب باشد واجب است زکوة دادن هر چند قلیل باشد و نصاب
 پیچ و سوات و هر سقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مثقال و هر مدی
 دو درطل و ربع عراقیست و آن صد و سی و درهم است و هر درهمی نصف مثقال
 شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع عثمانی و مثقال شرعی و ربع شقال
 صیرفی و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث شریعت پس نصاب بیصد صاع است
 و هر صاعی هزار و صد و هفتاد و درهم است و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعی
 و ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار هزار و
 دوست و هفتاد و پنج مثقال صیرفی باشد و آن بن شاه جدید متداول در اصفهان

در احکام زکوات

۱۳۸

که شانه غبای باشد صد و چهل و سه من و سه چارک و پنجاه و بیست و پنج
و پنجاه نارد و نارد و نیم و پنجاه مثقال مس مقدار یک اخراج نماید چه قدر است
ج در غلات بعد از رسیدن بصاب کرد در آب خوردن زراعت موقوف
بر خر و مانند آن باشد مثل زراعت که باب بارش عمل میابد با باب نه که در
بنشیند مقدار عشر است مس اگر در آب خوردن احتیاج بخر و مانند آن باشد
مثل زراعت که باب چاه بعل میابد با باب نه که در خر کشته چه قدر است
ج نصف عشر میابد در مس هرگاه زراعت که در بعض اوقات آب زهر خورده
و در بعض اوقات آب چاه و مانند آن آب خورد حد زکوة آن چه قدر است
اگر هر یک مایه خورده باشد از نصف آن عشر میابد و از نصف دیگر نصف
عشر بیرون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر باشد بخوبی که در عرف صد کند که از هر
آب خورده با از چاه حکم تابع آنست مس تعلق وجوب زکوة در چه وقت است
در کدوم وجوه اسم است و ظاهر حصول آنست یعنی دانند و در مویر خورده
شدند و در خر ما بر شدند لکن تغیر بصاب را بالنسبه بحال مویر شدن
خواستند ملاحظه میکنند پس اگر بقدر باشد که بعد از مویر و خر باشد بقدر
نصاب باشد زکوة واجب و الا فلا مس اگر ناخبر پیدا کند کسی دادن زکوة را
در کدوم وجوه پاکی شد و در انکور و طب از مویر و خر ما شد بعد چه صورت
دارد **ج** بعد از رضامنت و تاخیر تا بنصفه دانند و خشکی و خر ما و مویر چنانچه
بدو ضمانت مس زکوة تعلق بعین مال زکوی میگردانند **ج** بلی تعلق بعین
میگردانند در مال تجارت باشد و جائز نیست نصف در عین نکوی پیش از ضمانت
مس هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالک آن فوت شد چه باید کرد **ج** باید

در احکام زکوة

۱۲۹

بهرن شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترک باشد حق زکوة مقدس
 بر دین مس برون کردن زکوة از قیمت جائز است **بهر** چنانچه از مس
 در طلا و نقره از برای هر یک چند نصاب است **ج** از برای هر یک دو نصاب
 نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست و نصاب دوم طلا ستره مثقال و در نصاب
 اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در نصاب دوم عشر مثقال ^{بهر}
 و نصاب اول نقره دویست درهم است و آن صد و پنجاه مثقال صیرفیست و نصاب دوم
 نقره چهل درهم است و آن بیست و یک مثقال صیرفیست و آن معجز است بعد از نصاب
 اول تا بهر جا که برسد و همچنین است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید پانزده
 و دو مثقال صیرفی و پنجاه ثمن آن و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر
 و ضابطه کلیه از برای اخراج زکوة طلا و نقره آنکه چهل مثقال اخراج شود
 بعد از رسیدن نصاب و لکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیل زیاده داده شود
 و اما در مکه مال نصاب اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد
 و از تمام نکرده باشد چیزی در آن نباشد و در حکم طلا و نقره است در نصاب
 و در قدریکه باید اخراج شود مال تجارت و منافع مستغلات ^{مس} و در شرعی نصاب
ج دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک کوفتند
 باید بدهد یا بنمونه تا به پنج رسیده زکوة ندارد و همچنین که به پنج رسید یک کوفتند
 باید بدهد و آن نصاب اول است نصاب دوم ده شتر است که دو کوفتند باید
 بدهد نصاب سوم پانزده شتر است سه کوفتند باید بدهد نصاب چهارم بیست
 شتر است چهار کوفتند باید بدهد نصاب پنجم بیست و پنج شتر است پنج کوفتند باید بدهد
 و در این میان که از پنج کمتر است چیزی نباید بدهد نصاب ششم بیست و شش

شتر است

در احکام زکوة

۱۳۰

شرایست و در آن واجبست که داده شود بک شربکه داخل در سال دوم شد با
نصاب هفتم می و شش شرایست و در آن واجبست که داده شود بک شربکه داخل
در سال سیم شد باشد نصاب هفتم چهل و شش شرایست و در آن واجبست شرب
داده شود که داخل در سال چهارم شد باشد نصاب هفتم شصت و یک شرایست
و در آن واجبست شرب داده شود که چهار سال را تمام کرده و داخل در پنج شده
باشد نصاب هفتم هفتاد و شش شرایست و در آن دو شرب باید داده شود که هر یک
داخل در سال سیم شد باشد نصاب هفتم نود و یک شرایست و باید در آن دو شرب
داده شود که داخل در سال چهارم شد باشد نصاب هفتم صد و بیست و یک
شرایست پس در هر پنجاه شرب بک شرب باید داده شود که داخل در سال چهارم شد
باشد و در هر چهل شرب باید داده شود بک شربکه تمام کرده باشد سال دوم را
و داخل در سال سیم شد باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد
در آن زکوة نیست و آنچه گفته شد که از شرب داده شود باید ماده باشد پس در
کاو چند نصاب است **ح** دو نصاب اول سی کا و است در پی هفتم چهل است و بعد از
چهل شرایست در اخبار کردن چهل و سی هرگاه اعتبار ببرد و ممکن باشد مثل صد
بیست و اگر ممکن نباشد معتبر است اعتبار آنچه فراگرفت در آن بیشتر است و در هر سی
کا و یک کا و یکا که بدهد چه زیاده چه ماده و در هر چهل کا و یک کا و ماده بدهد
که داخل در سال سیم شد باشد پس در کوسفند چند نصاب است **ح** پنج نصاب
اول چهل کوسفند است و در آن بک کوسفند باید داد و در پی هفتم صد و بیست و یک
کوسفند است و در آن دو کوسفند باید داد سیم و بیست و یک است و در آن سه
کوسفند باید داد چهارم سصد و بیست است و در آن چهار کوسفند باید داد پنجم

در احکام زکوة

۱۳۱

چهار صد است و در آن و بیشتر از آن هر صد کو سفند يك کو سفند با بپردازد و
 کو سفند بر آ که در مصرف زکوة مبدهندا حوط انسکه اگر بز باشد داخل در سال
 ستم شدن باشد و اگر کو سفند باشد سال را تمام کرده باشد و کو سفند و نیز بهار
 پیر و عیب دارد در زکوة مخیر نیست هر چند سنی که واجبست مخصوص در آن باشد
 مگر آنکه هر با بنظر بق باشند مس مستحقین زکوة چند صنفند **ح** هشت
 صنفند اول در و چهار نفره و مساکن و لی و دوقیم اسو حالا میباشند از اول و ضا
 که بان توان زکوة با ایشان داد انسکه مالک مؤثر سال خود و عبال خود نباشند
 نیز بالفعل و نیز بالقو ستم کسانی که تعیین شدن اند از جانب امام **م** با مجتهد از برای
 گرفتن زکوة و جمع و ضبط نمودن چهارم کفار یک نالیف قلوبا ایشان شده باشد
 از برای جهاد اما در زمان غیبت خلافت پنجم غلامیکه در نزد اقای خود در
 تحت شدت و آزار باشد بلکه مطلقا علی اشکال از مال زکوة میتوان آنها را خرید
 و آزاد کرد با شرائط ششمرادای دین کسیکه عاجز باشد از ادای آن بشرط آنکه
 معصیت نباشد هفتم مطلق خیرات مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنام نهاد
 و غیر اینها هشتم کسانی که مانند اند در راهی خرجی اگر چه در ولایت و بلاد خود
 چیزی دار باشند **س** کسانی که منوجه بیرون کردن زکوة بشوند چند صنفند
 بر چهار صنفند اول از آنها مالک در و چهار وکیل مالک است ستم و صوی الک
 چهارم امام **م** با علمیکه از قبل امام علی علیه السلام با مجتهد عادل اگر مأذون باشد از
 قبل امام **م** با مجتهد در اخراج بلکه سنتست بودن در نزد امام **م** چنانچه سنت
 بودن در نزد مجتهد عادل در زمان غیبت خصوصاً در اموال ظاهره مثل غلات
 و انعام نشتر و شرط در زکوة نیست قربت مثل سایر عبادات و آن داعی است

در احکام زکوة

۱۳۲

نه اخطار ببال مس ابا واجب زکوة را قیمت کردن در میان اصنام مذکور
 بانه **ج** وجوب آن معلوم نیست بلی مراعاة ان احتیاط است و واجب در زکوة
 نقدین بنا بر احوط بلکه غیر آن بنا بر احوط کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا
 نقره باید بیرون رود ندهند و آن شش مثقال صبر نیست و در مثقال و نیم و
 یک شش مثقال در نقره چنانچه گذشت مس اطفال شصت را میتوان زکوة داد
 بانه **ج** بلی میتوان داد هر چند که بدانی پدر آن پسران زند هستند و فاسق میباشد
 مس هاشمی زکوة میتوان بگیرد بانه **ج** شرط کبریه زکوة هاشمی نباشد
 مگر آنکه زکوة دهند هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت او نکند مس زکوة مال را
 در بلد خود دادن بهتر است یا حمل ببلد دیگر نیز میتوان کرد **ج** افضل آنکه
 در بلد خود صورت دهد مگر در صورتیکه در بلد مستحق نباشد در این وقت واجب
 نقل ببلدیکه مستحق در آنست نماید مس در حق نقل کردن اگر تلف شود ضامنست بانه
ج بر نقد میرسد در بلد خود مستحق باشد ضامنست و جائز نیست تاخیر انداختن
 دادن زکوة از وقت وجوب آن مگر در حال انتظار مستحق با غائب بودن مال یا
 عدم تمکن از تصرف مس اگر تاخیر کند در رساندن زکوة را باهل آن با وجوب بود
 مستحقین و در این وقت تلف شود ضامنست بانه **ج** بلی ضامنست اجرت کمال
 و وزن نمودن اجناس زکوی یا که است **ج** با مالک آنکه از مال خود اخراج
 نماید مس جائز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد بانه **ج** بلی
 جائز است اگر چه شوهر یا زبصر یا ویرساند مس خمس بچند چیز تعلق میگیرد
ج بجهت چیز تعلق میگیرد اول مالیکه از کفار حری و در جهاد بدست آید خواه
 عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله منقول باشد یا نه و اینها اوقی است که جنک

در مخزن

در احکام خمس

۱۳۳

بادن امام باشد و اگر بدو اذن امام باشد و ممکن هم باشد اذن از امام مثل
 حال حضور امام و جنگ از برای دعوت باسلام باشد ظاهر آنست که مال مخصوص
 امام است و اموال کفار حربی که بدست یابند با حمله از تصرف ایشان بیرون بیاورند
 و غصبی نباشد از مسلمانان با معاخذ احوط اخراج خمس است در چهار معادن
 ختن نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از کل سرخ و کل سرشور و سنک
 اسبا و اهک و کچ هر چند ظاهر هر دو در حکم معدنست بر آنها لکن از باب
 منافع مکاسب خمس بر آنها تعلق میبرد و شرط بیرون کردن آنچه که خرج
 شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کنند و کداختن و اشغال اینها و غیر
 نیز رسیدن آنها بنصاب و نصابان نصاب اول طلا است در ذلک که بیش از
 باشد بقیه مال که در زمین با وسط دیوار و درخت و شکاف کوه و مانند آن
 پنهان کرده باشند بجهت ذخیره باشد یا بجهت مجرت محافظت باشد در صورتیکه
 صدق کنز کنند عفا خواه نقد باشد یا غیر نقد اگر در دار الحرب باشد باید موات
 دارا اسلام باشد و خزانة که مالک ندارد بوده باشد چه از اسلام دران باشد
 یا نباشد و در جمیع صور واجبست خمس و باقی مال با بند است و اگر در دارالاسلام
 باشد و زمین هم مالک داشته باشد پس اگر مالک زمین غیر باشد و علم دارد
 بر اینکه کسانیکه مالکان زمین بوده اند از ایشان مالک آن نبوده مالک شود
 چهار خمس از او یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان آن بقیه
 رجوع نماید بنزد بکر از مالکین زمین پس اگر ادعای ملک نماید و بدهد بدست
 مطالبه بپدر و مادر چه منعده باشند مدتی چه واحد و اگر انکار نماید بمالک
 سابق رجوع نماید و اگر او ادعای ملک نماید حکم او نیز حکم سابق است و لیکن حکم

در احکام خمسین

۱۳۲

از اشکال نیست و همچنین است حکم در سایر مالکین و شرط است از برای وجوب خمس
در کمتر رسیده بمقدار نصاب و آن پست اشرفیت مثل معدن چغندر هر چیزهاست که
ارز و پاد بفرورفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید بشرط آنکه بمقدار
نصاب باشد و آن یکدینار است و اما آنچه بدو فرو رفتن بیرون بیاورند
داخل در منافع مکاسب است و غیرا که بفرورفتن در آب تحصیل شود حکم
آن حکم چیزهاست که بفرورفتن تحصیل شود و اگر از رو آب گرفته شود خمس
در آن واجب است بدو اعتبار نصاب علی الاحوط پنجم منافع تجارت و زراعت
و صناعت و جمیع انواع اکتساب هر چند که باشد و همه و پوشش کنند یا او ده
و فروختن و سقانی کردن و اجبر شدن بعبادت و تعلیم اطفال و علف صحرا چیدن
و گرانگین و عمل کوهی جمع نمودن و جعله در عملی گرفتن مس بر مال پش
و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع خمس تعلق میگیرد بانرج در هبه و هدیه و آنچه
بجستن و بوصول منتقل شود و در صد که بجزمت بدست آید احتیاط نوزاد شود
و همچنین در برات من لا یجذب و صدقه مند و بر و امان در عوض خلع و خمس و زکوة
خمس لازم نیست مس در محض زیادتی باز بلکه زیادتی در همین بلکه در بیج نیز اگر
حاصل شود بدو قصد اکتساب مثل آنکه املا بکرا خرید و مقصود از زراعت بود
نزد فروش آنها با اصلا منفعت در آنها در نظر نداشت و بهمین حد خمس در آنهاست
بانرج در آنها خمس واجب نیست مس مالیکه بارت بکی منتقل و بدو اطلاع
او زیادتی بهم رسانند یا منفعت بران مشرب شد خمس در آن واجب نیست بانرج واجب
نیست مس هرگاه جنی از اجناس زکو بران خمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال
بر آنها گذشت واجب میشود بران زکوة بانرج بلی واجب میشود شش زمین

مثال صد
کردن
۳

در احکام خمس

۱۳۵

ذراعنی است بلکه مطلق زمین بیاض که ذخی از از مسلمان مجرد و اگر هبه باشد مثل
ان نماید خمس ندارد و خمس بعین تعلق بگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذخی نیست و نه
اجبار و بر مضعت دادن و فرق در اینست در سایر اقسام خمس نیست بلی طاهر است که
مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید هرگاه متعلق خمس نقدین باشد و اخراج
قیمت از نقدین و مثل ان با بعض از انها بشود بمقترا مال حلال است که مخلوط با
حرام شده باشد و معتبر است مجهول بودن قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کثر
از خمس است یا زائد و مالکان و اما اگر مالک و قدان هر دو معلوم باشد
باید رد شود بمالک و اگر مالک نماند و مقدار از ایداند بعد از پاس از مالک
باید نصف نماید و از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر پس اگر
چیزی از معادن تحویل نمود و قصد اکتساب بان نداشت و قیمت آن زیاد شد
در آن زیادتی خمس است یا نه در زیادتی آن خمس نیست پس از منافع تجارت
و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤثر سال باید اخراج کرد یا نه
بلی اخراج نماید و آنچه از خرج سال خود و عیال خود زیاده آمد باشد از آن زیاده
خمس باید داد پس در اخراج مؤثره بانه و موجب حال شخص معتبر است یا نه
بلی معتبر است پس اگر زیاده نماید بر او محسوب میشود اگر بجداسراف برسد و اگر
ثبت بگیرد بر خود انحوط عدم وضع زیاده نیست پس قیمت کنیز و غلام و حیوان
سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و دست خواب و آنچه شخص بان حاجت
داشته باشد از مؤثره سال محسوب است یا نه بلی از مؤثره سال محسوب است و معتبر
در جمیع آنها اینست که لا بق حال شخص باشد و در آخر سال باید خمس آنها و امثال
انها را داد پس هرگاه عین مال خمس بر او تعلق گرفته باشد و اخراج خمس بر

در احکام خمس

۱۳۶

از آن نگرفته باشد و از آن لباس بکشد و بپوشد نماز در آن صحیح است باینج
از عین همان مال لباس بکشد و بپوشد نماز در آن مشکلت مگر آنکه بذکر بکشد یا نه
بمجهد که در این صورت اقوی صحیح صلوات مس صدقات و خیرات و هدايا
و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از ذیارات و بیج مستحب از جمله اخراجات
مؤنه سال است باینج اینها نیز از اخراجات مؤنه سال و در غیر صدقات و
خیرات احوط اعتبار بر این روی و لیاقت بحال شخص است مس تمام نمودن سرمایه
از برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد از جمله مؤنه سال است باینج اتمام
سرمایه از مؤنه حساب کردن اگر منزلت خرج شد بشود خالی از اشکال بلکه
اقوی و احوط حساب نکردن از مؤنه سال مس بخارجی که لازم شود بنذر
و شبران و کفارات از مؤنه سال محسوب است باینج بی از مؤنه سال محو
مس اخراجات بیج واجب داخل در مؤنه سال است باینج اگر در آن سال بهر
داخل در مؤنه سال و اگر بیج جمعی شود آنچه در سال آخر بهر سال نقل کردیم
بان تکمیل استطاعت بشود داخل در مؤنه سال و ادا آمدن در سال که ادا
نمیکند از مؤنه سال اگر چه در آن سال سابق باشد و اگر آن سال معذور باشد از
رفتن بیج محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید عصبانان بر او محسوب مس معبر
در سال در اینجا قهری کامل است باینج بی اعتبار در سال قهری کامل و کفایت
نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معبر است در ابتداء ظهور بیج و معبر
نست در وجوب بیج اینقسم نصاب و نه انقضا سال لکن جائز است تاخیر تا آخر سال بلکه
احوطست بخلاف سایر اقسام که وجوب در آنها فوریت و تاخیر تا آخر سال جائز
مس کفایت قیمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس و نحو آنرا بیان فرمائید

در انکحار خمس

۱۳۷

مقسم میشود خمس بشش قسم سه سهم از امام علی علیه السلام است که در این عصر متعلق
 بحضرت صاحب الامر علیه السلام است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابوالسبل
 سادات و شرط در صحیح خمس پنج بخوبی که در زکوة گذشت از مال التبا و کبل
 باوصی و مکدر آنچه ذی میدهد از مینیکه از مسلم خریب است و باوصی احکام
 بخوبی که در زکوة گذشت و لازمست تعیین اگر منعده باشد در ذمه و خمس از سهم
 امام و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر کسی را تعیین نمی
 و بقبض فقیر یا مجتهد داد جائز نیست عدول از آنچه نیست نموده بود بغیر این
 در اوصاف سادات غیر از امام شرط آنکه اثنی عشری باشند یا نه و عدالت در اینجا
 شرط بان **ج** بلی اثنی عشری بودن ایشان شرط لکن عدالت شرط نیست
 مس در سادات شرط که از اولاد هاشم که جد حضرت رسول باشد باشند
 بان **ج** شرط هر چند از اولاد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب باشند
 و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن مس سادات بدان جانب پدری
 تنها باشند یا از طرف مادر هم میشود **ج** معتبر است که از جانب پدر باشند
 نه از طرف مادر و نه از جانب زن مس ولد ششم را خمس میتوان داد بان **ج**
 بلی میتوان داد مس ولد ششم هر چه که است **ج** کسرا بگویند که حرامزاده
 نباشد مثل آنکه مردی بخال زن خود با زن دیگر مقاربت کرد بعد معلوم شد
 که دیگری بوده است حال از این مقاربت اگر اولادی بهم رسد او و اولادش ^{بند} هر یک
 مس از غیر سهم امامه قسمت کردن واجب بان **ج** واجب نیست لکن
 احوط قسمت کردن است مس بفقراء سادات و ایتام ایشان از مؤثر سال نباید
 دادن جائز است بان **ج** جائز نیست باین سبب از ایشان زائد از حاجت داد

در احکام خمس

۱۳۱

و اما فقراء پس جواز دادن زیاد تر از مؤثر سال اگر دفعه داده شود خاله
 از قوت نیست مثل زکوة لکن احوط ندادن و تکرفن زائد بر مؤثر سال است
 معبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است و شرط است در بتم فقر و در این سبیل
 در بلد که خمس میگرد نه غیران بلد چنانکه در زکوة گذشت **مس** فقره
 در وجوب خمس در میان حال حضور و امام و حال غیبت در میان سهم امام
 و غیر امام بانه **ج** فقره نیست و جائز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بآن
 ان و اما سهم امام اختیاران یا بجهت عادل است **مس** اگر ممکن نباشد رسانیدن
 بجهت عادل و نه حفظ نمودن ان تا اینکه خبری از ایشان برسد تکلیف چیست
ج جائز است که خود با عدول مؤمنین از باب سهم امام بسادات بدهند
مس سبده که خمس را گرفته و مالک شد بغير سبده میتواند بدهد بانه **ج** میتوان
 بدهد و همچنین فقیر بکه زکوة باز در مظالم گرفت و مالک شد بدهد میتواند بدهد
مس سبده میتواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند بانه **ج** تضییع حقوق
 سادات و فقرا با حمله مشکل بلکه اگر حمله هم جائز باشد این عملی و جبر است
 چون سبده قبل از قبض مالک نیست و لا یتبرع سادات هم ندارند
 اگر کسی خمس مال را بر ذمه بگیرد و نصف در ان نماید بذا در بجهت جائز است بانه
ج جائز نیست مگر بذا در بجهت **مس** بفقراء سادات و اینام و ابن السبیل
 از ایشان مایه دادن خمس لازم است بانه **ج** لازم نیست بلکه تمام یکی از
 ایشان میتوان داد در وقت عدم حضور و تحقق کوه علم با اضطرار توزیع احوط
مس هرگاه سهم امام را بدهد بجهت سادات بدهد محبوب شود بانه **ج**
 محبوب نیست بلکه دوباره باید بجهت بدهد یا اذن از او بگیرد بذا در احوط

و لکن در وقت
 حضور مستحق
 م

در احکام خمس است

۱۳۹

مس هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسات فقیر بدهد
بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس بان تعلق گرفت از جانب بشارت
چه صورت دارد **ج** صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشد مس اگر
کسی درختی نشاند برای تجارت یا از برای امر معیشت و هر ساله نموی که میکند
بعد از وضع مؤنه خمس دارد **ج** اگر نشاند باشد برای تجارت بنموان
مثل درخت بید و چنار و امثال آن در نموان بعد از وضع مؤنه خمس واجب
و اگر برای تجارت بثمره است پس اگر اصل آن خمس نداشته باشد با آنکه خمس
انرا داده باشد بنموان خمس تعلق نمیگیرد و همچنین اگر برای معیشت بثمره آن
نشاند باشد مس شخصیکه خمس بر ذمه اش بود و نداد و فقیر شدند بچاکر
بدستش باید با و لاد خود که سب و فقیر باشند میتوانند بدهد **ج** بی
مبواند بدهد و احتیاط است بدان از حاکم شرع مس هرگاه او را بکاسب
طلبی از اشخاص منقرض دارند که بعد از سال وصول بشود خمس را بدهد
حال بدهد باز مان وصول شد **ج** اگر میدانند که طلب وصول بشود غیر
که حال بدهد با هر وقت که وصول بشود خمس را بدهد مس سهم امام را
ببخشد غیر علم که جامع القرائط است مبوان داد **ج** بی مبوان داد بشرط
آنکه کیفیت تصرف او کما و کفما مثل علم باشد مس هرگاه کسی طلبی از سب و
و سب و فقیر باشد جائز است که با زای خمس طلب را بر او حساب کند **ج** بی
جائز است و احوط اینست که انوجه را بجهت خمس با و بدهد و او رد کند در عوض
قرضش و لو بیکار باشد و همچنین است در مظالم حساب کردن با فقیری اگر احتیاط
منزور در آن اشتباه است بلکه ترك نشود مس هرگاه کس با جو یا موی یا خرما

در احکام خمسین

۱۱۴

در فصلش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داد و سالی برای خود قرار داد
 بود بجهت اخراج کردن خمس سال بسر رسد بعد از اخراجات مؤنه از آنها بآ
 آمد خمس دارد بانه **ج** بلی خمس بر زبانی آنها تعلق میگیرد و باید خمس از
 بد همد و همچنین است در کوفت و شتر و گاو و غیره **مس** از ذخیره سال بانه
 که زیاد میباشد مثل برنج و روغن و قند و چاقی و ذغال و تنباکو و همه و نمک
 و غلظل و سایر منعلقات که ذخیره کرده بود خمس دارد بانه **ج** بلی بعد از ذبح
 از مؤنه خمس آنها را باید داد بشرط آنکه از ارباح مکاسب باشد و خمس از پیش
 نداده باشد **مس** در زینت خانه مثل بلور و یاقوت و شبه آنها که از ضرورت
 نیستند در همان سال از ارباح مکاسبش خرید و سال بسر رسد بعد از سال
 خمس بآنها تعلق میگیرد بانه **ج** بلی خمس بآنها تعلق میگیرد و باید خمس آنها را
 اخراج نمود **مس** زینت زنان مثل کوشوار و خنجر و گردن بند و کحل و دست
 بند خمس دارد بانه **ج** خمس ندارد اگر چه از ارباح مکاسبش خرید باشند
 کفن را اگر از ارباح مکاسب خرید باشد و سال بر او گذشت خمس دارد بانه **ج**
 بلی خمس از باید بد همد **مس** هرگاه شخص بنی خودش اسباب خانه مثل ظرف
 بارخت خواب و فرش اضافه گرفت ولی اتفاقاً بجهت بهمان و غیره حاجت بران
 میشود بعد از سال خمس بر آنها تعلق میگیرد بانه **ج** خمس ندارد اگر چه از ارباح
 مکاسبش خرید باشد اگر چه سالی بگذرد بآنها محتاج شود مثل عید و غیره **مس**
 وجوبی غیر از خمس و زکوة و فطره در صدقه دادن از مال هست بانه **ج** غیر از آنها
 واجب نیست مگر بندگان و عیال و یتیم با کفاره که بر کسی واجب میشود در اینها اخترا
 کردن از مال واجب میشود **مس** نصیحت دادن از مال مطلقاً چه صورت داد

در احکام تصدّد است

۱۴۱

ج سنت مؤکّد است بقدر قوّه و کنجایش حال شخص بشرط بلوغ و عقل و
جواز تصرف در مال و نیت قریبه و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبضه آن
مالک مس شرط است در کبریه تصدّد مستحب فقیر باشد یا نه ج بشرط نیت
چنانچه فقیر میتواند بکبریه غنی نیز بپسواند تصدّد مستحب را بکبریه مس هرگاه تصدّد
داد پس گرفتن آن جائز است یا نه ج جائز نیست با شرائطش مس تصدّد را
مخفی دادن بهرات با اشکار ج افضل مخفی دادنست مگر آنکه مکرّم شده
باشد مگر آنکه مردم بترک موااسات با آنکه قصد او از اظهار متابعت نمودن مردم
باشد او را و اما در تصدّد واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است ببلای مجری
دادن پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر حجابی باطل نیست و سنت است بپار تصدّد
نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و برافار بخود خصوصاً ایتا ایشان
و بر بنی هاشم خصوصاً علویّین از ایشان و سنت است تصدّد نمودن در اوّل روز
اوّل شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً
از برای مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنت است ببل
نمودن چیز برای که نزد او محبوب باشد و اخبار نمودن از برای تصدّد کردن بکبریه
اموال و مساعدت نمودن بر بستان تصدّد بفقیر و سنت است نقیض نمودن دهنده
دست خود را بعد از تصدّد کردن و نقیض نمودن چیز برای که تصدّد نموده بعد از
دادن بفقیر مس اظهار محتاجی و فقر نمودن چه صورتی دارد ج مکروه است
و مؤکّد است که اهت در سؤال نمودن در مجالس مس رد نمودن سائل چه صورت
دارد ج مکروه است چنانکه در اظهار کردن مکروه است بر ذی تصدّد
دادن جائز است یا نه ج بلی جائز است بلکه راجح است خصوصاً اگر خویش

و امر نمودن
مریض

شخص

در فضیلت تجارت است

۱۴۲

شخص باشد و همچنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام پس جائز است
 زکوة گرفتن بخی هاشم بانه **ج** جائز نیست مگر در حال ضرورت یا آنکه زکوة
 از بخی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات واجب غیر از زکوة از مندرجات
 و کفارات و نحو اینها هر چند احوط تکفیر است اما صدقه مند و بجا نداشت
 گرفتن و دادن بایشان بی اشکال پس فضایل و ثواب تجارت را بیان فرمائید
ج از برای اهل تجارت یعنی مکاسبین فضل بسیار است و ثوابی به شمار چنانچه
 حضرت رسول ص فرموده اند هر که رنج از برای عیال خود بکشد همچون کسی که
 جهاد میکند در راه خدا بنوعالی و نیز حضرت امیر المؤمنین ع فرموده ان الله
 المحترف الا لمن یعین بد رسته که خدا بنوعالی دوست میدارد پیشکاران را
 و همچنین فرموده تجارت کند تا برکت دهد خدا بنوعالی شما را بد رسته که شنید
 از رسول خدا که فرموده که رزق ده جزء است نه جزء در تجارت است و یکجز در
 غیر آن و همچنین فرموده که خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد بغیرت فنی
 در طلب رزق و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمود پس است
 مرد را از نگاه که ضایع گرداند عیالانش خود را چنانچه حضرت رسول ص فرموده
 ملعون ملعون من یضیع من یعول یعنی ملعون است کسی که ضایع گذارد کسی که عیال
 او است پس اقام مکاسب را بیان فرمائید **ج** مکاسب پنج قسم است اول
 ازان کب واجب و آن وقتی است که قوت عیالت و خودش موقوف بر آن باشد
 و او را چیزی دیگر نباشد غیر از کاسبی و احوط وجوب نیست بجهت اداء دیون و قسرها
 کب محتب و آن آنکه از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیال
 خود و صدقه دادن بر محتاجان سهم مباح است و آن کاهب که ازان مستغنی باشد

در احکام مزج است

۱۴۳

و ضرر و درد را نباشد و مانده کد را نباشد و بقصد خیرات نباشد و غیر
 قصد زیاد کردن مال نباشد باشد چنانچه کب مکروه است و این بر وجهیست که
 اجتناب از آن کردن بهتر باشد چه صورتی کردن و کفن و فرشی و غله فروختن و مجاز
 کردن باشد شرط اجرت و بند فروختن و قصاصی کردن و قابل شد با شرط اجرت
 و زرگری نمودن و اجرت گرفتن چنانچه حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتاب
 با کسانیکه اجتناب از حرام در اموال مردم نمیکند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت
 کردن در دریا و اجرت گرفتن در کشتن حصه حیوانات و معاملاتی که در باطن
 و با کسانیکه بی طبعند چنانچه با کسانیکه نباشد با غیر در حق ایشان میگویند
 و با کسانیکه صاحب عیب در بدن میباشد از قبیل خوره و پیری و مانند اینها
 و با طائفه کوردها و ذمی چون یهود و نصاری پنجم کبرامت و انجند
 نوعاً اول مباحه چیزهاست که نجس الهی باشد چون بول و غائط انسان
 و سایر حیوانات که حرام گوشت باشند اما بول و غائط حیوان حلال گوشت
 غیر بول شتر از برای استفتاء که اجماعاً جائز است در آن غلاف و افویلیت که
 خرب و فروختن همه اینها جائز است اگر منافع محمله مقصوده باشند باشد و
 همچنین حرام است مباحه سایر نجاسات عینیه چون شراب و خون و خوک و سگ
 مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند و همچنین عبد کافر بیع و شراء و اجازت
 اگر چه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی که با سبب حیوانات و بوی
 و خانه باشد خلافت و احوط اجتناب است و همچنین احوط اجتناب از مباحه
 چیزهاست که نجس شد بملاقات نجاسات و قابل پاک شدن نباشد چون دوشاب
 نجس و مانند آن مکرر و غی نجس که نجاست عارضی باشد نه ذاتی از قبیل دینه مردار

در احکام بیع است

۱۴۳۴

و بخوان زیرا که مباحث این مشکل بلکه جائز نیست و اما روغنی که نجاست آن
عارضی باشد پس جائز است فروختن آن با اعلام نجاست آن از برای روشن
کردن چراغ و اولی آنست که از برای روشن کردن در تحت السماء و غیره قف
مباح بعد نما بد و قهر مباح است الا اعمال حرام چون طبل و دف و صونا و نرد و
شطرنج و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن خانه را با مال بارکش را از برای
چیزها بلکه حرام است از قبیل شراب و سوار شدن ظالم از برای ظلم و مانند اینها و
همچنین است مباح چیزیکه موجب اعانت بر معصیت باشد از قبیل فروختن شمشیر
و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنگ و همچنین بتیغ مباح است
در آنها هیچ نقیضی نباشد با نفع معتد به نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند
آن که بی نفع باشد چهارم غلبه است که نمی از شایع در خصوص آن وارد شده باشد
مثل تصویر ذر و روح مطلقاً و همچنین است قمار بازی کردن ببرد یا شطرنج و مانند آن
بازی و با تخم مرغ بازی کردن و مانند اینها و همچنین است غنا خواندن و انجاء
از صوت لیهو یعنی از بیکه از روی لیهو و الله اذا از قوه شهوت بریدن با دغم
از آنکه در عرف عجم آنرا سرود خوانندگی بگویند یا نگویند بواسطه آنکه کلمات
آن از قرآن با مرثیه باشد اگر چه مثل بر طرب نباشد پس فرق نیست در تحقق
غنا میان اشعار و قرائت قرآن و مرثیه و مانند اینها چون از آن بکمر حرم غناد
قرآن و مرثیه اگداست و معصیتان پیشتر و عقابان مضاعفت علی غنا از
مغتنبه را در عربی از برای زنان در مجلسیکه خالی از مردان باشد و بالاث
لهو نباشد و مثل بر باطل نباشد استثناء کرده اند و احوط اینست که از
صدای خوش آوردن در خواندن شعر بلکه مطلقاً اجتناب کنند و همچنین حرام است

در احکام مقبایعیت

۱۴۵

اجرت گرفتن از برای نوحه کردن بنوحه باطل باشد و صف کند نوحه کنند
مبت را بچیزها بیکه در او موجود نباشد و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای
هجو کردن مؤمنین باین طریق که عیبهای ایشان را ذکر کند بشعر یا بغیر آن و همچنین
حرام است اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین باین طریق که در عقب باشد
ایمانی اعلام نماید بچیزیکه در او موجود باشد و او را اظهار کردن آن ناخوش
آید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی و دشنام دادن و مذمت کردن کسیکه
مستحق مدح است یا بعکس این و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای تعلیم
دادن و تعلیم گرفتن سحر که آن عبارتست از کلامی یا کما بیکه باعث حدوث
ضرر در بدن یا عقل محو شود و ملحق کرده اند باین بستن مرد را که بجلال خود
مقاربت نماید بکند و همچنین تسخیر ملائکه و جن و مانند آنها از اعمال مجرّمه
تسخیر حرام است اجرت گرفتن از برای چیزی بیکه واجب بجا آوردن آن بر
انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی
باشد چون غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن ایشان و همچنین ^{در} ^{بها}
دادن بامر بیکه شهادت در آن و مانند آنها از واجبات شرعیه نیز از قبیل
بسیاری از صناعات که نظام امر معاش بسبب آنهاست در بیع و شراء
بعضی خرید و فروختن چند چیز شرط **ج** در آن هشت چیز شرط اول
آنکه فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست هر چند
ده سال داشته باشد بلی هرگاه اطفال بمنزله الف باشند از برای فروشنده یا
انکه بیکه مخدوم و شرط صحت مباحعه در آن موجود باشد و این امر تقریر نموده اند
آن معلوم باشد ظاهر این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که

در احکام مبنای عین

۱۴۶

بالغ است میباشد و صحیح میباشد چنانکه معارف بشرط آنکه عوضی که بطفل
میدهد بقیه کند که بصاحب مالیکه در دست طفل است رسیدن آنکه معاطات
در بین دو بالغ است واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را
که معامله با ایشان میکند وکیل کند یا بنظر حق که هر وقت طفل مثلاً با پدر یا برادر
خوبی فلاخیز تو وکیل میباشد که از جانب من قبول میباشد یعنی در وقتیکه از جانب
خود بنای میباشد و فروختن داشته باشد حق و تهر آنکه با بیع و مشتری عاقل باشد
و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک بدی و خوبست آنکه با بیع و مشتری
رشد باشد یعنی ملکه اصلاح مال داشته باشد چنانچه آنکه با بیع و مشتری
مختار و با قصد و شعور باشد و شائبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط با
خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه بحق مثل اکراه و اجبارها که شرع بر فروختن
کسب که احتکار کند یعنی غله را حبس کند و نفرشد بطبع کران باشد و مردمان
محتاج باشند بلی هرگاه کسی که او را جبر کرده اند بر میباشد بعد از میباشد اجازه
بکند از ظاهر علماء صحیحان مستفاد میشود و لکن احوط اعاده صیغه است بچهار
آنکه با بیع و مشتری هر یک مالک مالی باشد که خرید و فروش میکند یا در حکم
مالک باشد از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و
جائزین و غائبین است و مانند اینها است وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال
غیر ابد و اذن و بدو و لایست شرعیه و بدو و کالک از جانب ولی شرع بفروشد
این معامله لزوم بهم نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحیحان و توقیف بر
اجازت مالک خالی از قوت نیست اگر اجازه بچهار با بیع غاصب نماید و غیر از برای بیع
مباشد اگر چه خلاف مشهور است و اگر اجازه بچهار خود میکند صحیح است

در احکام بیع است

۱۴۷

و اگر از جانب مالک بر وجه فصولی بفروشد پس اقوی صحیح آن بیع است که بقول
فصولی واقع شده چنانچه مشهور است در مبایعۀ مناخرین که بیع فصولی صحیح است
و موقوف بر اجازه مالک که اگر مالک اجازه کرد لازم میشود و الا باطل میشود
و ظاهر اینست که اجازه مالک باعث انتقال ملک میشود و نمائیکه بعد از عقد
و قبل از اجازه حاصل میشود نمائیکه بیع مال با بیع و نمائیکه ثمن مال مشرب است ششم
انکه بیع و ثمن آن معلوم باشند بوزن یا کبلی یا شماره یا مانند اینها که رفع
جهالت کند و بسبب آن فریب نخورند در صورت امکان و یا تعدد وزن یا مانند
آن و یا تعدد آنها جائز است که بوزن یا کبلی یا بخوان اعتبار کنند و باقی را بیخفا
آن اخذ کنند تا آنکه تخمین و جزاف نشود و احوط آنست که در امثال اینصورت
مصالحه کنند بلی هرگاه ثمن یا ثمن از جمله چیزهایی باشد که مایعده آنها بوزن
یا مانند آن نباشد کافیت مشاهده آنها با ذکر وصفی که رفع جهالت و فریب
بکند بمقتضای آنکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواشی هر یک با دیگری نباشد
هشتم آنکه مالک هر یک از ثمن و ثمن قادر باشند بر تسلیم آنها با ضمیمه آنها
مستحبات تجارت را بیان فرمائید **ج** بدانکه مستحبست پیش از تجارت کردن مال
از یاد کرد لکن استحباب تعلم مسائل تجارت قبل از اشتغال تجارت در وقت است که
علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد اما بعد از اشتغال تجارت هرگاه شک
نماید در جواز قبض عوض که بان معامله با و منقلب شد واجبست که مسئله همان
معامله را تعلم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید و الا فلا و لکن تعلم مسئله
صحیح معامله نیست پس اگر بعد از معامله و قبض عوض تعلم نماید و صحیح آن معلوم
شود کافیت لکن باید امسکه علم بصحیح معامله حاصل نکرده تصرف نمودن در آن

در احکام بیع است

۱۴۸

نقلند و است با و از ثمن یا مثنی حرام است و نیز مستحبست که میان مشتریها پسته
و بلند بکند و با دخی بخی بسبب علم و عمل و خواهیها نداشته باشد تفاوت قرار نهد
بلکه اگر چنین کند مکروهست که قبول کند و ایضا مستحبست که اگر مشتری با
بایع خواهش آقاله و فتح معامله کند آقاله کند و نیز مستحبست که بعد از مباحه
تکبیر و شهادتین بگوید و همچنین مستحبست که کبریا فدر سبک بگوید و دهنده قدر
سنگین بدهد بر وجهی که وزن بسیار در عرف و عادت مجهول نباشد
مکروهات تجارت را بیان فرماید **ج** مکروهست که بایع مالک مال مباحه
مدح کند و مشتری مذمت کند و همچنین مکروهست قم خوردن و پنهان کردن
عیبی که عاده مشتری بران مطلع میشود و اما در عیب خفی اقوی وجوب اظهار
آنست و همچنین مکروهست نفع گرفتن از شجره اشعی عشری بدو ضرر و در معامله
که بیشتر باشد از صد درهم که این زمان بمقدار پنجاه و دو ربال و نیم ناصرا الدین
شاهی که وزن هر یک بمقدار بیست و چهار نخود است و همچنین مکروهست معامله
مابین الطلوع و زبا کردن در وقت نداء دلال باز باد کردن از برای میل داد
مشتری بلکه احوط ترکست و حبس از وقت بپایند و جو و خرما و مو و زعفران و غیره
و روغن زیت بنا بر احوط که انرا احتکار گویند قول مجربان در صورتیکه انحصار
داشته باشد که کسی دیگر نداشته باشد بفروشد احوط بلکه خالی از قوت نیست
مس انواع بیع را بیان فرماید **ج** انواع بیع بر دو قسم است قسم اول
در غله و میوه و مانند آن و سبزیها جائز نیست بیع غیر خضروات و سبزیها قبل از
ظهور و پیدا شدن بیکال بدو ضمیمه و در زبا بدو بیکال احوط ترکست بدون
ضمیمه اگر چه اقوی جواز است و همچنین با ضمیمه اگر چه بیکال باشد بشرط آنکه

در افسایع است

۱۴۹

ضمیمه قابل بیع و مقصود بالا صاله باشد و اما بعد از ظهور پس اگر بدو صلاح
شد باشد بیع آنها جائز است بلا اشکال بدون کراهت و اگر بدو صلاح نشد
باشد پس اگر زاید بر یکسال یا ضمیمه چیز دیگر اگر حاصل درخت باشد یا بشرط
بریدن بفرود شدن قوی جواز است بدون کراهت و بدو یکی از این سه چیز مکرر و
و اما در خصوصات و سبزهها پس جائز نیست قبل از ظهور مطلقا و بعد از ظهور
جائز است چرک چمن باشد و سبزه زباده و پدید آمدن صلاح درختها آنکه نکند
بکند و در آنکو آنکه غوره بینند و در باقی میوهها آنکه شکوفه بریزد و آنکه
کند و در سبزهها و خیار و بادنجان و خربزه آنکه ظاهر گردد و بینند و جائز است
بیع زراعتی که خوشه کرده باشد یا سباده باشد یا درو کرده باشد و پیش از خوشه
بشرط آنکه ببرد یا بکند تا محل درو و در بیع مثل حنا و توت یلک بریدن یا زباده و
در فزاعت مثل خصل که درو کند و غوره و میوه که بچسبند و واجب بر
مشتوی که ببرد و بچسبند پس اگر نبرد یا بیع را میرسد که ببرد یا طلب اجرت کند و
جائز نیست بیع خوابا بر درخت بخرا و بیع سنبل کندم و جو بکندم و جو خواه
از همان کندم و جو باشد یا کندم و جو دیگر مکرر درخت که از دیگر درختها
باستان این کس باشد که جائز است آنرا خواص نماید و حاصل آنرا بخرید یا قبول نماید
بشرط آنکه احدی عوضین بر حسب خاصی که کرده اند زاید بر دیگر نباشد و همچنین
جوانی خواه ادی و خواه غبرادی اما در املاک بشود بقهر و غلبه و در
و بخوان در حالیکه کافر جری باشد و بعد از آن بندگان سرایت کند با و اگر
مسلمان شوند مادامیکه آزاد نشوند و مرد مالک بشود هر کسی را غنای زاید
پدید و مادر و جد و جده مادری و پدر هر چند بالا روند و فرزندان پسر پند

در اقسام بیع است

۱۵۰

با دختر و فرزند فرزند هر چند که نشب رود و خواهر و عمو و خاله و دختر خوا
و دختر برادر و هر مرد بکه مالک شود یکی از اینها را ازاد بشود بر اوفی الحال
و مالک بشود زن هر کسی را غیر از پدران و مادران هر چند که بالاروند و
فرزندان هر چند نشب روند و مکروهت خوبی که غیر از ایشان باشد
و خوبشان رضای حکم ایشان را دارد و آنچه از دار الحرب میگیرند بغیر از
امام از ادعی و غیران از امام است و در خصص است شعبان ازاد در حال غیبت
مالک شد و وطی کردن آن اگر چه تمام آن ازان امام باشد با بعضی و واجب نیست
اخراج حصه غیر امام از اینجا و فرق نیست که مسلمان اسپر کرده باشد یا کافر و هر
اقرار کند ببنده کی و حوثت او معلوم نباشد قبول کند و اگر مسلمان شود بنده کافر
او را بمسلمانی فروشد و از کسی که مشهور است ببنده کی اگر دعوی حوثت کند
قبول نکند الا بکواه و مکروهت طفل را از مادر جدا کردن پیش از هفت ساله
و نزدیکی کردن باز نیکه از زنا حاصل شد و کنیز بکه وطی کرده باشند واجب
که او را استبراء نمایند پیش از بیع بیک حبض یا چهل و پنج روز تا معلوم شود که
ابتن نیست و همچنین مشتری استبراء نماید و ساقط میشود استبراء مشتری اگر
معتد بکه بقول و اطمینان دارد بگوید که استبراء شده با آن کنیز ملک زن
یا بائنه یا کوچک یا حامل یا حائض باشد و حرام است بستن را وطی کردن پیش از
چهار ماه و ده روز و مکروهت بعد از آن پس اگر وطی کند و عزل نکند مکروه است
فرزند او را فروختن و سنت است از مهرش خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر
کنیز را بخرد و فرزند بیاورد و بعد ظاهراً شود که کنیز ملک غیر بوده کنیز را با او
رد کند یا ده پل قیمت او بکسر بوده باشد و اگر غیر بکسر بوده بیعت و قیمت فرزند

در اقسام بیع است

۱۵۱

روزیکه متولد شد باشد و بر بایع رجوع کند و بیا و قیمت ولد را بستاند و
 که بند را چون بخزند تغییر نامش دهند و بشهری او را طعام دهند و صد از او
 او بدهند و اما غرامدی از حیوانات اگر وحشی باشد مالک میشوند بصدرک
 و با انتقال شرعی و نتیجه آوردن در ملک این کس و هر حیوانیکه ملک است صحیح
 بیع او و بیع پاره مشاعی از او همچون نیمه و دو دانگ نر پاره معین همچون سرو
 دست الا بیع بند که بچخته آنها و مادر فرزند با وجود فرزند در بعضی صور
 انواع بیع را بیان فرمائید **بیع** انواع بیع بر چهار قسم است قسم اول بیع نقد
 یعنی آنکه هیچ بابت وعده نداشتن باشد و از نقد بقد میخوانند و این هم بر چهار
 قسم میشود قسم اول بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم باشد بوصف لکن فروخته
 منظور نباشد مثل آنکه بایع بفروشد بک خردار گندم موصوف بوصف معتد
 بیکدینار موصوف بوصف معتد و مشتری قبول کند و صغیران باین نحو است که
 بایع بگوید بعتک با بگوید شربتک با بگوید ملکک المناع المعلوم بالمبلغ المعلوم
 بگوید بعتک ما علم بالثمن المعلوم بما علم و بخوان پس مشتری میگوید قبلت با بگوید
 ابتعت با اشربت با بملکت هکذا و اگر احد متعاقدین وکیل باشد جائز است در
 ایجاب و قبول تصریح بموکل نه لازم پس وکیل بایع میگوید بعتک ما لک لعمری فلان
 ما علم بما علم و مشتری میگوید قبلت و اگر مشتری نیز وکیل کند کسرا پس وکیل
 میگوید و کالذعن موکلی فلان بعت موکلت ما علم بما علم وکیل مشتری میگوید قبلت
 لموکلی فلان هکذا و جائز است که تصریح بواکالت اصلا ننماید بلکه قصد واکالت
 کافیست لکن معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله برای خودش است یا برای غیر
 مگر باخبار قاصد و فائده ندارد بخیل شاهد بر این معنی مکرر اصل اقرار مقرر و اگر

با مشتری

در انقاع بیع است

۵۱

با مشتری زن باشد پس بجای موکلی موکلتی بگوید و بجای موکلت موکلتی بگوید
 قسم در بیع جزئی بجزئیست و این در صورتیست که ثمن و مثنی هر دو مشخص
 جزئی باشند خواه هر دو حاضر باشند پس با بیع میگوید در این صورت بعتك هذا
 الماع المعين بهذا العشرة درهم مثلاً و مشتری میگوید بلفظ قبلت یا مانند آن
 یا آنکه هر دو غائب باشند لکن معهود مهران با بیع و مشتری باشد پس با بیع مثلاً ^{میگوید}
 بعتك ما علم بالتی المعلوم یا اینکه بیع حاضر است و ثمن آن غائبست و معهود
 پس با بیع مثلاً میگوید بعتك هذا بالتی المعلوم یا بما علم ونحو آن و مشتری میگوید
 قبلت ونحو آن و یا آنکه ثمن حاضر است و بیع غائبست و معهود پس با بیع میگوید
 بعتك ما علم بهذا و مشتری گوید قبلت البیع لنفسی و بالجمله اگر عین غائب باشد که
 مشتری مثلاً از آن بدین باشد لازمست ذکر اوصاف پنجویکه رفع جهالت از آن
 و در صورت و کالت حال آن از سابق معلومست قسم سیم کلی بجزئیست و این
 و قبلت که ثمن شیء خاصی حاضر یا غائب معهود و ثمن کلی موصوف باشد پس با بیع
 میگوید بعتك ما علم بهذا یا بالتی المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت البیع
 و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور با بیع میگوید بعتك بکسر کاف قسم چهارم
 بیع جزئی بکلی است و این در صورتیست که ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی
 و مانند آن باشد لکن بیع و ثمن شیء خاص معین باشد خواه حاضر خواه غائب
 معلوم پس با بیع میگوید بعتك هذا بالمبلغ المعلوم یا بما علم و مشتری گوید قبلت
 البیع و بدانکه اگر در بیع خواسته باشند شرط کنند چیزی را مثل ناجیل درین حال
 یا قرار دادن دهنی بدین دیگر یا ضمانت از دینی و نحو آن جائز است پس با بیع میگوید
 در صورت شرط ناجیل درین حالی بر او بعتك هذا بكذا و شرطت عليك ناجیل

در انواع بیع است

۱۵۳

تا جلد در حال
بر مشتری میگوید
شرط التناجل
دینک الفلاخ
الی سنة ودر
صورت شرط
۴

دینک الفلاخ الی سنة و در صورت شرط رهن بدین دیگر میگوید شرط رهن
هکذا رهنا بدین کذا و در صورت شرط تضمین میگوید شرط ضمان فلان کذا
و در صورت شرط سقوط خیار مجلس از طرفین با بیع میگوید شرط سقوط خیار
المجلس من الجانبین و اگر شرط کند سقوط خیار غبن را میگوید شرط سقوط خیار
الغبن من الطرفين و در صورت شرط خیار فسخ تا یکسال با بیع از برای خود میگوید
شرط انقضي الخيار مدة سنة و از برای مشتری اگر شرط کند خیار را با بیع میگوید
شرط لك و از برای هر دو باشد میگوید لی ولك الخيار مدة سنة و اگر شرط
استرجاع بیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میگوید و بشرط انك متى بددت
التمن او مثله الی سنة فسخ البيع و نحو اینها و در صورت شرط برائت از عیب
مخصوص بگوید بعنت هذا بشرط البرائة من عيب كذا و کذا یا میگوید بشرط
البرائة من جميع العيوب یا اگر شرط برائت از جمیع عیوب ننماید و در بیع ثمره نبات
با بیع میگوید بعنت ثمرة البستان الفلاخی کذا و در صورت انضمام ثمره دو
سال دیگر مثلاً با بیعی دیگر میگوید بعنت ثمرة البستان المعلوم منضمه الی التخلی
الفلاخی کذا و بیع ثمره درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال بدو ضم میگردند
چنانکه جایز است خرید و فروش آن جائز نیست بلکه فاسد است و اگر خواسته باشد ثمره
اشجار معبته موجوده را با ثمره اش که موجود است لکن قبل از بدو صلاح و بیعت
غریبتر از ثمره جایز است پس میگوید با بیع بعنت هذه الاشجار و ثمرها بكذا و
اگر نخمین کند در بیع عریضه خرمای نخله را ببلبل غار مثلاً و بفروشد میگوید بعنت
ثمرة هذه النخلة بغار تمر موصوف بصفات كذا و باید ذکر کند صفات مسلم را در
و نمیکند آن لغار خرمای را در ذمه باشد و الا با بد اشاره کند بسوی موجود معین

ثمره منضمین کذا
با بگوید منضمه
الی ۴

در احکام خراج است

۱۵۴

و جمع آنچه در سابق ذکر شد از شروط اصالة و کالاه در جمع جاریست
 قمری و قمری بیع نسبت است و آن عبارتست از فروختن چیزی را که موجود باشد
 و بر بایع اداء آن متعجل لازم باشد باین مؤجل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد
 و شرطست در صحت نسبت که زمان لزوم اداء ثمن معتبر باشد بخوبی که محفوظ باشد
 از احتمال زیاده و نقصان پس اگر معتبر نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بنوی
 فرو ختم و نتخواه آنرا هر وقت که میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید و تو که
 توانی بدهی بده این از بیع نسبت نخواهد بود بلکه داخل بیع نقد خواهد بود
 که اداء ثمن موقوف بر تمکنست و همچنین اگر بگوید فرو ختم این چیز را بنوی با هر
 که اگر نقد نتخواه آنرا بدهی بگو مان و اگر نسبت بدهی تا فلان وقت و توان باطل
 و همچنین باطلست اگر بگوید فرو ختم تا فلان زمان بفلان مقدار و تا فلان زمان دیگر
 بفلان مقدار و اما معاملات متعارف میان مردم که در پیش بقال با برابری و
 و جنس را میخرند بقصد آنکه نتخواه را بعد در وقت تمکن با بخوان بدهند جائز است
 با تراخی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و اگر بخرد بنسبه که هر وقت خواسته
 باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازمست که تعیین زمان را بکنند بقصد تسلط
 بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرد اگر تمکن بهم نرساند مثل سایر دیون مهلت دهند
 و همچنین باطلست اگر بگوید فرو ختم این چیز را بنوی که نتخواه آنرا تا زمان ادر آن فلان
 با آن زمان قدم حاج و مانند اینها بدهی بلکه بهتر است که تعیین مدت بخوبی کند
 که قابل هیچ زیاده و کم نباشد مثل اینکه بگوید در اول مغرب شب جمعه فلان ماه یا
 اول طلوع آفتاب از روز جمعه اول فلان ماه از فلان سال و نخواهد اینها و لکن ظاهر آنست که
 تعیین روز مثلا در روز اول فلان ماه کافیست هر چند تعیین اجزاء روز نشود و اما

در احکام بیع مستفصل

۱۵۵

گفت صیغه این بیع با این نحو است که با بیع بگوید بعثت هذا المناع بعشرة دراهم
 واجللتك في الثمن الى شهر يا انك بگوید بعثت هذا المناع وشرطت ان يعطيني الثمن
 بعد شهر و مشتری بگوید قبلت و رعایت امور سابقه از شروط و اصالت و وکالت
 بنحو بستن که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن بیا بیع قبل از رسیدن زمان
 اگر چه با بیع مطالبه نماید قهر بقرین بیع سلف و سلم است که در فارسی از او بگوید
 فروش پیشکی میگویند و آن عبارتست از فروختن مال را که بر ذمه فروشنده باشد
 تا زمان مشخص ثمن و بها تنگ حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوضف شخص
 کرده باشد و اداء آن ثمن بیعجل لازم باشد بکن بیع فسخ و بعد از اجزاء صیغه حاضر
 کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینست که قبل از تفرق تسلیم ثمن نباشد و نقل
 متبقی از این بیع اینست که مبیع جنس باشد و بهاء آن نقل باشد جنس پس اگر هر
 نقد باشد جائز نیست بلی اگر هر دو جنس باشد جائز است در صورت اختلاف
 علی الاقوی لکن رعایت احتیاط خوبست و جائز است در این بیع که ایجاب از هر یک
 از با بیع و مشتری صادر شود چنانکه در صلی نیز جائز است پس اگر با بیع صیغه ایجاب
 بخواند جائز است که بگوید فروختم بک خوار کندم مثلاً که بفلان و وصف باشد با این
 طریق که در اول فلانم در فلان موضع مثلاً من با فائمه مقام شرعی من تو با فائمه مقام
 شرعی نولازم باشد که بدهم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف
 معین که الان دادنی باشی پس مشتری بگوید که قبول کردم و خریدم بهمین بیع و صیغه
 در صورتیکه با بیع ابتدا با ایجاب نماید با این نحو است که با بیع بگوید بعثت یا بعثت منك
 ما علم علی الوجه المعلوم بالمبلغ المعلوم و اگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه
 بر وجه صراحت نماید چنانکه در صیغه عقود محقق کرکی به مذکور است مثلاً بگوید

در احکام بیع سلف

۱۵۶

بعثت ثمار حنظل بوسقته عراقیه حمراء کبیره الحب جدیدة جیدة مؤجلة الى شهر
 مسئلة فی موضع کذا و مشتری میگوید قبلت و در صورتیکه مشتری ابتدا با بیع نماید
 بگوید سلفان با اسامی البک المبلغ المعلوم فیما علم من المخططة الموصوفة مؤجلة
 الى الوقت المعلوم مسئلة فی الموضع المعلوم بی بیع میگوید قبلت و بدانکه در
 بیع سلف بیع شرط است اقل آنکه ذکر جنس کند یا وصف کند رفع جهالت کند بجهت بیع
 نزاع عقالی واقع شود پس بدو ذکر و وصف یا با وصف کند رفع جهالت کند چنانکه
 در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست
 بلکه اگر ذکر و صفت کند که قلت وجود داشته باشد بخوبی که باعث نزاع شود مثل
 اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس بیع صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف با رفع جهالت
 چون سن فلان و مناع و غله و میوه و مانند اینها که ضبط اینها با وصف با رفع جهالت
 و نزاع ممکن است صحیح است و بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بیوی عرف است پس هر چه
 مختلف شود اغراض بسیار و قیمت زیاد و کم شود باعتبار آن زیاد و نه بخصه
 معتد بها واجب تعرض آن و الا فلا در آنجا آنکه قبض کند با بیع ثمن را پیش
 از آنکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمه با بیع در حکم قبض است علی الاظهر
 ستم آنکه تعین کنند مبیع را بوزن یا کُل هر چند چیزی باشد که در بیع نقدی
 وزن و کُلی در آنها معتبر نباشد چون بار هنرم و بخوان بلی هرگاه تفاوت میان
 افراد آن کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف شایع میکنند و سهل است
 چنانچه در بعضی از اقسام کرد و و تخم مرغ و مانند اینها ظاهر اینست که تعین بوزن
 یا کُل معتبر نباشد چهار شرط است که تعین زمان تسلط بر مطالبه نمایند بقیه که
 احتمال زیاده و نقصان در نزد با بیع و مشتری نداشته باشد بچهار آنکه تسلیم آن

در احکام بیع استلک

۱۵۷

در وقت حلول اجل ممکن باشد اگر چه وقت عقد مثلا موجود نباشد بدانکه
 ما سبق از شرط و خیارات و اینچنانز جاریست و نیز چند امر باقی ماند که در این
 مقام ذکر آنها مناسبست اول آنکه جائز نیست فروختن مبیع بسلام را پیش از رسیدن
 وقت تسلط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه جائز است ^{فروختن}
 آن اگر چه قبض نکرده باشد و لکن در غله گراهِت دارد فروختن آن قبل از قبض و
 احوط آنست که زیاد تر از آنچه خریده فروشد در صورتیکه بهمان جنس که خریده
 بفروشد در ویترا آنکه با بیع هرگاه بعد از رسیدن زمان تسلط بر مطالبه اداء
 کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده بودند واجب بر مشتری که قبول
 یا ابراء ذمه را بیع کند و اگر امتناع کند حاکم شرع قبض کند و اگر در ستن محاکم
 شرع نرسد و اگر در جنس را به مشتری و تحلیه کند و هرگاه بیست ترا از آنچه خریده
 داده شد اداء کند قبول واجب نیست و در وجوب قبول بالاخر خلافاست
 احوط وجوب قبول است اگر چه قول بعد و وجوب خالی از قوه نیست چنانکه اگر زیاده
 از قدر مبیع را ادا کند قبول آن واجب نیست ^{مستحکم} آنکه اگر بعد از رسیدن وقت
 تسلط بر مطالبه مبیع اداء آن منعذر شود مشتری مختار است که فسخ کند و مطالبه
 ثمن یا مثل آن کند یا آنکه صبر کند تا زمان قدرت با بیع و بعضی معتقدند بیع منقض
 نمیشود و برهم نمیخورد چهارم آنکه با بیع مدیون غیر جنس را بشود به مشتری بدهد
 یا رضای او بچهارم آنکه در بیع سلف نیز جائز است شرط کردن چیزی که باعث ^{بطلان}
 نشود و محال حرام و محرّم حلال نباشد مثل اشراط عمل مباح و همه کردن چیزی
 و امثال اینها قسم چهارم بیع کالی بکالی و آن عبارتست از بیع دین بدین که
 زمان هر دو مؤخر باشد و این قسم از بیع در شریعت مطهره حرام و باطل است

در احکام بیع خارجیه

۱۵۸

مس بیع باعتبار اخبار براس المال وعدم ان بر چند قسم است **ج** بر چهار قسم است اول بیع مزاجه وان بیعی است که با بیع خرید هدیه یا بهر وزباده از آن بکند پس مزاجه ان بیع براس المال است بازباده و اخبار براس المال لازمست اگر مشتری عالم بدان نباشد و صیغه ان با این فحو است که با بیع بگوید بعد از اخبار بشن بعتک ما علم بما اشترین به و ریج درهم یا بگوید بعتک ما علم بما بذلت من الثمن فیه و مشتری میگوید قبلت و جائز است در محل بعتک شریکت با ملکک و امثال ان بگوید چنانچه سابقا ذکر شد و از برای مزاجه دو صیغه دیگر است یکی اینست که با بیع بگوید بعتک ما علم بما قام علی و ریج کذا و یکی دیگر اینست که بگوید بعتک ما علم بما هو علی و ریج کذا و فرق میان این سه صیغه اینست که صیغه اولی شامل نمیشود مگر ثمن بتنهائی را و سائر اخراجات مثل اجرت حملی و کتالی و دلالی و مانند اینها داخل نیست اگر چه قبل از صیغه اخبار بان نموده باشد و همچنین است مفاد صیغه ثالثه علی الاظهر و اما صیغه ثانی پس در ان مندرج است جمیع ثمن و اخراجات مقصود از ان اسر باح بوده مثل اجرت دلالی و کتالی و حملی و حواست و سفید کوی و خباطی و قیمت رنگ و اجرت خنان مملوک و کج کاری و کل مالی خانه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اخبار نموده باشد بقصد اسر باح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بان یا مشتری عالم باشد بان بخلاف اخراجات و مؤثر که مقصود از ان اسر باح و منفعت یافتن نباشد بلکه غرضش مجرد بقاء ملک بوده باشد مثل نفقه عبد که عاده بقاء بعد از ان و مثل اجرت مسکنش و کوی ضرورتی اثر که لا بد منهاست و از این قبیل است علف دایره و اجرت اصطبل که طویل و بجای اخور حیوان و جای استادن باشد و جل حیوان و امثال ان و فرق میان اینها

در بیع مرابحه

۱۵۹

بیع حفظ منافع و اجرت مسکن عبد و اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصاً در وقتیکه استبقاء عبد و حیوان بجهت تجارت نفع باشد بلکه اگر زیاده بر قدر معنای علف دهد حیوان از انقراض اندک نیز در صیغه مندرج خواهد بود و همچنین اگر طبیب را اگر مشتری بدهد در صورتیکه در حال مرض او را خورده و مرض از آن برطرف نشد و در دستش حادث نشد باشد و اگر علی از اعمال مذکوره را بخورد بجا آورده باشد یا مشتری تبرعاً بعل آورده باشد و اراده دارد شخص بایع که همه را داخل در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن و باعمال و مصارف ^{مخصوصه} فیکه از آن استریاح است بعد از آن مفروض شد و میگوید بعتک ما علم بما قام علی و بیع کذا مشتری میگوید قبلت و بدانکه فرق دیگری نیز میان سه صیغه مزبوره هست و آن اینست که صیغه اولی صحیح نیست مگر در جاهائیکه منافع را بایع بصیغه بیع خریده باشد پس اگر آن منافع بصلح یا هبه مشروطه بعوض و بخوان منتقل یا نشده باشد بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغه ثانی صحیح است و اما در صیغه ثالثه پس بعد نیست جواز در صورتیکه منافع یا بیع منتقل شده باشد بصیغه صلح و اما اگر بصیغه قرض یا هبه مشروطه بعوض منتقل یا نشده باشد پس در جواز بیع مرابحه باین صیغه اشکال است و اگر بایع اخبار کند که راس المال صد درهم است و بگوید بعتک هذا بمائة و بیع کل عشرة درهم و مشتری بگوید قبلت پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود در وقت بیع ثولیه است و آن عبارتست از بیع براس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است اخبار براس مال در صورتیکه مشتری عالم بان نباشد و الا اخبار لازم نیست پس مفروض شد بهمان اصل سرمایه بدون کم و زیاد و بصیغه ان باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بعتک ما علم با اشتراک

(با بگوید)

در احکام ربایه است

۱۶۰

با بگوید و بلیتک هذا العقد و مثال این و مشتری بگوید قبلت یا بگوید تولیت
 هکذا و باید که ثمن ثانی مثل ثمن اول باشد جنسا ووصفا و قدرا بترجیع مواضعه
 و ان عبارتست از اینکه با بچ خود دهد بمره یا به و کمتر بفروشد و مواضعه مثل
 مرا بخر است در احکام و صبغه ولی در مواضعه باید اضافت کند لفظ و صبغة
 گذارد و در مرا بخر باید اضافت کند لفظ و بچ گذارد این با بچ میگوید بعتک هذا
 بما اشتریت و و صبغة گذارد و مشتری میگوید قبلت و مکروهست در مرا بخر و مواضعه
 نسبت در بچ یا و صبغه را بوی مال یا بنظر حق که بگوید بعتک هذا براس المال و بچ
 کل عشرة درهم یا و صبغه درهم من کل عشرة چهارم بچ ما و مرآت و ان عبارت
 از اینکه با بچ ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهت تحریر از
 کذب عمد یا غلط و صبغه این بچ از مابین ظاهر است پس همین قدر که با بچ بگوید
 بعتک المناع المعلوم بالمبلغ المعلوم و مشتری بگوید قبلت کافیت من حکم
 معامله ربویره را بیان فرماید **ج** بچ ربوی حرامست مطلقا بلکه مطلقا مضاه
 حتی صلح علی الاحوط بلی در صورت جهل جوان صلح با زباده احد عوضین خالی
 از قوت نیست و در حدیث وارد است که یکدرهم ان اعظم و بزرگتر است از هفتاد
 زنا که با محر خود چون مادر و خواهر خود بکند و در عبارتت از زباده ای یکی
 از دو عوض که از یک جنس باشند و موزون با مکمل باشند
 زمان صاحب شریعت اگر چه در زمان مباحه چنین نباشد و اگر حال ان در زمان
 صاحب شریعت معلوم نباشد پس اگر در زمان مباحه در جمیع بلاد موزون
 با مکمل باشد همین حکم را دارد و اگر در بعضی از بلاد موزون با مکمل باشد و
 در بعضی نباشد در ان بلد بکه موزون با مکمل است اخذ زباده ربا است

در اجمکارباء است

۱۶۱

و در بلد دیگر خلافت احوط آنست که در آن بلد نیز بر وجه معا وضه اخذ زباده تمام
 مس جو و کندم در ربا از یک جنس محسوب بانه **ج** بی از یک جنس محسوبند
 و همچنین است کندم وارد و نان و فاسانه و امثال اینها و همچنین است خرما و شیره
 و مثل آن و همچنین است انکور و دوشاب و مانند آن پس باید که در وقت مباحه
 اینها اخذ زباده ننماید بلکه مساوی اخذ نماید اگر چه مثل معا وضه انکور بموز یا
 معا وضه خرما بر طب باشد بنا بر احوط بلکه احوط اجتناب از معا وضه مطلق
 نروختن که وزنی پاکلی باشد چنانچه جمعی منع فرموده اند و همچنین کشت
 و شپور از یک جنس محسوب چنانچه شپور و پیرو شپور و روغن نیز چنین است ^{احوط} علی الا
 بی روغن کاو مثلاً و روغن کوسفند دو جنس محسوب و همچنین است گوشت
 آنها و سایر چیزها اینکه از حیوان عمل میاید پس آنها تابع اصل خود میباشد مگر
 بز و کوسفند که یک جنس محسوب چنانکه کاو و کامیش نیز از یک جنس ^{شد} میباشد
 پس هرگاه حاصل حیوان را با گوشت از معا وضه کنند با حاصل و گوشت حیوانی
 دیگر که شرعاً از جنس آن حیوان نباشد چون کاو و کوسفند جائز است که زباده
 اخذ نمایند اگر چه نسبت به علی الا قوی لکن با کراهت در نسب و همچنین در انبث
 در معا وضه غیر موزون و مکمل مثل قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زباده در
 اینها نقداً جائز است بدو کراهت و در نسب خلاف قول بجواز مع الکراهه خالی
 از قوت نیست و اما در معدودات چون تخم مرغ و گرد و پس در آن نیز خلاف قوی
 جواز است لکن احوط اجتناب از اخذ زباده در معا وضه و همچنین احوط آنست که
 اخذ زباده نکنند در معا وضه حیوان بگوشت خصوصاً اگر کشته باشد و هرگاه ^{جنس} در
 در حکم جنس واحد باشد لکن یکی مکمل است و دیگری موزون مثل کندم وارد مثلاً

در عوض
۲
۳

در احکام ربای است

۱۶۲

بیع احوطها بد بکری جائز است با مساوات در وزن و در کمال اشکالت و احوط
 سنجیدن و برابر نمودن هردو با بوزن مس در میان پدر و پسر و میان زن
 و شوهر و میان مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر حرجی اخذ ربا
 حرام است بانه **ج** حرام نیست و لکن کافر حرجی نمیتواند از مسلمان اخذ زیاده
 نماید **مس** در میان جد و نواده و میان پدر و دختر و میان مالک و مملوک
 بیع ربا چه صورت دارد **ج** مابین پدر و دختر و مابین مالک و مملوک ربا
 نیست اخذ زیاده جائز است و در مابین جد و نواده احوط عدم جواز است و بطور
 اینست که شوهر و زوجه منقطع نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده
 و احوط بلکه اقوی عدم جواز اخذ ربا است از کافر ذمی چون یهود و نصاری که
 جزیه میدهند **مس** اگر در معامله اخذ ربا نموده باشد عدا با سهوا و عالمی
 بوده باشد در زمان معامله واجبست رد بمالکان بانه **ج** در اینصورت
 اگر صاحب مال را بشناسد باید با ورد کند و اگر متنبه باشد مالکان میان جمیع
 محصور و تعیین آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا حلیت اخذ نماید و اگر
 مالک را نشناسد و قدر مال را بداند انقل مال مجهول المالك بان عمل کند با بنظر آنکه
 اگر آن مال مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است در انمال رد مظالم بدهد
 و اگر علم دارد که انمال مال جلال او بوده و لکن بر ذمه او مظالم باشد اولی
 اینست که حاکم شرع بعنوان نفاص از جانب فقهاء اخذ نماید و رد مظالم بدهد و اگر
 معلوم آنکه آن مال مجهول ظالم نیست همچو جرم مجهول الحال باشد نصیب بدهد
 و اگر قدر مال ربا و مالکان هر دو مجهول بالمرة باشد خمس از او بدهد بسات
 و اگر در زمان معامله حرام بودن ربا را نمیدانست پس کفایت کردن توبه در حق مال

در احکام افراد از رباء است

۱۶۳

مقصر بلکه مطلقاً محل نامست مس در معامله فرار از ربا بچند طریق ممکنست
ج بیخ طریق ممکنست اول آنکه نفعی جنس بدهند مثل اینکه ربا را با شرفی
 معاوضه نمایند پس از آن شرفی را بدهند ربا را دیگر که منظور بوده اخذ نمایند
 و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نمایند پس از آن نقد را بدهند و آن جنس که مقصود
 بود اخذ نمایند و لکن باید قصد معاوضه و اقبه داشته باشد و قهراً نکند آن
 عوض را معاوضه نمایند بر وجه قرار دادن بذمه بصفه مبایعه یا مصالحه جنس
 دیگر و پس از آن مثلاً معاوضه بمافی الذمه نمایند ستمی آنکه بان عوض ناقص یا
 با هر دو در صورتی شبهه ناقص از غیر جنس چیز را منضم نمایند مثل اینکه با ربا
 ناقص دستمالی را یا چیزی دیگر را منضم نمایند و معاوضه کنند چهارم آنکه هر یک
 مال خود را بد دیگری قرض بدهند و پس از آن هر یک را بری الذمه کنند اگر از غلوه
 قلب باشد یا آنکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زائد را بری الذمه کنند
 پنجم آنکه هر یک مال خود را بد دیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه
 دیگر بر آن نمایند **مس** کیفیت بیع صوفرا بیان فرمائید **ج** بیع صوف عبارتست
 از بیع هر یک از طلا و نقره بد دیگری و همچنین است علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا
 یا نقره یا بهر دو خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و خواه سکنا اسلام باشد یا غیر
 بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو بیول سباه داخل در بیع صوف نیست و همچنین مصالحه
 طلا بطلا یا نقره بنقره یا بعکس حکم صوفرا ندارد علی الاصح و شرط در صحته بیع
 صوف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر شد قبض نمودن هر یک از عوض و مقصود
 پیش از منفرق شدن خواه در مجلس عقد باشند و خواه در مکان دیگر یا بنظر قریب
 و مشری هر دو با هم حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند

در احکام صلح است

۱۶۴

و در حکم صرف فروختن چیزی بکس طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا جامه
و امثال اینها که مفضض یا مذہب باشند پس اگر مقدار طلا یا نقره معلوم باشد
و بیع بجنس آن زبور باشد باید در ثمن زیادتی قرار دهند که در مقابل بیع جنس
واقع شود تا اینکه با متخف نشود و باید بقدر طلا یا نقره نقد را قرار دهد
و پیش از مفارقت داد و ستد بعل بیابد تا اینکه شرط بیع صرف متخف نشود و
اگر قدر آنها مجهول باشد مباح بیع بجنس صورت ندارد مگر آنکه علم زیاده در بیع
از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد و مباح بیع بجنس مخالفه اشکال
مس کفایت صلح و طریقه عقد آنرا بیان فرماید **صلح** عبارتست از سازش
دو شخص یا بیشتر و آن عقد است لازم از طرفین که مشروع شد از برای قطع نزاع
بجمله صلح شرع و جائز است واقع ساختن مصالحه را با اقرار مدعی علیه و با انکار
او و همچنین جائز است مصالحه عین بعین و دین بدین و عین بدین و دین بعین
و نیز جائز است با علم منصالحین بمقدار مالیکه نزاع در آن واقع شد و با جهل ایشان
و باطل نمیشود مصالحه مگر بفسخ و اقاله و جاترتب مصالحه که حرام کند حلال را
با حلال کند حرام خدا را و هرگاه مال المصالحه با عوض آن مال غیر برآید یا اینکه
فابلیت مملوکت نداشته باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه نعلوکت
بچیز بکس در ذمه باشد و فابلیت مملوکت داشته باشد و آنچه بکس داده شد چنین نباشد
صلح صحیح است پس مطالبه بدل خواهد کرد و اگر معجب برآید بخیار فسخ دارد و لا یتبدل
در تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالحه بعد از تعین مال المصالحه بکس یا مصالحه
هکذا و مصالحه له بکس قبلت هکذا یا اینکه مصالحه بکس یا مصالحه علی یا استحق
فی ذمتک من جمیع الحقوق الشریعیه بالمبلغ المعلوم و مصالحه له بکس قبلت هکذا

در احکام ضمانت

۱۶۵

و این کفایت میکند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نماید بجهت قطع خصوصیت ذرات
ظاهره فقط پس مصالح گوید صالحات علی قطع المنازعه بین و بینات من جهة
الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قبلت اگر مراد صلح حق منازعات
صحیح نیست و اگر مراد از صلح آنستکه نزاع و مراغه نکند با کسی ندارد و بدانکه صلح
عقد است مستقل من تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند فائده عفو و ابقاء
چند برامثل بیع و این در وقتی است که منضمین فعل عین عوض معلومی باشد و این
و این در صورتیست که مصالح علیه منفعت بوده باشد مثل اینکه منفعت را که دارد
از مصالحه میکند بعین یا منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح این صورت مفید
اجاره است و آبراء و حیطه و این در صورتیست که طلبی داشته باشد بر ذمه کسیکه
مدیون مصالحه نماید بر اسقاط بعضی معین آن مدین و دادن بعضی دیگر را شخص
ذات و این و مصالحه بر این وجه جاری نمائند پس صلح در این صورت افاده میکند فائده آبراء
و هبه و آن در وقتی است که مصالحه نماید عینی باید و عوض پس در این صورت
صلح افاده میکند هبه و عاریه و این در وقتی است که مصالحه نماید منفعت بر
عین باید و عوض و ظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه بجهت اسقاط آن و بخریدن
و اولویت مکنی در مدرسه و امثال آن و همچنین جائز است صلح بر اسقاط همین و بخریدن
و بر جاری ساختن ابرار یا غرر در مدت معلومه و نیز ظاهر جواز شرایط است
ضمن عقد صلح چنانچه جائز است در بیع و ائمه العالمین کفایت ضمانت و شرائط
انرا بیان فرمائید **ج** ضمانت عبارت از آنست که کسی بر ذمه دیگری مالی را که در ذمه
دیگری باشد اگر چه اندک بکری واضح نباشد و شرطیست که ضامن مکلف باشد و شرط
او در مالش نافذ و جائز باشد یا بمعنی که سفیه و امثال آن نباشد و نیز مشروط

در احکام قرض

۱۶۷

باعث مالک قرض گیرنده بشود ان قرضی است که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول
لفظی و قبض و صیغتان باین طریق است که صاحب مال بگوید یا قرضت است هذا
و قرض گیرنده بگوید بک. و بعد بتصرف او بدهد و همچنین اگر زن بگوید یا
بگوید مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید
قبول کردم صحیح است و قصد قربت لازم نیست بلی ترتیب ثواب موقوف بقصد
قربت و اگر مالک بدو وجه بدهد مال را بشخص بقصد قرض تصرف در آن
از برای آن شخص مباح و جائز بلکه موجب انفال با و است مثل معاطات و در
بیع بهتر آنکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است
و با شرط کردن انفال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند نفع بسبب زیاده
در وصف باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هر گاه
قرض گیرنده تبرعا چیزی بقرض دهنده بدهد ضرر ندارد امر چهارم آنکه هر
چیز که ممکن است تعیین کردن آن بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن آن
بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن آن پس جائز است قرض دادن آن
و نقره که بوزن و وصف مشخص شدن باشد و همچنین جائز است قرض دادن کند
و جو و مانند اینها خواه بوزن مشخص شدن باشد یا بمکمل و همچنین جائز است
قرض دادن آن که بوزن مشخص شدن باشد و اگر آن بعد و شماره مشخص شدن
باشد قرض دادن جایز است علی الاصح یا انضباط مقدار عرفا و احوال آنکه
تفاوت میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشند و اعتباری
بتفاوت در قیمت نیست امر پنجم آنکه مالی را که قرض میدهند با مثلی است یا قیم
مثلی آنکه اجزاء آن مال تساوی باشد در قیمت و منفعت و در صفات با هم نرسد

باشد

در احکام قرض است

۱۶۸

باشد مثل جو و کدو و روغن و قهقی آنست که تفاوت داشته باشد مثل حیوانات
پس اگر انمال مثلی باشد در صورتی که رد عوض اگر ممکن باشد باید رد مثل
کند و الا باید رد قیمت آن بکند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن و زمان تعدد
مثل و زمان رد بها تفاوت داشته باشد ظاهر اینست که باید قیمت زمان وفاء را
بدهد و اگر قهقی باشد قیمت آن در روز قرض بدهد قرض که بدهد قرار میگیرد چنانچه
قول مشهور است امر هشتم آنکه بنا بر اتمیم نمیتواند قرض دهند بعد از اجراء
قرض و تصرف دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند مطالبه حق خود کند
چنانکه گذشت در معنی جو از عقد پس قرض که بدهد اگر همان مال را رد کند جائز است
چنانکه اگر بلی را رد کند نیز جائز است اگر چه احوط در صورت مطالبه عین رد
عین است امر نهم آنست که هرگاه مالی را قرض دهند و شرط کنند که بازماند
قرض باشد افوی آنست که پیش از آن زمان حق مطالبه ندارد بازنده بود قرض که بدهد
امر هشتم آنکه اگر از برای مدیون آثار موت ظاهر شود واجبست که وصیت
کند بلکه احوط اینست که مقدار مدیون را جدا کند امر نهم آنکه مدیون مؤجله که زمان
تسلط آنها نرسیده باشد بسبب مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون
معجل میشود باین معنی که بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را
که زمان تسلط بر مطالبه آن مؤخر باشد پس اگر ترکه کمتر از قرضیت باشد
تمام طلبکاران مساوی باشند در استحقاق مطالبه از آن ترکه بحساب حق خود
هر چند عین مالیکه از بعضی از ایشان اخذ نموده بود موجود باشد بلی هرگاه
کمتر نباشد صاحب مال اولی و آخری خواهد بود علی الا فوی امر نهم هرگاه
مدیون بچیز نباشد و قادر نباشد بر کسب لایق بحال که بان بتواند اداء مدیون کند

در احکام حواله

۱۶۹

باید اورا مهلت داد و اگر فی چیز نباشد و با فادری بر کس لایق بحال باشد و طلبکار
مطالبه حق خود کند و او ماطله کند حبس او جائز است و همچنین است در
صورت جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود بچیز بودنش امر یا نیز هر آنکه خانه را
بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را لازم نیست که بطلبکار مدیون فتنه
بدهند علی الاقوی و همچنین نفقه روز و شب و و عیال و اجب النفقه او امری است
آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد و منتقل کند بعوضی که کمتر از اصل
طلب باشد بروی چه که ربا و مانند آن لازم نیاید صحیح است پس مشتری میتواند
مطالبه تمام طلب را نماید علی الاصح و بعضی گفته اند پیشتر از آن مقدار که
بیایع داده نمیتواند طلب کند و این احوط و اگر در مقدار زیاد صلح واقع
شود عمل با حیاط است امری نیز این آنکه جائز است شرط کردن وفاء بقر
در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب
بر مقرض وفاء بان با عدم ضرر و متحقق میشود ضرر بانکه قیام مثلی در
موضع مطالبه زیادتر باشد پس طریق حواله کردن را بیان فرمائید
ج حواله عبارت از نقل کردن مالی از ذمه شخص بدنه شخص دیگر که
مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بجنبی و وصفی که غیر نقد باشد و
حواله بر کسی که بری الذمه باشد در آن خلاف است صحیح جواز آن پس نقل
میشود مال از ذمه اش بدنه آن شخص دیگر که بری الذمه باشد و شرط در
حواله رضایت حواله کننده و حواله کرده بلا اشکال و آمارضایت شخص
محال علیه پس اگر حواله بر بری باشد با مخالف آنچه در ذمه او است رضایت
او نیز معتبر است بلا اشکال و در غیر این دو صورت پس اعتبار شرط رضایت

در احکام حواله دادست

۱۷۰

و محال اشکالت اقرب شرط بودن رضایت او است چنانچه مشهور است و قضا
نیست قبول کردن حواله بر شخص محال اگر چه محال علیه مالدار باشد و باید که
محال علیه در وقت حواله کردن مالدار باشد و اگر مالدار نباشد باید بداند
شخص محال اینکه محال علیه مالدار نیست و اگر در وقت حواله عالم با عسار
او نباشد و بعد از حواله ظاهر شود اعاره را و از برای محال اخبار فسخ است
پس اگر بخواد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مالدار
بوده بعد بی چیز شدن اخبار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید بمحل و در
هر صورت همینکه حواله شرعیه بعمل آمد شخص محمل که مدیون محال بر عی
الذمه میشود پس محال نمیتواند که دیگر رجوع یابد و نماید مگر فسخ در جائیکه از برای
وثابت باشد چنانچه ذکر شد و چون حواله عقد بست لازم پس لا بد است بد
ان از ايجاب محمل و قبول محال پس محمل یعنی حواله کننده میگوید یا حلتك على
فلان بالمبلغ المعلوم و محال میگوید قبلت یا میگوید یا حلتك و جائز است
اجراء صیغه حواله بفارسی نیز اگر چه بعربی اولی و احوط با امکان چنانچه
در سایر عقود لازم غیر نکاح گذشت و شرطیکه اعتبار شد در سایر عقود
لازم از قبیل بلوغ و عقل و نخوان در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از
محمل و محال و محال علیه بالغ و عاقل و جائز التصرّف باشد و مسلوب لظول
و الفحل نباشند پس کیفیت رهن و صیغه از اینها فرمایش درج رهن عبارت
از وثیقه که در صورت تعدّد راخذند پس از مدیون استفاء حق از آن نمایند
و رهن عقد بست لازم از طرف رهن و لا بد است دران از ايجاب و قبول مثل
اینکه مالک بگوید رهنك هذا باارهنك على الدين المعلوم پس صاحب طلب

در احکام رهن است

۱۷۱

بگوید قبلت با از نیت با چیزی که جاری مجرای آن بوده باشد و شرط آن
و بقدر عین و مملوک باشد بلکه بنا بر اقوی قبض نیز شرط و باید هر یک از این
و مرتهن جائز التصرف باشد در مال خود و جائز نیست از برای مالک تصرف
در دهن بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن و نحو اینها و همچنین جائز نیست
از برای مالک مدعی جاریه مرهونه و مرتهن اولی است از سایر طلبکاران در استفا
حق خود از دهن هر چند مالک مرده باشد پس اگر ماذون باشد که بخود نیز بدهد
میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل شروط است اگران شروط از جمله شرط
نباشد که منافی مقصود عقد رهن باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلاً
مرهونه فروخته نشود صحیح خواهد بود بجهت اینکه این شرط منافی مقصود از رهن
و همچنین صحیح نیست اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر بفروشد و اگر شرط کنند در
نماء متجدد را در رهن یعنی ثمره و میوه و حمل حیوانات صحیح است چنانچه نماء موجود
منفصل داخل در عین مرهونه نمیشود بدو شرط و اگر عین را رهن بگذارند نزد
با این نحو که تا فلا نمذت رهن باشد اگر در سرانمذت اداء آن دین نماید مدیون
آن عین مرهونه بیع بوده باشد چنین رهن و چنین بیع فاسد است چنانچه مشهور است
غایب الاثمه و جائز نیست از برای مرتهن تصرف در دهن بیع و نحو آن قبل از
رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالک و در صورت حلول اجل و تعدد اداء
دین نمیتواند رهن بفروشد و استیفای حق نماید مگر باذن حاکم شرع علی الاطلاق
و هرگاه راهن اعتراف برهن بکند باشد و مرتهن خوف داشته باشد که راهن با
وارثانکار کند و او متمکّن نباشد از اثبات آن نزد حاکم شرع رجوع نماید
احیاناً بعد از مؤسسه و اگر انهم ممکن نشد میتواند استیفای حق خود را از رهن

بعد از

در احکام اجاره است

۱۷۲

بعد از رسیدن زمان مطالبه و اما قبل از حلول اجل جائز نیست استیفاء و الله اعلم
 پس احکام و شرائط اجاره را بیان فرمائید **ج** اجاره عقدیست لازم
 از طرفین و عبارتست از تمليك منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود
 بسبب اقاله و اما بسبب بیع باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بعقب و یا رنداد بلکه
 اقوی عدم بطلانست بموت هر یک از موجر و مستاجر خصوصاً اگر موجر
 بمیرد و مستاجر زند باشد بلی در چند صورت باطل میشود اول آنکه عین
 موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلافاصله تلف شود پس در این صورت اجاره
 باطل میشود و در ستم آنکه اجاره عین برای انتفاع مستاجر بنفسه باشد پس باطل
 میشود بموت مستاجر قبل از استیفاء منفعت ستم آنکه عین موجره وقف باشد
 و موقوف علیه آنرا اجاره دهد از برای صلاح خود پس در این صورت بموت مستاجر
 باطل میشود اجاره بلی اگر منوطی وقف بملاحظه صلاح وقف و بطون لاخفه
 اجاره داده باشد پس بموت موجر اجاره باطل نمیشود چنانچه آنکه موجر مالک منفعت
 مدت جوده خود باشد بسبب وصیت مالک عین پس بموت این موجر اجاره باطل
 میشود بدانکه اجاره دادن مثل باغ را از برای مالک شدن مستاجر حاصل آنرا
 چون خرما و انکور و نار و خربزه و مانند اینها و اجاره دادن کاو و کوسفند و
 امثال اینها را چنانچه مالک شدن شرب و روغن و مانند اینها را جائز و صحیح نیست زیرا
 که اجاره موجب انتفال منافع است نه اعیان و مفروض اینست که مثال خرما و
 انکور و شرب و روغن از اعیان محسوب میشوند نه از منافع پس باید چیزی که مستأجر
 مالک میشود بسبب عقد اجاره غیر عین باشد مثل نماز کردن و نشستن در مسجد
 و نحو آن پس در مالک شدن حاصل درختها یا مانند اینها موقوف بر مصالحه با آنکه

در احکام اجاره است

۱۷۳

اجاره دهند درخت و مانند آنرا از برای منفعت دیگر اگر منفعتی داشته باشد
و شرط کنند که حاصل آنها در سال اجاره بامساجر باشد و با اینکه بیع کنند
خود درخت را مثلاً باخبار فسخ از طرفین پس مادامیکه بیع فسخ نشده حاصل بیع
بتبع ملکیت آن از برای مشتری خواهد بود و مانند آنها و شرط در صحت
اجاره کمال معافدین ببلوغ و عقل و اینکه جائز انصاف باشند و اینکه منفعت
واجرت و مدت معلوم باشد و باید منفعت ملک موجب باشد خواه عین
موجوه ملک او باشد و خواه نباشد چون مساجر که جائز است از برای او که
بعد از اجاره از مالک بغير اجاره دهد مگر در صورتیکه شرط کرده باشند که
استفاد منفعت را مساجر بنفسه نماید و مالک بشود موجب اجرت بنفسه
و اجبت تسلیم آن بتسلیم عین موجوه مگر اینکه شرط کرده باشند تا جمل در
اجرت با جمل مشخص پس در این صورت بمقتضای شرط باید عمل نمایند و بالجمله
چون اجاره عقد است از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است در آن هرچیزیکه
معتبر است در سایر عقود لازمه از حیث لزوم عقد مثل فوریت قبول بعد از
ایجاب و تحوان و در اجراء صغیر شخص موجب میگوید مثلاً اجرتك الدار المعلومه
سنه بالمبلغ المعلوم مساجر میگوید قبلت و اگر موجب بیای لفظ اجرتك كذا
بگوید با آنکه ملکك سكنی هذه الدار شهراً بالمبلغ المعلوم كفايت میکند چنانکه
در قبول نیز كفايت میکند هر لفظیکه دلالت بر قبول نماید مثل قبلت و استاجر
و مانند آن و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشراط چیزیکه
منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط ساقطه و نیز لازم
وفاء بشرط در ضمن آن والله العالم پس کیفیت شرکت و احکام از اینها فراموش

در احکام شرکست

۱۷۴

ج در شرک پنج مطلب اول آنکه شرک عبارت از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعه بر سبیل اشاعه و یک صبغه که شرک از یک آنجا و یک قبول باشد کافیت و مشروط است با مزاج چنانچه متحقق میشود شرک با مزاج دو مالیکه از یک جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از هیکل و جائز نیست از برای احدا از شرکاء نصف در آن مگر باذن سایر شرکاء و مقصور مقدار نصف بر مقدار اذن و زیاده جائز نیست پس هرگاه تعدد نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود مطلب دوم آنکه اشراک گاهی اخباری میشود و گاهی اضطراری اما اخباری در صورتیست که باخبار خود مخلوط کنند مال هم دیگر را بر وجهیکه از هم امتیاز نداشته باشد با آنکه مالی بشراک بخیرند و اضطرار آنستکه حاصل بشود بسبب رت و نجوان پس هرگاه شخص بمیرد و از او ترکه باشد بماند و وارث متعدّد باشند آن وارثها در ترکه آن میت شریک خواهند بود قهراً و اضطراراً و شرک اخباری آنست که بقصد تجارت باشد از شرک غنایه گویند و این شراک با کافر مکروهست و لکن صحیح است و در این شراک اگر حقها مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء شریک خواهند بود و اگر تفاوت در استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت و همچنین است در ضرر و اگر شرط کنند که بکفر از ایشان در نفع زیادتى داشته باشد با عدم تفاوت در اصل مال پس اگر آن بکفر عامل باشد باعلی اوز بادنر باشد در این صورت شرط زیادتى برای او عیب ندارد و در غیر این دو صورت محل اشکالست اگر چه صحت غیر بعد بلکه خالی از قوت نیست مطلب سیم آنکه شرک بدنی و عملی باطلست با این معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر با هم قرار دهند که هر یک

در احکام شرک است

۱۷۵

کاری کنند در حاصل و در اجرت علی با هم شریک باشند این قسم از شرک در
 شرع شریف باطلست بلکه حاصل علی هر یک مخصوص بتخص خود است و همچنین
 شرک و جوه نیز باطلست باین معنی که هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و ابرو به مال
 باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یک مال بخرند و بفروشند و بنخواه صاحب مال
 بدهند و در نفع آن که باقی ماند با هم شریک باشند یا اینکه صاحب اعتبار با مال
 اتباع نماید و یکسکه بی اعتبار است و اگذار کند معامله کند و در نفع آن با هم
 شریک باشند و با آنکه صاحب اعتبار یک به مال باشد و بی اعتبار یک صاحب
 مال باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را آن معین بفروشد بدو و آنکه
 انما را بدست او بدهد و در نفع آن با هم شریک باشند یا اینکه آن معین مال را
 بنفع زاهد بفروشد یا اینکه بعض از نفع مال او باشد پس در این صورت مذکور
 شرک حاصل نخواهد شد شرعاً و همچنین شرک مفاوضه نیز باطل است این
 معنی که هرگاه دو نفر بایشن قرار دهند که آنچه کسب میکنند با هم شریک باشند
 مطلب چهارم آنکه اگر بعضی از شرکا خواهش کنند که مال مشترک را قیمت کنند
 و اجیب برد بگیری که اجابت کند در صورتیکه قیمت با عیش ضرر نشود و مشتمل
 بر رد نباشد و اگر باعث شود یا آنکه مشتمل بر رد باشد قیمت کردن موقوف
 بر رضاء شرکاء و این را قیمت اجباری گویند و در غیر این دو صورت اجابت لازم
 اگر چه سرمایه جمع اوری نشد باشد و در موردیکه اجابت لازم است هرگاه اجابت
 نکند حاکم شرع اجبار نماید بر قیمت و این را قیمت اجباری گویند مطلب پنجم آنکه
 شریک که مازون در تصرف باشد ضامن نیست در تلف مال مکرر در صورتی که
 بعد از آن بفریط مس قراض و مضارب چنانچه قراض و مضارب عبارت

در احکام مضایقه و وصیت

۱۷۹

از اینکه شخصی مال را بدهد بغير که معامله کند یا بن طریق که در نفع با هم شریک
باشد بخصه معینی مثل نصف ربح یا ثلثان یا مانند اینها خواه مطلق باشد
و خواه مقید باشد بزمان معین و شرط که انمال بمن طلائی مسکوک یا نفقه
مسکوک باشد یا هیچ نیست در دین و در غیر نقدین و این عقدست جائز و صحیح است
میکنند هر چیزی که دلائل بر آن نماید اگر چه احوط و اولی اینست که با ايجاب و قبول
لفظی واقع بیازند و با هم متصل باشند پس صاحب مال بگوید این مال را
بنوادم که معامله بکنی یا بن طریق که نصف نفع آن مثلاً مال نویابد و نصف
دیگر مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم و هرگاه بخواهند بعد
جاری نمایند پس مالک بگوید ضاربك بكذا عامل بگوید قبلت هكذا با آنکه مالک
بجای ضاربك بگوید قارضك یا بگوید عاملك علی هذا المال علی ان لا یخرج
بنسبنا نصفین و در قبول نیز هر چیزی که دلائل بر ضایقه بمبادا اگر چه با هباء و
اشاره باشد کافیست پس کیفیت وصیت را بیان فرمائید **ج** وصیت
عبارتست از تمليك عین یا منفعت بغير بعد از وفات موصی یا مطلق کردن کسی
در تصرف بعد از وفات موصی و بغير نقد یا اخبار در فضیلت وصیت بسیار است
بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت بمیرد مثل اهل
جاهلیت مرده است و در حدیث است که سزاوارتست از برای مسلمان که در
شب بخوابد مگر آنکه وصیت نماید مراش در زیر سرش باشد و نیز وارد شده است که
وصیت حق است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است پس
در وصیت صیغه ايجاب و قبول معتبر است یا نه **ج** بلی معتبر است در وصیت
ايجاب چهار در وصیت بجهة خاصه مثل وصیت بمالی برای زید مثلاً یا وصیت

در احکام وصیت

۱۷۷

بجهت عاتق مثل وصیت بمالی بجهت فقره بازوارها و مساجد یا مدارس و نحو
 اینها و اما قبول پس آن لازم است علی الاحوط در وصیت بجهت خاصه و اما
 در وصیت بجهت عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس با این شرط است که
 شخص موصی بگوید اوصیت میکنم یا بگوید افعلا کذا یا بگوید اعطوا فلانا بعد
 وفاتی کذا یا بگوید فلان کذا بعد وفاتی و امثال اینها اذ انما ظن بک دلائل
 بر وصیت کند و لفظ خاصی شرط نیست در قبول بلکه کفایت میکند هر چیزی
 دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز کافیت و جائز است
 از برای وی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند اما بعد از ممات جائز نیست
 رد بلکه واجب قبول و اگر موصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن
 خبر بموصی انعمی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر موصی هیچ وجه مطلع
 نشود بر موصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازمست قبول پس هرگاه موصی
 وصیت کند بواجب مالی مثل قرض و هبه و زکوة و رد مظالم یا وصیت نکند
 و وارث مطلع باشد از اصل مال یا بداد شود یا از ثلث **ج** از اصل مال باید
 داده شود اما در حج کفایت میکند بمقتضای اگر وصیت حج نکرده باشد و الا
 باید حج بلدی از برای او بکنند مطلقا پس هرگاه شخصی در حال مرض موصی
 چند ببخشد یا بفروشد یا قبل از قیمت چه صورت دارد **ج** منجز است بر موصی
 معاملات محاباته اش صحیح است و از اصل مضمی است نه از ثلث علی الاقوی پس
 وصیت از برای معدوم جائز است یا نه **ج** جائز نیست لکن از برای حمل موجود
 اگر زن منولد شود صحیح و نافذ است پس هرگاه کسی وصیت کند در واجب مالی غیر
 واجبه یا ثلث و فایده وصیت نکند چگونه **ج** واجب را باید بر غیر واجب مقدم دارد

در احکام ارث

۱۷۸

اگر وصیت کرده باشد که هر را از ثلث بدهند و همچنین واجب مالی را بر واجب
بدنی مقدم بدارد پس اگر کسی وصیت کند پس از آن برضدان وصیت کند
بکدام عمل کنند **ج** باید بوصیت ثانی عمل کنند پس وصتی که می توانند مال
صغیر را قرض بدارد بانه **ج** خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد
و وصی هم مالدار باشد بلکه وثیقه هم بگذارد علی الاحوط **سؤال** کیفیت
احکام ارث را بیان فرمائید **جواب** کیفیت آن بدین طریق است که بیان ^{نفس}
و موجبات ارث ذکر میشود اما مراد از فرائض سهام مقدره در کتاب الله است و
موجب ارث با نسبت با سبب اول سه مرتبه دارد و بهر آن نمبر را حکم از مرتبه
تا بهر با وجود یک نفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث مرتبه اولی پذیرد و مادام
بدون ارتفاع و ولد است با انحطاط الاقرب فالاقرب مرتبه ثانی را جداد و جدات مع
الا ارتفاع علی الترتیب و اخوه و اخوات و باعد آنها اولاد آنها مع الانحطاط الاقرب
فالاقرب مرتبه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و در صورت نبودن آنها
اولاد آنها اگر چه پائین روند و بعد از آنها اعمام ابوین و عمات ابوین و اخوال ابوین
و خالات ابوین است و باین بودن آنها اولاد آنها هر چه پائین روند الاقرب فالاقرب
و اما سبب زوجیت است و لاء اول جمع میشود با جمع وراثت در قیاس جمع نمیشود
و آن سه مرتبه دارد بهر تلب اول و لاء عنق در قیاس و لاء ضامن جریمه ستم و لاء امامت
و اما و لاء اسلام و و لاء استخفاف حال که معمول بر نخواهد بود اگر چه در قیاس مندرج
در تحت و لاء عنق پس موانع ارث را بیان فرمائید **ج** موانع ارث یکی کفر است
پس هر کاه و ارث کافر باشد و مورث مسلم کافر و ارث نیست و اما مسلم و ارث کافر میشود
و ارث مسلم اگر چه اعدا باشد بهر آن سببه و کافر اگر چه اقرب باشد بهر آن سببه و یکی

در احکام ارث

۱۷۹

میشود

فلسف پس هرگاه کسی قتل نماید بناحق مورث خود را میراث از او نگیرد اما قتل بحق
 ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قائل وارث از مختلفات مقنول غیره براس اگر
 کسی قتل نماید پدر خود را و قائل ولدی داشته باشد این ولد وارث مقنول که جهل
 با قائل که ولد مقنولست **ج** ولد قائل وارث نیست خود قائل و اگر وارث نباشد
 سوای قائل میراث از امام علی علیه السلام است **مس** اگر این مقنول اخوه و اخوان مادری
 داشته باشد وارث دهم مورث میشوند **ج** نمیشوند و اما اخوه و اخوان بی
 بائی وارث دهم میباشند و اما غیر از اخوه و اخوات و اولاد آنها از منقرضین با هم وارث
 بودن آنها از دیر اشکال دارد احوط صلیح است **مس** زوجان وارث دهم میباشند **ج**
ج بلی وارث میشوند در صورتیکه دهم عوض باشند از قتل شصیر بعد از خطا و اگر
 عوض از قصاص باشد ظاهر اینست که انهم چنین این شایع اگر مصالحه شود قصاص
 بدین زوجان هم مثل سایر ورثه است اعم از آنکه مصالحه میسوی باشد یا نه که شرعا
 معتد است با اکثر ازان باشد با انقص و هرگاه ولی مقنول و قائل ماضی شوند بدین
 بدو وقوع مصالحه انهم مثل مصالحه است در میراث بودن از جهن زوج و زوج
 خواه تراخی بقدر معادل باشد یا نه مقدره واقع شد باشد با از بد با انقص و خوا
 تراخی بجنس دهم مثل باشد یا بجنس **مس** اگر تراخی شوند وارث و قائل بدین
 بعد از ان رجوع از دهم نمایند قصاص جائز است **ج** بلی جائز است و اگر **مس**
 ورثه مصالحه نمایند حق القصاص خود را ظاهر اینست که زوجان میراث میزنند **مس**
 دهم خطا در حکم مال مبتلاست **ج** بلی در حکم مال مبتلاست و قضای دهم و
 اخراج وصا با ازان میشود و همچنین نه قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص
 در حکم مال مبتلاست و اخراج وصا با ازان میشود و اگر دین خواسته باشند منع نمائند

در احکام ارث

۱۸۰

وارث از قصاص میتوان گفت که تسلط در این باب ندارد و اقربا الحاق
 شبهه عداست بعد در منع از ارث از خصوص دبر و ظاهر اینست که بعضی تپیش
 عقلیه و عادتیه است که اگر موجب قتل بشود حکم آن حکم مباشرت است که انهم
 مانع از ارث میباشد و در ملاصقه قتل و هرگاه صبی غیر میت با ناظم قتل
 نمائند ممنوع از ارث نمیشوند و اما صبی میت اگر عداقت نماید پس ممنوع بودن
 او از ارث محل تأمل و اشکال است هرگاه وارث مشارکت نماید در قتل چه
 صورت دارد **ج** حکم انهم مثل قتل است پس اگر وارث شهادت بدهد
 از رؤیای ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع از ارث نمیشود
 مذکور میشود باین **ج** در این صورت منع نمودن او از ارث خالی از اشکال نیست
 و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم مانع از ارث نیست
 بلا اشکال پس هرگاه جواحنی بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد دیگر برادر
 خود و هر دو فوت شوند حکمش در ارث بردن **ج** هر یک از این دو ولد
 وارثانکه نکشته است میباشد و میتواند قصاص بر دیگری نماید و اگر در اینصورت
 عفو نماید احد ولدین اند یکی را اند یکی میتواند قصاص نماید و اگر مبادرت
 نماید احد ولدین مذکورین بقتل دیگری ظاهر اینست که قصاص از او ساقط است
 نظریانکه مفروض اینست که وارث دیگری نیست پس رقیبت یعنی بندگی مانع از
 ارث نیست باین **ج** بل مانع از ارث و هرگاه وارث با مورث رقی باشد پیش
 نخواهند برد و اگر وارث بعد از آن باشد و وارث قریب رقی باشد میراث مختص
 بوارث نخواهد بود و اگر چه بعد از آن دون رقی اگر چه قریب است و اگر وارث نباشد و
 امام و مملوک و ان مملوک احد ابوین باشد با هر دو باقی انارب مملوک باشند

در احکام ارث

۱۸۱

باید جبر کرده شود مولای او بر اخذ قیمت او بعد از آن ازاد کرده میشود و مال او
نصرف میکند و بعد نیست حکم چنین باشد اگر وارث نباشد غیر از مملوک فرز
و معنق با ضامن جبره و ظاهر اینست که فرق نیست در این حکم میان آنکه مملوک
خالص باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء نموده باشد از مال الکاتب
چیز یا با اتم ولد و اگر مکاتب دانموده باشد قدر از مال الکاتب را ظاهر اینست که
ازاد کرده میشود باقی آن از میراث اگر چه وارث بسبب آن جزه که حرامست و اگر
وفا نماید ترکه بقیمت مملوک اقریانکه ازاد میشود بمقدار یک ترکه وفا کند
و مانعیت رقی مختص نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگر چه مدبر
باشد یا مکاتبیکه اداء نموده باشد چیزی از مال الکاتب را بلی اگر مدبر از اقربای
مولی باشد و از برای او ورثه منعقد باشد که با مدبر در یک طبقه باشد طبقه
او مقدم بر آنها باشد پس در این صورت مدبر ارث خواهد برد زیرا که بجهت موت
مولی ازاد میشود پس داخل در ازاد شدن قبل از قیمت است پس ارث با خصوص آن
با اینکه با سایر ورثه شریک میشود و هرگاه مملوک بمعض باشد یا اینکه بعض او
حر باشد و بعض دیگر او مملوک و مکاتب باشد میراث میرد بقدر یک حریت دارد
و اگر غیر مکاتب باشد ظاهر اینست که انهم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر
رقبت پس میراث مفقود آنجا هرگاه معلوم نباشد جنوة و موت و حکم چنینست
ج باید انتظار او را کشید تا موتش محقق شود پس سهام ارث که مقتداست
در کتاب الله چند قسمست **ج** برش قسم است از انجمله نصف و ربع و ثلث و ثلثان
و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف پس آن سهم زوج است با نبودن ولدی
برای زوج و ولد و ولدهم مثل ولد است و از برای بنت واحد است در صورتیکه

در احکام ارث

۱۸۳

مذکری نباشد و از برای خواهر پدر و مادر پسر یا پدر زن نهاد در صورتیکه پدر
و مادر نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما قسم چهارم که ربع است پس آن
سهم زوج است با وجود ولدیکه از برای زوج است اعم از اینکه از این شوهر باشد
باشد یا از شوهر دیگر و برای زوج است هم با نبودن ولد برای زوج اعم از اینکه
از این زوج باشد یا از زوج دیگر قسم پنجم ثلث است پس آن سهم زوج است
با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه از این زوج باشد یا غیر آن و فرقی نیست
وحد و تعدد زوج حتی آنکه هرگاه هشت زوج وارث باشند قسمت بمنابر پنج
یا ثلث را اثباتا و این در زوج مریض اتفاق می افتد که طلاق یکو پدر چهار زوج بود
و چهار دیگر تزویج نماید و دخول کند قسم چهارم ثلث است پس آن سهم پسران
فصاعدا در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدر زن نهاد در صورت
نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد قسم پنجم ثلث است پس آن سهم
مادر است در صورتیکه حاجه نباشد یعنی ولد و اخوه در میان نباشد و سهم دو
نفر است فصاعدا از اولاد ماد اعم از اینکه همه مذکور باشند یا همه مؤنث یا بعضی
مذکور و بعضی مؤنث قسم ششم سلس است پس آن سهم هر یک از پسران است با بودن
ولد برای میت و ظاهر فرقی نیست میان ولد و ولد و سهم مادر است با بودن
حاجه که ولد و اخوه باشد و سهم یکی از برادر یا خواهر مادری که او را کلاله میگویند
سلس واحد و متعدد بودن هر یک از وارث را بیان فرمائید **در وارث**
واحد باشد او ثلث همه مال را لکن اگر از ذوی القربی است میراث میراث بعضی از
مال را بالقرض و بعضی دیگر را بالفراغ و اگر غیر ذوی القربی است میراث همه مال را
بالفراغ و هرگاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد میراث بعضی آنها بالقرض

در احکام ارث است

۱۸۳

و بعض دیگر بالفراجه بوده باشد و نبوده باشد بعض آنها حاجب بعض دیگر اول
 فرض صاحب فرض را میدهند و باقی مال وراثت است و اگر میراث جمیع بالفرض باشند
 اگر منطبق شود سهام هر فرضیه اشکال نیست و اگر ناقص باشد فرضیه از سهام آن
 مال انساب است نه عصبه و فاضل تر که رد میشود بر صاحبها سهام سوای زوج و زن
 و مادر با بودن حاجب و برادر و خواهر مادری با بودن خواهر ابوینی با پدر
 و اگر ناقص باشد سهام از فرضیه داخل میشود نقص بر بنت و بنات و اخوان
 اخوات پدر و مادر با پدر فقط **س** در مرتبه اولی از وراثت اگر منقرض باشد
 وراثت چه ارث میرد **ج** در این صورت وراثت همه مالک بالفراجه و اگر پدر
 باز با وراثت بالتوبه تقسیم بینمایند بالفراجه و اگر بنت واحد است میراث میرد
 همه مال را نصفی بالفرض و نصفی بالفراجه و اگر دو بنت باز با وراثت همه مال از
 آنهاست دو ثلث مال بالفرض و باقی بالفراجه و اگر وراثت پدر بنتهاست همه مال
 وراثت بالفراجه و اگر مادر بنتهاست همه مال را وراثت ثلثان بالفرض و
 باقی بالفراجه و اگر وراثت بان بوده باشد مادر ثلث میرد بالفرض در صورت عدم
 حاجب و باقی مال پدر است بالفراجه و مادر صورت حاجب مادر بسدس میرد
 یا الفرض و باقی را پدر میرد بالفراجه و اخوه در صورتیکه حاجب باشند خودشان
 وراثت نمیشوند و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالفراجه وراثت میباشد
 لکن مثل خط الانثین و اگر ابوان با اولاد مذکر وراثت باشند هر یک از ابوین سده
 وراثت میباشد و باقی مال و ولد مذکر است و اگر احدا ابوین یا ابوین با اولاد ذکور
 و اناث باشند سدس با سدان مال احدا ابوین یا ابوین است و باقی مال اولاد است
 لکن مثل خط الانثین و اگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدان مال ابوین است

در مراتب الحکام ارث

۱۸۳

و باقی مال اولاد است علی التوهم و اگر ابوان یا زوجه یا زوج و اولاد یکمختلف باشند سدان مال ابوین است و زوج و زوج و ثمن یا ربع را میرند و باقی مال اولاد است لکن اگر مثل حظ الاثنتین و اگر ابوان یا بنت واحد باشند چه خواهر هم باشند یا نباشند سدان مال ابوان است بالفرض و نصف مال بنش است بالفرض و باقی منقسم میشود بنسب سهام پس لازم است تخمینا تقسیم شود اگر خواهر نباشند اگر احدا ابوین باشد یا بنت واحد سدان مال احدا ابوین است و نصف مال بنت و باقی بالتسبیب پس ارباعا تقسیم میشود و اگر ابوان باشد یا بنتین فصاعدا سدان مال ابوین است و ثلثان مال بنتین و اگر احدا ابوین باشد یا بنتین فصاعدا سدان مال احدها است و ثلثین مال بنتین و باقی رد میشود اخماسا و اگر زوج یا زوجه یا ابوین یا احدا ابوین و بنت یا بنتین فصاعدا باشد زوج یا زوجه نصیب اخی را وارث میباشد و ابوان یا احدها سدان یا سدان یا وارث میباشد و باقی مال بنت است یا بنت و در صورت حصول نقص کسر بنت یا بنت است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از دانت و هرگاه حاجب در میان نباشد رد میشود بر بنت یا بنت واحد ابوین یا هر دو و دون زوج و زوج و اگر زوج یا زوجه یا ابوین بوده باشند زوج یا زوجه نصیب اخی را وارث میباشد و مادر ثلث را وارث است در صورت عدم حاجب و باقی مال پدر است و هرگاه ولد و ولد با ابوین بوده باشد ولد و ولد قائم مقام ولد است و در صورت وجود ابن این میراث با بن این نمیرسد و کیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اتم از انکه اولاد این باشند یا اولاد بنت و ولد و ولد وارث ثلثین را اگر چه بنت واحد بوده باشد و ولد بنت و وارث ثلث را اگر چه صد نفر مذکر بوده باشند

نصیب ولد را
بنابر این ولد
ابن وارث است
۳

در مراتب احکام ارث

۱۸۵

و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او و زوجین هم چنان است و ولد و حجب خواه مادر را از کمال نصیب مشروط بچند شرط اول دو برابر بازاید با یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر بجهت میت بوده باشد و بهتر آنکه از جانب پدر و مادر با از جانب پدر تنها بوده باشد بهتر وجود پدر است چهارم آنکه کافر نباشد و همچنین رقی نبوده باشد و قاتل هم نباشد اگر چه احوط صلح است هرگاه قاتل باشد بلکه این احتیاط ترك نشود پنجم آنکه در زمان موت مورث زنده باشد ششم آنکه منفصل شده باشد بولد است به فقر مغایرت میان حاجب و محجوب هشتم آنکه آنها متقی از پدر نشده باشند بسبب بلا عنبر و اولاد خواه حاجب نخواهند بود **مس** حکم متعلق بمرتبه دوم را بیان فرمائید **ج** هرگاه نباشد برای میت احدا بپس و نه ولد تا پانین تركه از ولد و ولد باشد و هکذا و بوده باشد برای میت خواه پس اگر انساب از جانب پدر و مادر هر دو است و این شخص منسوب مذکور است هم از انساب است مبرد با اقربای اعم از آنکه واحد باشد یا متعدد و اگر مؤنث باشد فداد نصف را با القرض و نصف را با القرباء در صورت و حدث و ثلثین را با القرض و باقی را با القرباء در صورت تعدد و کیفیت انعام تساوی در صورت تساوی در کوربت و انوثت و اختلاف در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر فقط است انهم همین طریقت و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر بکفر است سدس و او ارثش بالتبیه و باقی را بالود و اگر متعدد است همه شریکند در ثلث و فرقی نیست میان مذکور و مؤنث و اگر خواه منقریه باشد آنچه منقریه از جانب پدر فقط است ماقط میشود بسبب خواه منقریه از جانب

در احکام ارث است

۱۸۶

و تمام مابقی را بعد از فرض اخوة اخی اخوة ابو بنی بالقراب میرند و ردی در
 این مال نیست مگر آنکه منقرّب با یون اخت واحد یا متعدده بوده باشد که نصف
 را با ثلثین را فرض میرد و اگر چیزی زیاد بماند رد میشود با خست با خستین آنچه
 و از برای اخوة اخی ردی نیست بنا بر ظاهر و هرگاه مختلف شود از میت جد
 جد پدر مال منقسم میشود بینما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جد مادر
 باشند اقربا فتسام بالتویر است و هرگاه اجداد مختلف باشند اقربا بنسب که
 ثلث مال منقرّب با هم است اعم از آنکه یکفر باشند یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال
 کسی است که منقرّب باب باشند و اگر با اجداد زوج یا زوج هم بوده باشند هر یک
 از زوج و زوج بنصبی علای خود را وارث میباشد و ظاهر اینست که ثلث
 اصل مال را میدهند بمنقرّب بمادر و باقی مال منقرّب بپدر است و اگر جدانی
 با جد اعلی هر دو بوده باشند اول حاجب ردی است بحجج حرمانی و اگر اخوة
 با اجداد بوده باشند ظاهر اینست که جد و جد پدر مثل خواهر و برادر پدری
 میباشد و جد و جد مادری مثل برادر و خواهر مادری میباشد و لکن هرگاه
 مختلف شود از میت جد با جد مادری یا خواهر پدر را خراج نصف میشود برای
 خواهر و خراج ثلث میشود برای منقرّب بمادر و زائد رد میشود بخواهر فقط
 علی الاظهر و هرگاه از برای میت از دو طرف اجداد بمیرد که هشت جد و جد
 بوده باشند چهار از طرف پدر که پدر و مادر پدر و پد و مادر مادر پدر
 میت بوده باشند و چهار از جانب مادر که پدر و مادر پدر و مادر میت باشند و
 پدر و مادر مادر میت بوده باشند دو ثلث از مال را بپدر و مادر میت و دو ثلث
 از این دو ثلث را بدهند پد و مادر پدر و میت اثلاثا و ثلث از این دو ثلث را بد

در احکام ارث

۱۸۷

پدر و مادر پدر این هم اثلاثا و ثلث اصل مال را بدهند بمنقرِب با هم علی
السواء لکن در این تقسیمات اجداد ثمانیه احوط مراعات صلح است و جد مقاسم میشود
با اخوه و اخوات مطلقاً و اگر اخوه و اخوات نباشند اولاد آنها اگر چه با این نزد
فائمه مقامند و لکن ترتیب شرط در اسعلاجنا غیر شرط در تنزیل و بهر حال
مهریه هر یک از اجداد و اولاد اخوه نصیب کسرا که بواسطه او بمقتضای
و اقسام میان اولاد داخل با اخوه و اولاد اخوات پدر متساوی است و
مختلف در صورت اختلاف اقسام میان اولاد و اخوات مادر فقط
است اگر چه در صورت اختلاف باشد حکم متعلق بر مرتبه است و این را بیان
فرمائید **ج** حکم آن است که هرگاه در این مرتبه وارث غم فقط یا غم فقط باشد
همه مال از او است و همچنین هرگاه برای او اعمام است اقسام بالتوابع است
همچنین عمات و عثمان و هرگاه اعمام و عمات هر دو بوده باشند پدر اگر همه از
جانب بویین میباشد با از جانب پدر فقط کیفیت اقسام بر سبیل تفاضل است
و اگر همه از جانب مادر باشند اقربانش که بالتوابع است و اگر بعضی از آنها از جانب
پدر و مادر هر دو باشند با از جانب پدر و بعضی دیگر از جانب مادر سلسله مال را
با پدر بمنقرِب بمادر داد در صورت وحدت و ثلث را در صورت تعدد و اقسام
بالتوابع با بالتفاضل خالی از اشکال نیست و احتیاط بصلح ترک نشود و همچنین ترک
نشود احتیاط بصلح در صورت تعدد و اختلاف و باقی ترکه را باید داد بمنقرِب
پدر و مادر یا بمنقرِب پدر در صورت نبودن منقرِب با بویین و اقسام آن بطریق
تفاضلست در صورت تعدد و اختلاف و منقرِب با بویین ساقط میشود در صورت
وجود منقرِب با بویین و در صورت عدم منقرِب با بویین قائم میشود بمنقرِب با بویین

در صورت
تاریخ

در احکام ارث

۱۸۱

او و میراث نمیرد از اعمام و احوال آنکه بعد است در صورت وجود اقرب
مکرر در اجتماع این غم پدر و مادری با غم پدر که در این صورت این غم اولی
میراث است از غم و اگر زوج یا زوجة موجود باشد نیز حکم چنین است علی الظاهر
و همچنین در صورتیکه غم با این غم متعدد باشند و تعدی نمودن از غم بقر و از
این غم به بنت غم و هم چنین در صورتیکه خال موجود باشد و غیر ذلک مشکلات
و هرگاه وارث خال منفرد باشد همه مال را میرد و همچنین خاله منفرد و احوال و
خالان اگر در جهته واحد باشند مثل اینکه هر پدر و مادری باشند یا هر پدری
فقط یا همه مادری فقط کیفیت اقسام بالتوابع است اگر چه احوط در این صورت و در
اتبعه صالح است و اگر بعضی آنها پدر و مادری باشند و بعضی دیگر مادر فقط و بعضی
دیگر پدری فقط منقرّب باب فقط ساقط است یا وجود منقرّب باب و بن و با تعدی
باب و بن قائم بشود مقام او منقرّب باب فقط و از برای کسی که منقرّب بمادر میباشد
سدس است در صورت وحدت و ثلث است در صورت تعدد و اقسام فهم این آنها
علی التواء است و باقی مال مبتدیان است که منقرّب باب و بن باب فقط باشد و در
کجهت اقسام میان آنها احوط رجوع بصلح است در تفاضل بین توابع و تضعیف
حصصه ذکر از حضراتی و هرگاه مجتمع شوند اعمام و احوال ثلث میراث از احوال
و اگر احوال متحد باشند و جهته قریب اقسام بالتوابع است و اگر منفرق باشند در
جهته قریب از برای منقرّب با هم سدس ثلث است اگر یکی باشد و ثلث ثلث است اگر متعدد
باشند بالتوابع نیز و باقی مال منقرّب باب باب و بن است با احتیاط مذکور در سابق
ثلثین میراث اعمام است سدس ثلثین از مال آنها است که منقرّب بمادر میباشد
در صورت وحدت و ثلث ثلثین مال آنها است در صورت تعدد بالتوابع و باقی میراث

در مراتب ارث

۱۸۹

اعمام منقرضین بابت باقی فضل و هرگاه خال با خاله با عم یا عمه وارث باشند
ثلث ترکه میراث خال با خاله است و دو ثلث آن برای عم یا عمه است و هرگاه مجتمع شود
با اعمام و احوال زوج باز و جبهه هر یک از زوج باز و جبهه نصیب اعلی را میبرد پس
طبقه اول اعمام و احوال و احکام آنها را بیان فرمائید **ج** بدانکه اعمام و احوال
چند طبقه است طبقه اولی اعمام میثاق و عتاق میثاق و احوال و خالان میثاق
و بعد از آن اولاد آنها در صورت عدل آنها بعد از آن اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب
طبقه دوم اعمام پدر میثاق و عتاق پدر و مادر و احوال
انها و خالات آنها بعد از آن اولاد اینها و اولاد اولاد اینها و هکذا علی الترتیب
طبقه سیم اعمام جد و جد و عتاق اینها و خالات اینها بعد از آن اولاد اینها هر
قدر که پائین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میثاق و عتاق پدر
میثاق و خال پدر میثاق و خاله پدر میثاق و همچنین از جانب مادر همه اینها وارث
میشوند نظریات اتحاد طبقه و اما کیفیت ثلث میراث اقربای درجه بواسطه مادر
بوده باشد را با غا و دو ثلث از منقرضین بیست باشد ثلث این دو ثلث از برای خال او
و خاله او بالتوبه و دو ثلث برای عم و عمه او باقی فضل و اولاد هر طریقی نصیب گیرند
که بواسطه او قریب بهم رسیده میسر بنا بر این و لایعنی با عمه اخذ نمیشوند ثلثین را
اگر چه انشی بوده باشند و لدخال با خاله ثلث را میبرد اگر چه مذکور باشد و اخذ نمیشوند
این عمه ثلث را و بیست عم ثلثین را و اخذ نمیشوند بدین خال مثل این خاله و بیست خال مثل
بیست خاله پس اجتماع سیسین ارث را بیان فرمائید **ج** هرگاه دو موجب
ارث در کسی جمع شود و حاجب نشود احدی بکری او و اقربا او نباشد در احد
سیسین با هر دو سبب ارث میراث این شخص را بخالت از هر دو سبب منع نمیشود

این دو ثلث
۲

در احکام ارث

۱۹۰

صاحب سبب متعدد کسی را که این هم طبقه است با این و صاحب یک سبب
 بوده باشد بنا بر این هرگاه زید مثلاً بر ادوی داشته باشد از جانب پدر و عم و نام
 و خواهری داشته باشد از جانب مادر و هندی نام و نیز ویج نماید و هندی را و
 ولدی بهر سبب خال نام و در این صورت زید عم خال است از جانب پدر و خال
 خال است از جانب مادر پس هم میراث عمو شریک میراث و هم خوله مادر از
 خال اگر فوت شود و اگر زید را پسر باشد و خود زید نباشد از پسر و عم پسر
 و این خال مادر است نسبت بخال و بنا بر این میراث از هر دو جهت میراث بنا بر این اگر
 عم از جهت پدر و مادر هر دو بهر سبب مانع این عم پدری است و سهم عمو میراث مانع
 اقامه سهم خوله را مانع نیست پس میراث زوج و زوج را با این فرماید **ج**
 زوجان از جهت میراث بودن داخل در جمع طبقات میباشند و محبوب نمیشوند از
 احدی حجب حرمانی پس میراث میراث زوج از زوج خود در صورتیکه ولد غیر متزوج
 لاوت از برای آن زوج نباشد نصف ترکه را و میراث میراث زوج از زوج خود
 در صورت نبودن چنین ولد از برای آن زوج ربع ترکه را و هر یک از این دو نفر
 نصف این نصیب را میراث میراث در صورت وجود ولد برای هر یک و همچنین ولد
 و لاله چند پانین بود و باقی مال از سایر طبقات اگر چه معوق با ضامن میراث
 و هرگاه بافت نشود و اریق سوای امام افوی اینست که رد میشود از این نصیب
 اعلائی آنها بر زوج یعنی در صورتیکه زوج فوت شده باشد و غیر آن زوج و اگر
 نداشته باشد سوای امام نصیب ترکه را با فرض وارث و نصفه بکرانهم باید
 رد شود بر زوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت شود و اریق نداشته باشد سوای زن
 و امام زوج ربع ترکه را من باب الفرض و ارث و از این بر این رد زوج نمیشود

در احکام طلاق است

۱۹۱

بلکه مال امام علی است و هرگاه زوجه زبانه از یک نفر باشد ربع یا ثمن تقسیم
 بشود میان اینها بالتسویه و فرق نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توار
 بین الزوجهین ثابت مادامیکه محکوم بزوجهت بوده باشند اگر چه بعد از طلاق
 در اثناي عدت رجعت باشد و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد
 مهرات مبرد زوجه مذکوره از آن مرد که زوج او است اگر چه طلاق با ین باشد
 در صورتیکه برون نبوده سال از وقوع طلاق نازمان موت زوج در صورتیکه
 از برای زوج بر حاصل نشده باشد از مرض که طلاق داده است او را در آن و
 زوجه تزویج نموده باشد و طلاق بخواهی زوجه نباشد پس در مغلصه و مبارات
 این حکم جاری نیست و اما آن نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود
 هرگاه قبل از دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و مهرات
 هم نمیرد و اما مقدار مهرات زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمع تز
 زوجه خود مهرات مبرد و فرق نیست میان آنکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجه
 مطلقا مهرات نمیرد از زوج خود از زمین اصلان از عین و نه از قیمت آن چیز زمین یا
 باشد یا مشغول باشد بزرع یا شجر و بنا و غیر اینها و اما از شجر و بنا ارث میرد از قیمت
 آنها نه از عین آنها و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای و نه اشکالا
 اگر چه بر سبیل استحقاق بودن خالی از اشکال نیست و طریق تقویم آنکه قیمت کرده
 بشود مستحق البقاء در زمین مجاننا تا وقتیکه فانی شود و هرگاه مشیر شود زوجه
 در میان چهار زن و تزویج نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را با تمام وارث
 یعنی ربع ثمن یا ربع ربع و ارث و باقی تقسیم بشود میان مشبهات بالتوابع
 ارث که بواسطه ولاء هم میرسد بر چند قسم است **چ** بر سه قسم است اول و

عنق است

در انکسار ارث

۱۹۲

عنف است و وارثت عتق خود را نه عکس و شرط تبرع بودن عتق و عتق تبری از
 جرم حبس الا عتاق و عتق وجود مناسبی برای عتق اگر چه بعد باشد و اگر معنی
 منعقد باشد هر دو وارثند بالتو تبه اگر متساوی باشند در حصه و الا هر یک نسبت
 حصه خود می برند اگر چه مختلف باشند در ذکورت و انوشت و اگر زوج باز و حبه
 معتق بوده باشد هر یک از خد می نمایند نصیب علی خود را و باقی میراث معتق است
 و اگر معتق معلوم شده باشد پس اگر آن زن بوده است ظاهر اینست که ولاء بر عتق
 از زنست نه از ولاء از زن و اگر مرد است منقل میشود مال با ولاء او و بن کور فقط و ظاهراً
 اینست که پدر مشارک میشود و ولاء داد و همچنین جد و اخ از جانب مشارکت می نمایند
 هم دیگر را و اما ماد مشارک نمیشود و در اینست که ولاء ارث برده شود چنانچه بر
 ولاء میراث برده میشود و ظاهر اینست که معنی وارث ولاء عتق خود میباشد و گاه
 هست که منجر میشود و ولاء از مولای ماد بسوی مولای پدر در صورت بودن و ولاء
 که مولود شدن باشد بر وجه حریت بواسطه تحریر مادرانها و باید دانست که هرگاه
 مولی و قرابت مولی که وارث باشند در میان نباشند ظاهر اینست که مولای معنی وارث
 و اگر انهم نباشند قرابت مولای مولی تفصیل قرابت مولی در صورت فقد جمیع میراث
 میرد معنی پدر معنی بعد از آن معنی این معنی و لکن در این و باقی مراتب اشکال است
 احوط در هر صلح است قسم در بر و ولاء ضامن جیره است و صورت عقد انابت
 که میگوید عاقد نك على ان تنصرخ و تدفع عني و تزني و ضامن میگوید قبلت و
 هرگاه عقد مشترك باشد یکی میگوید عاقد نك على ان تنصرخ و انصلح و تعطل عني
 و اعقل عنك و تزني و ارثك یا عبارتیکه همین معنی را داشته باشد و قبول میراث
 اند بگری پس در چنین حالتی ثابت میشود برای ضامن میراث در صورت اولی و ثانی

در احکام ارث

۱۹۲

بینهم در صورت ثانی نباشد و مناسب و معنی که وارث باشد نزد موت مضمون
 و زوج و زوج و ولد و میباشند نصیب علارا و باقی مال خاص است قسمی
 و لایه اما مت پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب نه مسایب حتی خاص
 میراث مال امام علی است و زوج و مشارک میشود امام را و لکن امام زوج را مشارک
 نمیشود چنانچه گذشت پس ولد و ملاعنه را بمنوع از ارث بانه **رج** بل لمان
 بجهت نفی ولد موجب مناع از ارث میشود از جانب پدر و ولد پس هیچکدام از یکدیگر
 ارث نخواهند برد و همچنین از جانب ولد و کسانی که اقربای او هستند از جانب پدر
 توارث بین ولد و آنها نخواهد بود لکن بین ولد و ماد و اقربای او از جانب مادر
 توارث خواهد بود مثل ولد غیر ملاعنه و هرگاه تکذیب نماید پدر نفس خود را و ولد
 وارث او خواهد شد و خود او وارث ولد نخواهد شد پس اگر ولد فوت شود و پدر و مادر
 و بکفر و خوی یا زباد نرساند میراث میرد او را ماد و اولاد و پدر و وارث او نیست
 نصف مال او از بکفر و خوراثت با دو ثلث در صورت زباده و سگ مال او نصیب
 مادر او است و باقی رد میشود به پدر و تقسیم میشود با اقارب اگر هیچکس
 پسر نباشد بعد از وضع سدس مادر باقی نصیب او است و اگر مادر نباشد و ولد
 واحد باشد نصف مال را بالفرض وارث و نصف دیگر بزرگوار با و باید نمود و اگر
 بنشین فصاعدا باشند ثلثا را بالفرض مالکند و باقی با بزرگوار و اگر بزرگوار همه مال را
 مالکست و اگر متعدّد باشند بالتسویه تقسیم مینمایند و هرگاه وارثی نیست وارث امام
 علی است و هرگاه پدر بعد از احان تکذیب کند نفس خود را و اعزاف کند بولدیت و ولد
 و وارث او خواهد شد و او وارث ولد نخواهد شد و لکن ولد میراث نمیرد از غیر پدر
 با اعزاف مذکور و آنها هم وارث نیستند و هرگاه ابن ملاعنه فوت شود و اخوه پدر و مادر

در احکام ارث خنثی است

۱۹۴

زانی و زانیه
مادر

داشته باشد قسمت ترکه او میان منقرّب با یون و منقرّب بپادرنها علی التواء است
مس ولدا لزنّا وارث زانی هست بانه **ج** وارث زانی نیست و همچنین زانی وارث
ولدا لزنّا نیست و اقربا بپسکه توارث میان ولدا لزنّا و مادر هم نیست پس ولد
الزنّا را مهرث میبرد ولدا و مهرث که پاتین رود و زوج و زوج هم ارث میبرد
و اگر وارث نباشد در همه طبقات و زوج باز و زوج هم نباشد مهرث او از امام است
مس کیفیت مهرث حل را بیان فرماید **ج** حل وارث اگر منفصل شود در
حال آنکه حیوة داشته باشد و ظاهر عدم اشتراط استقرار حیوة است و عند اشتراط حیوة
او نیز موت مؤثّر **مس** کیفیت مهرث خنثی و کسبکه هیچ فرج نداشته باشد و
کسبکه دو سر و دو بول داشته باشد برحق و احد بیان فرماید **ج** خنثی اگر بول تنها
از ذکر خود مهرث ذکر پیت را میبرد و اگر از فرج بول نماید مهرث او ثبت را میبرد
و اگر از هر دو بول میکند مهرث میبرد از هر کدام که مبادرت بمنماید و اگر از هر دو
مبادرت نماید ظاهر بپسکه مهرث بردن او تابع است آن عضو که آخر بول از آن منقطع
میشود و اگر این پنج مسأله باشد در خروج و انقطاع اقربا بپسکه منقسم شود مال
بر فرض بودن او مذکر بکفّ و بر فرض بودن او مؤنث بکفّ و نصف این دو نصیب
میبرد اگر چه احوط صلح است و اما کسبکه نیست برای او فرج رجال و نساء اقربا بر
بقرعه است و احوط آنکه نوشته شود بر سهمی عبد الله و بر سهمی امه الله بعد از آن
بگوید اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیبه انت الهاد انت حکم بین عبادک فینا
کما نوافیر یخلفون فدا شبر لنا امر هذا المود کف برت ما فرضت له فی الکتاب بعد از آن
طرح کرده میشود این دو سهم در سهام میبرد بعد از آن بر هم زده میشود سهام را و
مهرث میبرد برهانکه بیرون آید و اما کسبکه دو سر داشته باشد و دو بول درحق و

در احکام ارث غریبه و مهمل علیهم السلام

۱۹۵

واحد در وقتیکه در خواب است او را با بیدار نمود با آنکه صحر زده بشود بر او اگر مرد
بیدار شدند بکفر محسوب میباشند و اگر یکی بیدار شد و دیگری در نفر محسوب میشوند
مس کفایت میراث غریبه و مهمل در علمهم را بیان فرماید **ج** هرگاه دو نفر میت
انها توارث باشند و بکفر خراب شود دیواری بر هر دو فوت شوند با هر دو با هم
جمع شوند در غرق شدن و ارث میشوند بعضی آنها بعضی دیگر پس اگر غرق نشوند یکی
و دیگری میراث میرسد بآن از پسر خود نصب خود را بعد از آن پسر ارث میرسد از اصل
تر که پسر خود نر از آنچه میراث برده بود پسر از او و بعد از آن میدهند نصب هر یک
از آن دو نفر را بوارث او و اگر یکی از این دو نفر وارثی داشته باشد و دیگری آنچه
حاصل شده برای صاحب وارث بوارث او میدهند و آنچه برای دیگری است مال ماکا
علیه السلام است و اگر هیچ یک وارث دیگری نداشته باشد منتقل میشود مال هر یک دیگری
بعد از آن منتقل میشود از آنها با امام و توارث مذکور مشروط بچند شرط اول
آنکه برای متوارثین یا برای احدها مالی باشد پس اگر هیچ یک مالی نداشته باشند چه
نوارثی و اگر احدها داشته باشد دون دیگری منتقل میشود اما مال بآن شخص عدم
المال و از او منتقل میشود بوارثی که زن میباشد و در ویتیم بودن توارث میتا و نفر
اگر چه میتا و کت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارثی بالکتابه یا آنکه استحقاقی باشد
و مانع موجود باشد مثل کفر یا رقی یا حاجبه باشد حجب جوامعی توارث ثابت نخواهد شد
بنابر این هرگاه غرق شود و برادر و برای آنها ولد می باشد و لدهر یک از این دو نفر میتا
میشوند برادر او اگر بوده باشد برای احدا حقین ولد دون دیگری منتقل میشود اما لایق
ولد مال غیر صاحب ولد بوارث خودش غیر از برادر است مگر آنکه موت منتقل بر موت
مناقصه مشتمل باشد و همچنین نفعان پس اگر معلوم باشد اقربان موت پسند و نفر متوارث

سبق احدها متوارث
او خواهد بود
دیگری وارث و
اگر معلوم باشد

نخواهد

در احکام ارث حیوان است

۱۹۶

خواهد بود و هرگاه سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شبیه آن
 نوارث بین المشبهین در سبب و تفاوت اشکالی دارد اگرچه اقوی عدم نوارث است
مس پسر بزرگ که حیوان از پدر میرد با از مادر **ج** از پدر میرد نه از مادر و مر
 از پسر بزرگ پسر است که در حال موت پدر زن باشد و از دیگران بزرگتر باشد اگر
 پیوسته بکوی باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه اگر چه بعد از پدر تولد پسر شده باشد
مس پسر بزرگ چند چیز را حیوان میرد **ج** چهار چیز را حیوان میرد و قرآن و انکشتن
 و لباس و شمشیر **مس** هرگاه پدر انکشتن با قرآن باشد شمشیر متعدده داشته باشد تماماً
 بحیوان پیوسته بزرگ میرسد بانه **ج** آنچه لباس است تماماً مثل ملبوس مثل پیراهن و
 زنجیر جامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنست که در صورت تعدد انکشتن و قرآن و شمشیر هر را
 میرد مثل لباس اگرچه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثواب که منع از بیع
 واحد باشد **مس** کیفیت احکام صیغ نکاح و منع و تحلیل را بیان فرمائید **ج**
 عقد دائم را بهر یک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت و لکن من باب دعا
 کمال احتیاط بهر دو لفظ جاری نمائید صغیر را اولی است **مس** در دختر بکر عاقله
 بالغه رضا یا نکاح و کافیت بانه **ج** کافیت و لکن احوط اینست که برضای ولی پدر
 هر دو واقع شود اما تنبییه و بکر اگر پدر و جد پدری او که ولی میباشد مرده باشند
 آنها بدو اشکال کافیت **مس** اجراء عقد دائمی چند صورت میباشد **ج**
 دران هشت صورت میباشد چنانچه خالی از این نیست که وکیل مرد با وکیل زن صیغه
 میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید یا وکیل زن با مرد یا وکیل مرد با زن و در هر صورتی با
 صورتیست که رضا و اذن ولی مراعات باید بشود و لو من باب الاحتیاط مثل آنکه زن بکر
 باشد ولی هم داشته باشد یا غیر این صورتیست مثل آنکه تنبییه باشد یا ولی نداشته باشد

در احکام و ضعیف نکاح است

۱۹۷

و اینها در صورتیست که ناکح و منکوحه مرد و بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت نهم خواهد بود که رضای رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتباری نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم هست که مرد بالغ و زن نابالغ یا عکس و علی القدر بین بابا و ولی طفل نابالغ صیغه میگوید با او وکیل بالغ و بیجوه سیزده صورت میشود اول آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه میگوید و زن بکر باشد و ولی حاضر باشد یا شلد را بنصورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری و این پنجند قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمیع است اول آنکه وکیل زن میگوید أَنْتَکَ مُوَكَّلَتٌ مُوَكَّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و اگر اسم ناکح را بعد از مُوَكَّلَتٌ و اسم منکوحه را بعد از مُوَكَّلَتِي و مقدار مهر را بجای عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ذکر نماید اولی خواهد بود پس وکیل مرد بلا فاصله بگوید قَبْلُ الْنِكَاحِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و غیر آنکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بلا فاصله بگوید قَبْلُ الْتَزْوِيجِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَكَّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بگوید قَبْلُ الْتَزْوِيجِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل زن اسم ناکح و منکوحه را ذکر خواسته باشد نماید پس وکیل زن مثلاً بگوید زَوَّجْتُ مُحَمَّدًا زَيْنَبَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد میگوید قَبْلُ الْتَزْوِيجِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پنجم در صورتیست که اسم ناکح و منکوحه و ذکر ولی منکوحه وکیل زن بگوید أَنْتَکَ تَقَسُّ مُوَكَّلَتِي زَيْنَبَ وَكَأَنَّهَا وَ عَنْ آبِهَا أَوْ عَنْ جَدِّهَا مِنْ مُوَكَّلَتِي مُحَمَّدٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد بگوید قَبْلُ الْنِكَاحِ لِيُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ششم وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ بِنْتَ مُوَكَّلِي

در صیغ نکاح است

۱۹۸

مِنْ مَوْلَاكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وَكُلُّ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ لَوْ كَلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
بِهِ فَمَرُوكُلُّ زَنٍّ يَكُونُ أَنْ تَكُنْ زَيْنَبٌ مِنْ مَوْلَاكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وَكُلُّ
مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ لَوْ كَلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ صَوْرَتُهُمْ أَنْكَ زَنٍّ وَمَرْءٍ صَوْرَتُهُ
جَارٌ نَمَانْدُ وَزَنٍّ وَلَمْ يَدَا شَرُّهَ بَكْرٌ يَكُونُ زَنٍّ يَكُونُ زَوْجَتُكَ
نَفْسُهُ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ الزَّوْجُ لِنَفْسِهِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
بَا أَنْكَ زَنٍّ يَكُونُ أَنْ تَكُنْ نَفْسُهُ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ لِنَفْسِهِ هَكَذَا
بَا أَنْكَ زَنٍّ يَكُونُ زَوْجَتُكَ نَفْسُهُ يَزْنِي أَوْ يَزْنِي جَلَّةً عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ مَرْءٍ
يَكُونُ قَبْلَهُ الزَّوْجُ لِنَفْسِهِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بَا أَنْكَ زَنٍّ يَكُونُ أَنْ تَكُنْ نَفْسُهُ
نَفْسَتُكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ هَكَذَا وَكَرِي صَفْرَةً بَا نَا حَ جَارٌ
نَمَانْدُ زَنٍّ جَانِبُهُ خَرُّ بَا دَوَّكُلُّ شُودُ بِنِّ مَرْءٍ يَكُونُ بَا حَ زَوْجَتُكَ بِنِّ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
بَا مَرْءٍ يَكُونُ زَوْجَتُكَ بِنِّ زَيْنَبٌ وَكَالَهُ عَنْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ نَا حَ مَرْءٍ يَكُونُ
قَبْلَهُ لِنَفْسِهِ هَكَذَا بَا أَنْكَ يَكُونُ مَرْءٍ يَكُونُ أَنْ تَكُنْ بِنِّ وَلَا تَرُ عَلَيْهَا عَلَى
الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ نَا حَ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ لِنَفْسِهِ هَكَذَا بَا أَنْكَ يَكُونُ زَوْجَتُكَ بِنِّ
زَيْنَبٌ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ نَا حَ كَرِي قَبْلَهُ لِنَفْسِهِ هَكَذَا صَوْرَتُهُمْ أَنْكَ وَكُلُّ
مَرْءٍ بَا وَكُلُّ زَنٍّ صَفْرَةً جَارٌ نَمَانْدُ وَزَنٍّ بَكْرٌ يَكُونُ شَرُّهَ وَلَمْ يَدَا شَرُّهَ بَا شَرُّهَ بَكْرٌ
صَوْرَتُهُمْ كَفْتُهُمْ صَفْرَةً هَا بَا يَدَا خَوَانْدُ وَكَالَتُ بِنِّ رَا اَلْفُظُّ بَا دَا نَا حَ
وَكَرِي وَكُلُّ زَنٍّ يَكُونُ بَوَّكُلُّ مَرْءٍ أَنْ تَكُنْ وَزَوْجَتُكَ نَفْسُهُ مَوْلَاكَ زَيْنَبٌ مِنْ مَوْلَاكَ
تَجَمُّدُ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ بِنِّ وَكُلُّ مَرْءٍ يَكُونُ قَبْلَهُ النِّكَاحُ وَالزَّوْجُ لَوْ كَلَى عَلَى الْمَهْرِ
الْمَعْلُومِ كَفْتُهُمْ مَكْنُودُ صَوْرَتُهُمْ هَا بَا أَنْكَ زَنٍّ بَا مَرْءٍ صَفْرَةً جَارٌ نَمَانْدُ وَزَنٍّ
نَمَانْدُ بَا وَلَمْ يَدَا شَرُّهَ بَا شَرُّهَ بَا بَصُورَتُهُمْ صَفْرَةً بَا بَخُودُ بِنِّ كَرِي دَرْ قِسْمِ دَرْ قِسْمِ مَرْءٍ يَكُونُ شَرُّهَ

زَوْجَتُكَ بِنِّ
زَيْنَبٌ مِنْكَ
وَكَالَهُ عَنْهَا
وَلَا تَرُ عَلَيْهَا
عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
بِنِّ نَا حَ كَرِي
قَبْلَهُ لِنَفْسِهِ هَكَذَا
بَا أَنْكَ يَكُونُ

در صیغ نكاح است

۱۹۹

الّا بصیغه یستم که تلفظ بان نباید کرد و اما صورت یستم و ششم و هفتم و هشتم که در
از اقسام مذکوره پس اینجا بر از قسمی باید برداشت و قبول از قسم دیگر و ذکر هر یک
بفصل مورت تطویل است صورتی که هر دو صغیر باشند و بولاعتقاد کنند پس
وَلِيّ دَخَرَ مَكُوبِدَ زَوْجَتَا بَنِي عَلِيٍّ الْمَهْرُ الْمَعْلُومُ وَلِيّ بِسِرِّهَا فَاَصْلُهُ مَكُوبِدَ
قَبْلَتَا الزَّوْجِ وَبَنِي عَلِيٍّ الْمَهْرُ الْمَعْلُومُ بِاُولِيّ دَخَرَ مَكُوبِدَ زَوْجَتَا بَنِي عَلِيٍّ
وَلَا يَنْبَغُ عَلَيْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ وَلِيّ بِسِرِّهَا قَبْلَتَا الزَّوْجِ وَبَنِي عَلِيٍّ وَلَا يَنْبَغُ عَلَيْهِ
عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ بِاَنَّهُ بَحَايَ زَوْجَتَا أَنْكَحْتُ بِكُوبِدَ وَاحِطُ تَرْكُ جَمْعٍ هُنَا
دو لفظ است در صیغه واحد وَهُوَ أَنْكَحْتُ وَزَوْجَتَا بَنِي زَيْنَبٍ مِنْ ابْنَتِكَ مُحَمَّدٍ
عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و باقی صورنها از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و باید که مرکب
و کالت بشود از طرفین عارف بعربیت بوده باشد بخوبی که اعراب و مخارج حروف را
صحیح ادا نماید الفاظ را غلط ادا نکند و همچنین مراعات وقف و وصل را نیز بر وجه
صحیح باید نماید علی الاحوط و الا ولیّ و اما منع پس دران تعیین مدت و مبلغ
شرطت پس و کبل زن مَكُوبِدَ مَنَعْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلَاتِكَ مِنْ اَنْ يَزِنَ اِلَى طَائِفَةٍ
الْمُهْرُ بِدَرَاهِمٍ پس و کبل مرد مَكُوبِدَ قَبْلَتَا لَوْ كَلِّي هَكَذَا بِاَنَّهُ وَكَلَّ زَيْنَبَ بَعْدَ اَنْ
مَدَّتْ وَ مَبْلَغُ مَكُوبِدَ مَنَعْتُ نَفْسَ مُوَكَّلَتِي مِنْ مُوَكَّلَاتِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
پس و کبل مرد مَكُوبِدَ قَبْلَتَا لَوْ كَلِّي هَكَذَا و اگر مرد وزن هر دو خود صغیر را خواست
باشند جاری نمایند و و کبل غیر پس زن مَكُوبِدَ مَنَعْتُ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و مرد مَكُوبِدَ قَبْلَتَا لِنَفْسِي هَكَذَا و اجاز است بجای منع لفظ أَنْكَحْتُ
و بَارَ زَوْجَتَا بَكُوبِدَ لَكِنْ بِاَقْدَمَدَّتْ مَثَلِ ابْنَتِكَ زَيْنَبَ بَكُوبِدَا نَكَحْتُ نَفْسِي مِنْ هَذَا الزَّوْجِ
اِلَى شَهْرِ اَرْبَعٍ شَاهِدَاتُ بِاَنَّهُ مَكُوبِدَ وَ زَوْجَتَا نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ

در احکام طلاق است

۲۰۰

باب اینکه زن بگوید انکحک و زوجتک نفسی فی المدة المعلومه بالمتبع المعلوم
 مرد در هر یک از این صغرها بگوید بلا فاصله قبلت نفسی هكذا و کذا بگوید
 این صغرها میتوان نمود و اگر هر دو بخوانند که جمع شود بهتر است که چه لازم
 است جاری ساختن یک نفر ايجاب و قبول در صغر دوام و منعه کافست تا هیچ
 یکی کافست لکن احوط اینست که یک نفر ايجاب و قبول در صغر دوام و منعه جاری سازد
 بلکه دو نفر بخوانند یا تمکن و اگر دو نفر تمکن نباشد خواندن یک نفر ضرر ندارد اگر چه
 زوج بنهائی بخواند و کالت از زوج و اصله از جانب خود عقد واقع بسیار
 باین نحو تمت نفسم موكلی نفی فی المدة المعلومه بالمتبع المعلوم بعد بلا فاصله
 بگوید قبلت نفسی هكذا و بدانکه عقد نکاح بجمع اقامش قابل شرط سابقه است
 که منافی مقتضای عقد نباشد پس هر چه از این قبل شرط که در متن عقد واقع شود
 وفاء بان واجب لازم است پس کفایت احکام و شرائط طلاق فرایان فرما باشد
 بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عتد اما طلاق باین
 پس آن عبارتست از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهند رجوع بزوجه بدین عقد
 یا بجهته عدم عتد یا بمره چون طلاق یا ثمره و زوجه غیر مدخوله بها و صغره و یا بجهته
 عدم امکان رجوع در عتد ابتداء اگر چه فی الجملة ممکن الرجوع باشد چون طلاق مغلصه
 و مبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببله پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ببله
 مادامیکه زوجه مغلصه یا مبارات رجوع ننموده ببله و همچنین است زنیکه سر طلاق
 داده شود که بعد از طلاق اول و ثانی عقد با رجوع کرده باشد زوج پس طلاق ستم
 در حوت حرام میشود که نمیشوند رجوع یا عقد کنند مگر بعد از محلل اگر نخواهد او را
 بکهر بعد عقد جدید و اما طلاق رجعی پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است بان طلاق رجعی

در احکام طلاق است

۳۰۱

زوج بزوج مطلقه در اثناء عدّه و میبواند هم که رجوع نکند و اما طلاق عتی
 عبارتست از هر سه طلاق که بعد از اول و ثانی ان رجوع و مواضع هر دو اتفاق
 یفتد پس در طلاق سیم حرام میشود بر زوج در باره حقه و حرام میشود بر زوج در
 باره جاریه در هر طلاق ثانی و لکن حرم ثابت است و فیکه محلل واقع شود باینکه
 ان زوج شخصی دیگر که بالغ باشد او را بعد دوام اخبار کند و وطی قبل از
 متحقق شود پس در این صورت این زوج ثانی هرگاه او را طلاق دهد یا بمهر
 میشود که زوج اول او را بعد از انقضاء عدّه اش اگر صاحب عدّه باشد اخبار
 نماید بعد دوام با انقطاع و این طلاق عدّی یا بنحو که تفسیر کردیم برسد بخبر
 بطلاق نهم پس در مرتبه نهم حرام مؤبد خواهد شد اگر حقه باشد اما ان طلاق
 رجوع واقع شود بعد از طلاق اول و ثانی ان بدو وطی یا اینکه بعد بعد او را
 اخبار نماید بعد از طلاق اول و ثانی اگر بعد از هر طلاق عدّه اش منقضی شده
 باشد اگر چه در این صورت وطی نیز عمل آورده باشد پس این قسم نیز اگر چه بطلاق
 سیم حرم متحقق میشود که محتاج بحلل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل
 نمیشود اگر برسد بطلاق نهم بلکه همین نحو یعنی با رجوع بدو وطی در اثناء عدّه یا
 با عقد بعد از طلاق اول و ثانی در صورت عدم عدّه هر قدر زیاد شود اگر چه
 بعد طلاق برسد بشرط حصول محلل مزبور بعد از طلاق سیم حرام مؤبد نمیشود
 انضبعه بر زوج مطلق پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عتی و غیر ان
 زیرا که در طلاق عتی تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبه نهم حاصل میشود بخلاف
 غیر عتی و در عتی بعد از طلاق اول و ثانی در هر سه طلاق رجوع با مواضع معتبر است
 بخلاف سایر اقسام طلاق رجعی که رجوع بتیمه در اتمام عدّه با عقد مجزّه یا عدّه

در احکام طلاق است

۳۰۲

کافیت اگر چه وطی حاصل نشود و بدانکه شرط است در مطلق بلوغ و عقل و اخبار
و قصد پس اعتباری نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بطلاق و شرط
در مطلقه زوجیت بعد دوام و شرط در صحیح طلاق که عدلین استماع صبیغه طلاق
نمایند و اینکه ضعف در طهر غیر موافق باشد و اینکه انضعیفه حائض و نساء نباید
در چنین طلاق بشرط حضور شوهر یا اگر در سفر باشد و بخواد طلاق بگوید و نمی تواند
اورا که استعلام از حال ضعف نماید یا اینکه ضعفه حامل باشد صحیح است طلاق درین
حیض و خلوا حیض و نفاس در این فرض معبر نیست و نیز شرط تلفظ بصیغه
طلاق بلفظ عربی مکرر در اخس که ایما و اشاره مفهم در طلاق آن کافیت و باید معلق
نباشد بر شرطی که ممکن باشد وقوع و عدم وقوع آن مثل قدوم مسافر و بخوان همچنین
معلق نباشد بر صفت مقطوعه الحصول مثل طلوع شمس و غیره بدانکه طلاق برود
قسم است یکی طلاق بدو عوض و دیگری طلاق با عوض و این بر دو قسم است اول آنکه اگر
صیغه از طرف زوجه باشد فقط در غیر کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج
و هم از طرف زوجه اول از قسم دوم طلاق با عوض که کراهت صیغه از طرف زوجه
فقط موجود باشد طلاق خلع است که کراهت زوجه در آن فقط معبر نیست و
معبر نیست که آنرا بصیغه خلع جاری ساخت بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود با حصول
شرائط قسم در غیر مبارات است که کراهت طرفین شرط در آن و لازم نیست بصیغه
مبارات آنرا واقع سازند بلکه بصیغه طلاق نیز واقع میشود علی الاقوی اما کفیت
صیغه هر یک پس در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغه طلاق را
جاری نماید بگوید زوجی طالق می طالق طلقه می طالق و اگر وکیل زوج بگوید یا
بجای زوجی زوجه موکلی بگوید و لا بد است در آن از لفظ صیغ بنحویکه ذکر شد و اگر

در افساطلاق است

۲۰۴

پس بلافاصله و قبل مرد کوبد فیجی چنانچه مختلعه علی المذلول والا بر او فی طلاق طلقه
فیجی طایفه و در این شرط ذکر لفظ طلاق بعد از خلع چنانچه در صیغ مذکوره آنجا
افتاده خلاف احوط است بشرط آنکه در صیغ مزبوره رعایت شده چنانچه در
مبارات بلا اشکال واجب است ذکر طلاق بعد از لفظ مبارات و اما صیغه مبارات
مثل صیغه خلع است در جمیع آنچه ذکر شد مگر آنکه در اینجا و قبل زن بسیارها باین نحو
در موضع الخلعها و وکیل شوهر یا خود شوهر میاورند بگوید در موضع مختلعه و جمیع آنچه
اعتبار و شرط شده است در خلع در اینجا نیز معتبر و شرطست علاوه بر این چند چیز در
مبارات اعتبار شده که در خلع اعتبار نشده و بهین جهت فرق حاصل میشود میان خلع و
مبارات اول آن چند چیز است که اعتبار شده در اینجا و در خلع اعتبار نشده که اهل صیغه
از طرف زن است چنانچه گذشت در غیر فدیها یا بد بقتل مهر یا کسر باشد نیز باید در اینجا
خلع که این شرط در آن معتبر نیست بسم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاق بعد از
لفظ مبارات و در آن خلع که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلاف است اگر چه احوط رعایت
چنانچه گذشت چهارم هر چه از ذکر آن است در موضع مبارات و در آن خلع اگر چه رعایت
احتیاط طریق سداد و نجاست و الله العالم بمقتضی الاحکام پس عقد کاخ فضولی
صحیح است این صحیح است پس ولاست طفل بخون متصل ببلوغ که باید در
جداست هرگاه پدر یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا عاقل شد اختیار فیخ دارند این صحیح
اختیار فیخ ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفقودان کرده اند پس در اختیار
داشتن حاکم یا وصی در عقد طفل چه صورت دارد **ج** اشکالست پس هرگاه دختر
زنی را عقد کند و مفارقت نماید یا تناسلی که با او حرام میشود ندیده که آنند **ج** بد شوهر
و بد بد مادر شوهر و پدر شوهر و پسر شوهر هر چه باشد و یا بنده حرام مؤمن باشد

در احکام نکاح فصولی

۳۰۵

مس هرگاه زن را عقد نمایند پیش از مقاربت او دختران زن با خواهرش میشود
 او محرمت بانه **ج** محرم نیست و اگر مقاربت اتفاق افتاد دختر محرم میشود لکن
 خواهر زن محرم نمیشود تا **مس** هرگاه زن را عقد کرد و مقاربت کرده متولد
 خواهران زن را با دختران زن را عقد کند بانه **ج** نازن در جباله او است نمیشود
 عقد کند بلا اشکال **مس** دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بجز اذن زن نمیتوان
 بعقد در آورد بانه **ج** نمیتواند بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند هیچ است **مس**
 کسیکه زن را بجهت خود یا خاله خود کند دختر ایشان بان حرام میشود بانه **ج** بل حرام
 مؤبد میشود **مس** کسیکه دو کهنه داشته باشد که هر دو خواهر باشند و طی ایشان
 جمعا جائز است بانه **ج** جائز نیست **مس** در عقد دائم زیاده از چهار زن اذاد
 داشتن جائز است بانه **ج** جائز نیست بخلاف انقطاع که هر چه باشند ضرر ندارد
 و همچنین جمیع در ملک همین هر چه باشند ضرر ندارد **مس** هرگاه کهنه بجز اذن و
 اجازه زن حره عقد کنی جائز است بانه **ج** جائز نیست بلکه عقدان باطل است
مس هرگاه حره را بر سر امر بیاورند و علم باین مطلب نداشته باشد اخبار فسخ
 دارد بانه **ج** اخبار فسخ عقد خودش را دارد **مس** زن شوهر دارد و زنیکه
 بداند در عین است عقد کند چه صورت دارد **ج** حرام مؤبد میشود اما اگر
 نداند که در عده است عقد باطل است و اما اگر مقاربت سازند حرام مؤبد است
 و اگر اولادی هم رسد اولاد شبهه است و ملحق بپدر است و احتیاج بطلاق
 دادن از زن هم نیست **مس** اگر کسی زن را که محرم باشد عقد کند و راجحه صوته
 دارد **ج** حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشد همین عقد باطل است **مس** اگر
 شخص زن خود را پیش از نرسد سالگی افضا کند حکمش چیست **ج** وطی او حرام مؤبد

در احکام فروع نکاح است

۲۰۶

میشود و اما از حیال او بیرون نمیرود و تمام مهرش را باید بدهد پس هرگاه
که نعوذ بالله با پیری و طی کند یا پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر
و دختران پس بر واطی حرام مؤبد میشود بانه **ج** بی حرام مؤبد میشود
هرگاه مردی بداند که شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات او ندارد و ضعیفه
میگوید شوهرم وفات کرده اما متهمه باشد انمرد میتواند انضعیفه را بعقد خود
در آورد بانه **ج** نمیتواند بنا بر احتیاط بلکه اگر متهمه هم نباشد مکروه صورتیکه
از برای هر دو یقین بموت حاصل شود پس از برای مرد بکه اداده دارد نکاح
کند زیرا که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر موی و محاسن او جائز است
بانه **ج** بی جائز است اگر بقصد لذت نباشد پس نظر کردن بر محارم خود
عورتشان چه صورت دارد **ج** جائز است پس نظر کردن بر وجه و کفین
اجنبه بدو لذت و در پی حرام است بانه **ج** حرام نیست در مقام حاجت و در غیر
ان احتیاط شد بدینکه انست پس نکاح کردن برای کسیکه تبرئه ان بجرم یقین
واجب است بانه **ج** بی واجب است پس استثناء یعنی طلب می کردن حرام است بانه
ج حرام است اگر چه خوف از او داشته باشد که اگر استثناء نکند بجرم یقین پس
هرگاه ضعیفه بشرط بکارت خود را بعقد غیره داده و در حالیکه تبییه باشد شوهر
اخبار فسخ دارد بانه **ج** اگر دو ضمن عقد شرط بکارت کرده باشد اخبار فسخ دائم
و الا فلا پس هرگاه احتیاطا در ضعیفه نکاح اول صبیته فارسی را بخواند و بعد
للفظ بعربی بخواند جائز است بانه **ج** بی جائز است پس هرگاه ضعیفه خود را بعقد
غیره داده مشروط باینکه او را مثلاً از نجف بیرون نبرد این شرط جائز است بانه **ج**
بی جائز است و باید بدزوج بشرط خود وفا کند پس هرگاه کسی بدگری نوشت که لا تز

در فروع نکاح است

۲۰۷

معهتر با عقد من در او وجه صورت داد **ج** جائز است **س** هرگاه زوج
 با زوجة یکی با مهر و راضی نباشند با جبر اذن دهند در عقد چه صورت دارد **ج**
 صحیح نیست مگر آنکه بعد راضی شوند و اجازه کنند و لکن احتیاط در اعاده صیقه
س اگر کسی بگوید فلان زن کنیز معین را بکشیانه روزت بحلال کردم کتاب میکند
 بانه **ج** بلی کفایت میکند لکن احوط عدم الکفایه بفارس است در تحلیل پس
 باید بگوید احوط لك و طهها و دیو اب بگوید قبلت **س** در عقد فضول
 هرگاه و کل زن بگوید زوجنها من علی الصداق المعلوم و در جواب مرد بگوید
 قبلت نه کفایت میکند بانه **ج** بلی کفایت میکند و همچنین اگر باین صیقه بگوید
 انکتهما و زوجنها آباء علی الصداق المعلوم و در جواب بگوید قبلت نه کفایت
س جائز است از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداء بانه **ج** جائز
 نیست و همچنین جائز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در آید **س** از برای مؤمنه
 جائز است که بعقد مخالف در آید بانه **ج** بعد نیست جواز آن و لکن احتیاط
 ترك نشود **س** اگر کسی زن را بمبلغ معین منقطع کرد و شرط نمود که نفقه و کسوة
 او را بدهد بعد از دخول مدتش را بخشد حکمش چیست **ج** باید تمام مهر را
 بدهد و لکن در نفقه و کسوة اشکالت **س** هرگاه زن را منقطع کرد و پیش
 از دخول مدتش را بخشد مهرش با و میرسد بانه **ج** بلی نصف مهرش را باید
 بدهد **س** زن منقطع مدتش میرسد بانه **ج** ارث نمیرد و حق مضاجعه و شوق
 زمان عده هم ندارد و اگر حمل داشته باشد خرج زمان حمل با و میرسد **س** زنیکه
 منقطع است هرگاه مقاربت نشد مدتش را بخشد یا اینکه مدتش بسر رود یا
 عده نگاه دارد بانه **ج** عده ندارد اما اگر شوهرش وفات کند عده وفات باید بپردازد

در فروع نکاح است

۲۰۱

مس منقطع را در حیض میتوان مذتش را بنفشید بانه **ج** بی میتوان بخشد
 بخلاف عقد دائمی که در حیض طلاقی و صحیح نیست **مس** عتد منقطع چه قدر است
ج اگر حیض بیاید باید در حیض بگذرد و اگر نبیند چهل و پنج روز بگذرد کافیست
 و اگر حل داشته باشد بعد نیست بعد از وضع حملش عتد اش تمام شود لکن خالی از
 اشکال نیست احوط مراعات بعد از اجابت است **مس** هرگاه زنی بامری مجرم
 با غیر مجرم حتی مادر و فرزند که خواسته باشد اما نه با تطهر عورت بگذر کند
 حکم چیست **ج** کبسه با چیز دیگر در دست کند که دست ایشان بر عورتی که حرام
 لمس آن نرسد و همچنین نظر کردن نیز حرامست لکن در حال اخبار نه اضطرار **مس**
 نظر کردن غلام بر بلیچه بی خود پالمس نمودن بیدار چه صورت دارد **ج** جائز است
 و هیچ قسم محرم نمیشود مگر اینکه دخترش را بعد از در آورد ولو بی کاست اوقت
 تحقق محرمیت واقع بشود اگر دختر کیوه باشد با آنکه ولی دختر اجراء عقد کند یا باذن
 و اجازه او عقد واقع شود **مس** هرگاه زن غیر بیته که پنجاه سال تمام باشد که
 سال تمام نداند در عقد باشد و عالمی ایشان را عقد کند چه صورت دارد **ج**
 حرام مؤبد میشود و اگر ندانند و بعد از مقاربت معلوم شود نیز حرام ابدی میشود
مس هرگاه باذن شوهر از نفوذ بالله کسی نکند با اینکه در عقد باشد بر این شخص
 حرام میشود بانه **ج** بی حرام ابدی میشود ولی در تافیه شرطی که عتد رجعت باشد
مس زنیکه در عتد رجعت میرد شوهرش ارش میرد بانه **ج** بی از او ارش میرد
 و همچنین بعکس **مس** زن بر بلیچه مجرمه میشود نظر کند بانه **ج** نمیشود
 بر کردن جائز نیست و همچنین بعکس اما بر مرد واجب نیست بیوشد بد خود را لکن
 نهی از منکر کند از نگاه کردن و اعانت بر معصیت هم نماید **مس** نگاه کردن بیدار

از وضع حمل و
 گذشتن چهل و
 پنج روز اگر
 حامله باشد و
 شوهرش بمیرد
 عتد اش بعد
 از اجابت است

در فروع نکاح است

۲۰۹

مهره پیش از تکلیف چه صورت دارد **ج** اخطا نظر نکنند و همچنین زنهای بد
و موی خود را ز پیرمهر غریب بپوشند **مس** زنهایی که مو و بدنشان را از ناخوش
نپوشند مثل ابلات و بادیه نشینان چه اعراب و چه غریب چه صورت دارد
ج باید مردان چشمهای خود را از ایشان بپوشند **مس** زن زانیه عده دارد یا نه
ج ندارد لکن احوط صبر کردن تا معلوم شود که حمل دارد یا نه **مس** دختر
زانیه یا مادر زانیه را زانی بکند جایز است یا نه **ج** جایز نیست لکن اگر خود زانیه
بکند ضرر ندارد اگر از راه دیگر موجب حرمت آید نه باشد **مس** هرگاه زوج
مهری معین کرد از برای زوج و قصد دادن آن را ندارد عقدش صحیح است یا نه **ج**
بلی عقدش صحیح است **مس** هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد و زوج خود را منع
کند ناسزه است یا نه **ج** بلی ناسزه است و مستحق نفقه و کسوه و سکنی میباشد
مس مدت منقطع را شخص بخشد یا سزاوارد در عده جایز است که او را بقصد خود
دراورد یا نه **ج** جایز است **مس** زنیکه مانع شود شوهر را از مقابله بدو
عذر حکم چیست **ج** نفقه و کسوه و سکنی ندارد اما میتواند مهر یا بکسوس
هرگاه زن صنفه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح است یا نه **ج** بلی صحیح است
و تمتع دیگر غیر از مقاربت با و جایز است **مس** هرگاه مرد خدمتی بدو رضایت
خود بفرماید معصیت دارد یا نه **ج** جایز نیست اما زن اگر اقدام بان نمود
نمی تواند اجرت خدمت از مال شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بوده باشد **مس**
بر زوج نفقه و کسوه و سکنای زن دائمی واجب است یا نه **ج** بلی واجب است
مگر آنکه ناسزه باشد و هرگاه نفقه یا کسوه یا سکنی را ندهد بیهوده است بر شوهر
مس هرگاه زنی درستی هست که ممکن است حایض شود یعنی در سن منتهی بلوغ

در ایجاب رضاع است

۲۱۰

لکن حیض نمیپند و شوهرش میخواهد که او را طلاق بدهد حکمش چیست **ج** اگر
مقاربت شده سه ماه شوهرش با او مقاربت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد
سه ماه دیگر هم عتد ندارد **س** هرگاه زنی بعد از طلاق یک ساعت گذشت وضع
حالتش شده عتد اش گذشته بانه **ج** بلی بمحض وضع حالتش عتد اش گذشته **س**
ضعیف و پائنه و غیره خوله عتد طلاق دارد بانه **ج** عتد طلاق ندارد اما عتد
و فائز دارد اگر چه منقطع باشد **س** هرگاه مردی در سفر وفات کند اول
عتد زوجه اش از چه وقت **ج** از وقت خبر رسیدن بضعفه است اگر چه بعد از
ده سال باشد **س** کیفیت تحریم و محرمیت رضاع و سبب از بیان فرمائید **ج**
اگر زنی شیر دهد بطفل اولاد نبی و اولاد اولاد نبی از ن چه رضاعی باشد
و چه نبی هر چه بیابند و پدر و مادر او هر چه بالا روند تمام با بن طفل حرامند
و اما اولاد رضاعی زن که اولاد رضاعی طفل نیستند بلکه از شیر شوهر دیگر شود
بر طفل حرام نیستند اما شوهر ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش انچه برای
شمرده شده علاوه بر آن اولاد رضاعی انهم هر چه با بن روند و عمو و عمه مرد و خاله
و خالوی او هر چه بالا روند رضاعی و نبی بر آن طفل حرامند **س** اولاد نبی
این ضعیفه را و اولاد نبی رضاعی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر بن طفل
شیر خوار حرام است بانه **ج** بلی حرام است زیرا که در حکم اولاد اویند **س**
اولاد رضاعی ضعیفه بر بن طفل محرمند بانه **ج** محرم نیستند لکن احوط آنرا
نمودن نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیر خوار بر اولاد آن زن و انچه محرم
و اگر احتیاط کنند و بعقد یکدیگر بیابند بهر است و همچنین خواهرهای طفل
خوار شوهر ضعیفه شیر ده همین حکم را دارد **س** رضاع چند شرط حاصل شود

در احکام رضاع است

۲۱۱

ج بهشت شرط واقع بشود اول آنکه شیر از زن حتی باشد نه از مېت و نه از مرد
و غیره دوم آنکه از حمل یا تولد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام
آنکه از پستان بخورد نه آنکه بخلقش بریزند چهارم آنکه شیر خالص باشد نه آنکه
چیزی مخلوط آن باشد مگر آنکه آنچه منهلک باشد پنجم آنکه شیر از یک شوهر
باشد پس اگر زن شهوره طلاق گرفته و زن دیگری شد موافق شرع حمل شود
و شیرش متصل بود نزد یک وضع حملش که شده دفعه مثلاً طفلی باشد داد
که وضع حملش شد از این شوهر ثانی بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد فشرحت میبکند
س اگر شیرش قطع شد بود بجهت حمل یا از بهم رسیدن شیر از شوهر اول
یا از شوهر ثانی **ج** از شوهر ثانی آشتی آنکه طفل باید در بین دو سال باشد
که اگر یک دفعه آخر مثلاً بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد فشرحت نمیکنند اما
ضعیفه شیرده هر چه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد و فشرحت میبکند
هفتم آنکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند و اگر چنین باشد احتیاط کند بیک
نکاح و نظر محرمانه هشتم آنکه طفل آنقدر شیر نخورد که از این شیر پدید
کوشی و پند و استخوانش قوت گرفته یا بکشد نه روز متصل شیر بخورد که
شیر دیگری با طعام در بین نخورد مگر قلبی که غذا با آن صدق نماید یا با نزد شیر
متصل شیر بخورد و اگر زمان قلبی صبر کند و نفس نازه کند و بخورد که یک مرتبه
کند تمام یک مرتبه است اما باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس هر یک از این ستر
قسم با شرائط مذکوره فشرحت میشود اما در ده مرتبه چون بعضی قائل اند
فشرحت را احتیاط کند **س** اگر بکزن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یک
شوهر هر آن طفلها با او با هم و با شوهرش محرم میشوند **ج** بل تمام با هم

و شوهرش

(در احکام رضاع عیست)

۲۱۲

و با شوهرش محرم میشوند پس هرگاه زنی شیر دهد پس بر او دختر برآ
از شیر یک شوهر خواهر و برادر این طفل با هم محرم میشوند باین **ج** محرم
نمیشوند ولی بهتر آنست که احتیاط کنند در نکاح پس مادر رضاعی زن و
دختر رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی باین **ج** بی حرامند
پس هرگاه طفل صغیره را مادر شخص یا زن پد او چه بند و چه آزاد با جد یا
زن پد یا خواهر یا زن برادر او و با اولاد خواهر او و با اولاد برادر او
و با اولاد ایشان شریک اند در هر چه صورت دارد **ج** ان طفل صغیره را شخص
حرام میشود ابتدا و اگر در عقد ان شخص باشد باطل میشود عقد پس اگر مادر زن
از شیر پد زن یا غرضان یا زن پد زن از شیر پد زن شیر دهد طفل شخص را چه
از این زن باشد طفل چه از زن دیگر این زن بر او حرام میشود باین **ج** بی این
زن حرام ابدی میشود زیرا که پد طفل تمسک و دختر صاحب شیر را گرفته باشد
و همچنین اولاد نسبی موضع را پس آداب رضاع را بیان فرماید **ج** آداب
رضاع سنت است اخبار کردن دایه مؤمنه عافله عقیقه جمبله و مکروه است اختیار
کردن دایه که عقل و اخلاق و غیره عیسی باید صورت باید سیرت باید خلق باید
آنکه خیر را و حرام زاده با اولادش حرام زاده باشند زیرا که شیر را ناثر زاده است
در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل است و سزاوار است که اجرت نگیرد و ولی
اینست که شوهر اجرت بدهد و اگر زاده را دایه اجرت بگیرد نمیتواند که طفل را
از او بگیرد و بدایه بدهد و سنت است که زنهارا نمی کنند که بهر کس شیر بدهند
شاید بوقت ظاهر شود که خواهر خود را گرفته و سنت است که خویشان رضاعی را
حرم بدارند اما ارث و حقه های نسبی را نمیرند و همچنین سنت است که طفل را دو سال

در کناهان کبیره است

۲۱۳

کامل شپرد دهند مگر بجهت ضرورت که زیاد تر با کثیر شود ضرر ندارد
کناهان کبیره اجتناب از آنها لازم است و از کناهان کبیره شمرده میشوند بنا
بر این پنج کناه کبیره که علامه در کتاب قواعد و تحریر فرموده اینست که
حق تعالی بران وعده انداده است و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان
اسناد این مضمون را با صاحب پیدا دهد که کناهان کبیره هفتند بالتسبیح
بکناهان ما تحت خود مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزن صغیره است و نسبت
بنظر حرام کبیره است اما آنچه بعضی علماء نصیر به کناه کبیره بودن آنها نموده اند
هفتاد و هفت عدد است اگر چه در کبیره بودن بعضی از آنها انا مسلم بلکه منع
که ذکر میشود یکی از آنها کراهت کردن اندام خدا است و دیگری کذب و افتراء
خدا و کشتن کسی که حرام است کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکبیر
ظالمین کردن و اعانت کردن بظالمین و تکبیر کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف
از جهاد و منع از جهاد و کفر بختن از جهاد و خوردن مال یتیم و ناسبک از رحمت
خدا و این بودن از غضب خدا و حکم غیر ما انزل الله و ترک حج و فتنه انگیزی
و شرب خمر و عاف و الدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن و شرک و نفاق و
جھود یعنی انکار کردن بآیات خدا و مجاهده با خدا و مشاققه الرسول و انکار معاد
و انکار حشر اجساد بلکه انکار هر چه ضرور دین است و دیگر اعراض کردن از
ذکر خدا و یحذرنه در بیان الله و منع از مساجد خدا و نسبت زنا بئین عقیقه
دادن و نسبت بلواط و استمناء بمؤمنین و شهوت دادن فاحشه را نزد مردم
و شکستن عهد و پیمان و زنا و لواط و غنا و قمار و دزدی و سرکشی و شراب
و مساحقه و قسم دروغ و مشاهدات دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام و زنی

در احکام نافله است

۲۱۴

و در قرن در بلاد بکه عالی در آنجا نباشد که مسائل دین از او اخذ کند و خوردن
مردار و خوردن گوشت خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا نباشد و کسب
مال حرام و کرم دادن در کیل و وزن و حبس حقوق مردم بدو و عذر شرعی و لیس فی
و نبدن هر و خیانت و مشغول شدن بیهو و لعب و اصرار بر کاهان صغیره و قوایم
کردن بعضی دو حرام را بهم رسانیدن و دپوش نمودن و سخن چینی و قطع رحم و
ناخبرها از وقت و دروغ گفتن خصوص بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زدن
مسلمانان بناحق و پوشیدن شهادت و جعلی کردن پیش قمار و ناخبر چیدن و عذر
شرعی و ظهار کردن زن خود را و قطاع الطریق یعنی راه رفتن در بیابان
احکام نافله شب و صبح را بیان فرماید **ج** نافله شب و صبح سه روزه رکعت
که هشت رکعت آن از شب است که وقت آن بعد از نصف شب چنانکه در پیش
بیان شده است و دو رکعت شفع است و بکر رکعت نماز و نیز است که بعد از نماز شفع
باید کرد و سنت در نماز شب دو رکعت اول از آن در هر رکعتی میسر است و خواندن
سوره قل هو الله احد و در باقی از آن سوره های طولانی مثل انعام و کهف و انبیاء
و جم هرگاه وقت باشد و سنت خواندن سوره بزرگتر یا در رکعت اول و سوره
کوچکتر یا در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد در شفع و و نیز قل هو الله احد در هر سه رکعت و مناسب
در قنوت و ترید عا نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجاب دعا و دفع مکر و
جالب رزق است باین نحو بگو یا اللهم اغفر لقائل و طفیل و خنیف و ذن و عمو حار و عذر
محسوب ندارد و در قنوت و نیز هفتاد مرتبه استغفار مؤکداست و بگوید هذا معا لعلی
یا رب انزل هفت مرتبه و سنت در حال استغفار و سه چیز بلند کند و بدست

در نوافل شب و ثلث متفرقه است

۳۱۵

راست بشمارد و مداومت کند بر هفتاد استغفار چنانچه گفتن صد مرتبه
استغفار افضل است و صورت استغفار اینست استغفر الله لجمع ظلی و جبری
و اسراف فی امری و انوب الیه یا استغفر الله و انوب الیه و یا استغفر الله ربی
و انوب الیه و سترست نیز در قنوت مذکور سبصد مرتبه العفو گفتن و نیز
در میان دعا بر مؤمنین و استغفار و العفو پنج مذکور بهتر است و در سفر
نوافل روز ساقط میشود و در سقوط نافله عشا در سفر اشکال است اقوی
عدم سقوط است و احوط بجا آوردن آن رحاء و الله العالم و نافله مغرب
و نافله صبح ساقط نمیشود و لکن سقوط نوافل در وقتی است که قصود آن سفر
و اجب معین باشد و اما در سفر بکسی نماند در آن باید تمام کرد یا مختار است
در میان قصر و تمام ساقط نیست و همچنین بقی نوافل غیر مرتبه از موقت و غیر
موقت ساقط نمیشود و اگر در بیدار شود در شب و وقت باقی نماند باشد بقدر
تمام نماز شب اکفای کند بر رکعت نماز شفع و و منیر

مسائل متفرقه

بعض مسائل متفرقه است که از نظر شریف حضرت سبط ابی عوث الملقب بالذی
حجه الاسلام و المسلمین ابی الله افای افاضه ابو الحسن شیع الله السلبین بقل
وجوده الشریف گذشت و اجوبه سؤالات را امضا فرموده اند **سؤال**
رد سلام زن چنانکه معمول و رسم است بصیغه مذکر میکنند مغرزه میشود
با باید بصیغه مؤنث مثل علیها السلام یا علیکم السلام رد کند **جواب**
امرد ثابت و تدبیر سهل است و جواب سلام باید صحیحاً واقع شود پس اگر داده
شخص نماید و تدبیر با اعتبار شخص باشد ظاهر صحیح است بلکه اگر داده هم نماید

در مسائل منفرد است

۲۱۶

چون وجب صحیح دارد محبت بعد نیست پس زید جمیع ممالک خود را بعض
 اموال خود را بمصالحه شرعی بکسی منتقل نماید بشرط اینکه اگر ناده سال مثلا
 خداوند عالم اولادی بزید کرامت فرماید اخبار فسخ داشته باشد و بعبارة
 اخیری شرط میکند خبر را در مدت معلومه بشرط حصول ولاد یا این معامله
 درست است یا نه و بر فرض عدم حصول ولاد وفوت زید قبل از انقضاء زمان
 اخبار یا ورثه زید حق فسخ را دارند یا نه و اگر خبر را در زمان معینی بنفس خود
 شرط کند بجهت لا ینقل الی الورثه چه صورت دارد جواب مسئله را بیان فرمائید
ج معامله درست و صحیح است و بفوت زید خبر منتقل بورثه نمیشود چون
 خبر فعلا از برای خود حاصل نشد بود تا آنکه داخل مارتکه المیت باشد و خبر
 تعلیق اگر چه از برای او بوده مثل خبر مشروط بر دشمن در بیع شرط معروف
 لکن معلوم است که شرط خبر حصول ولد برای مصالح بود و این شرط معتقد
 الحصول است بعد از فوت او پس ممکن نیست برای ورثه خبر حاصل شود و در
 بیع شرط معروف هم اگر خبر معلق باشد یا اینکه با بیع بنفسه و بمباشره دشمن
 نماید بعد از فوت او خبر از برای ورثه نخواهد بود و جعل خبر را از برای خود
 بجهت لا ینقل الی الورثه صحیح نیست و تعبیر حکم شرعی است لکن اگر خبر را مشروط
 کند بفعلی از افعال خود مثل آنکه شرط کند که بکسوره بخواند بلسان خود و بعد فسخ
 کند مختص خود او خواهد بود ظاهرا و منتقل بورثه نمیشود پس اگر اماموم قبل
 از امام سهواً تکبیرة الاحرام بگوید حکم چیست بیان فرمائید **ج** منفرد میشود
 اعوان ظلمه کبست و غیبتش ایا جائز است یا نه **ج** کسانیکه اعانت آنها نمایند ظلم
 با آنکه از اعوان و اجزاء و مستحقین خاص آنها شمرده شوند از اعوان ظلمه میباشد

در مسائل منفرد است

۲۱۷

بخش مضمون
م

و غیبت آنها در خصوص امور راجعه باین صفت جائز است قطعاً بلکه در غیر
نیز علی وجه قوی مس استعمال ساعت طلا و نقره در حال نماز و غیره چه خود
و استعمال زنجیر طلا و نقره که بر ساعت میبندند و از بیرون باندند و گویان
او بران میکنند انهم جائز است بانه **ج** استعمال ساعت طلا و نقره در حال
نماز و غیره باکی ندارد و همچنین استعمال زنجیر نقره و لکن استعمال زنجیر طلا بر وجه
مستور جائز نیست مس مبیع موزونی را بدو وزن و مصالحه با نراضی طرفین
و کذا ثمنش را نصف کردن جائز و حلال است بانه **ج** اگر بعنوان خرید و فروش
نباشد بلکه اباحه کند مال خود را بعوض معین یا نراضی طرفین ظاهر جائز است
و حلال مس کافر حرجی است و مالش بر مسلم حلال است بانه مفصلاً معین فرماید
ج کفار که در بلاد خود هستند و جزیه نمیدهند یا آنکه در غیر بلاد خود باشند
و در پناه احکام از مسلمین نباشند و معاهد با سلطان مسلمین نداشته باشند
حرج میباشند و مال آنها بر مسلمین حلال است مس فضای دهن از خمر کرام
حرف در مسئله بلغم **ج** از خمر حاء حطی یا بالاک از فضاء دهند مس
صحف قرائت کسی را نمیدانیم یعنی چهار از او نشنیده ایم یا بدانیم صحیح بخواند یا غلط
بر فرض عدالت با و افتدای میتوانیم کنیم بانه **ج** بی میتوان با و افتدای کرد
نماز بدو و مادر با یکی از آنها غلط است و پسر میگوید که این باطل است
نماز بدو اعتنا نمیکند در حالیکه خودشان هم میدانند که غلط است با بعد از
حرف نشان باز هم قضایشان بر ذمه پسر بزرگ میباشد بانه **ج** حکم و وجوب قضا
مثلاً این نماز بروی مشکلت و احوط آنکه قضا کنند از آنها مثل این نماز این
مس کسی را نمیدانیم که نماز میگذارد یا نه و بر فرض که میگذارد یا صحیح میگذارد یا غلط

بخش

در مسائل فقیر است

۲۱۸

بجانب کس فطره بارد مظلمه دادن صحیح و جائز است اینج **ج** اگر فقیر باشد جائز است
 و الله العالم **س** اهل کتاب پاکند یا نه و حراد از آنها یا از منی و روس و
 انگلیس و فرانسوی و جهودانند یا غیر اینها **ج** همه اینها از اهل کتابند و قول
 بطهارت اینها در امامیه نادر است **س** اگر بعد از وضو و غسل مانعی در اعضا
 یافت شود و شست شود که قبل از وضو مانع در آنجا بوده باشد **ج** هرگاه
 شست بعد از فراغ از وضو حادث شد اعتنا نکند و احوط در غیر صورت اطمینان
 اعاده وضو است **س** اگر کسی از جانی پول بپاید که زیاده از ده درهم بود
 باشد و تبریف نباید با تملک میتوان کرد یا نه مثل یک مجتهد و یا امیرال و یا
 دوهزاری مجتهد و اسکاس هم مثل آنها است یا نه **ج** اگر هیچ وجه نشانه نداند
 که بتوان تبریف کرد ظاهر آنست که بتوان تملک کرد با پاس از ابصال صاحبش و
 احوط آنست که صدقه بدهد بعنوان صاحبش یا نه آنکه اگر صاحبش پیدا شد
 ضامن باشد برای او و اگر خودش فقیر است هم با اینطور تملک میتواند بدهد و الله
 العالم **س** اگر بدین از خارج نجاستی برسد مثل اینکه بش خونی شده و لبیده
 و یا بخود بکر رسیده تطهیرش چه طور است **ج** احوط آنکه بکر تبرده و بکر بپزد
 یا آنکه آب قبل در دهن بگرداند و بپزد **س** عادل و احد خبر دهد بجهت ربا
 و یا نبودن غلط مضرا یا بان رساله عمل میتوانیم کنیم یا نه **ج** با حصول
 اطمینان بصدق قول او میتوان عمل نمود و الله العالم **در وزن کت است**
 بدانکه اگر آب عیار شش از هزار و دویست رطل عراقی و آن بوزن شاه که عبادت
 از شانزده عباسی است شصت و چهار من بقبضه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی
 هشت عباسی (۱۲۸) من بقبضه (۲۰) مثقال میشود و بوزن حقه کرمانی

در وزن کف زکوة فطره است

۳۱۹

که در ۹۳۳ مثقال و ثلث صبره که بیست و چهار نخود است میشود (۱۵) حقه
و نیم مع یک ربع و نیم بقالی و در و مثقال و ۱۲ نخود و بوزن من بمیست که ۴۰ سهرت
و هر سهری هفتاد مثقال صبره ۲۴ نخود است میشود بیست و نیم من و ربع
در وزن زکوة فطره است بدانکه مقدار زکوة فطره یک صاع
و ان (۶۱۴) مثقال و ربع مثقال صبره است و بوزن تبریزی یک من الا ۲۵ مثقال
صبره و ستر ربع و بوزن شاه جدید نیم من الا ۲۵ مثقال صبره و ستر ربع آن
و اما بوزن کر بلا بمعلی پس زکوة فطره دو و نیم و نصف بقالی و نیم ربع و نیم
با ستر مثقال و ربع صبره الا ثلث نخود میشود و بوزن بمیست هشت سهر و نیم و هشت
نوله نیم و هشت وال میشود و ابضا صاع موافق شش رطل بمیست و پنج نوله نیم و هشت
وال میشود و پنج نوله و مثقال نیم صبره و وال یک نخود و نیم است و رطل بمیست صد مثقال
بجاء الله و حسنی فیضه بانجام و انما سید الشیخ شریفه فخره الجا البی المعاد که
مطابق است بافتاوی حصرت مستطاح حجة الاسلام و السالین الله تعالی فی
العالمین افای اقا سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی ادرام الله علیه
العالی علی مفارقات السیرت و فی روشنیه بیستم شهر
ز بقعة الحرمین هزار و سصد و شصت و شصت
بهدا کتاب **محکم** بن المرحوم
الحاج مهناک التبریزی عینی

محمد رضا نایب المطبی

۱۳۹۱

طبع بمباشرة الاقل

طبع في المطبع المصنوعة في النجف الاشرف

ف
 ۳۲۵۹
 CALL No. { ۱۲۸ ACC. No. ۴۱۹۴
 AUTHOR ابو الحسن الموسوي سر
 TITLE ذخيرة المعاد لشيخ الاسلام

ف
 ۳۲۵۹
 ۴۱۹۴
 ۱۲۸
 ۲۰
 ذخيرة المعاد لشيخ الاسلام

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.